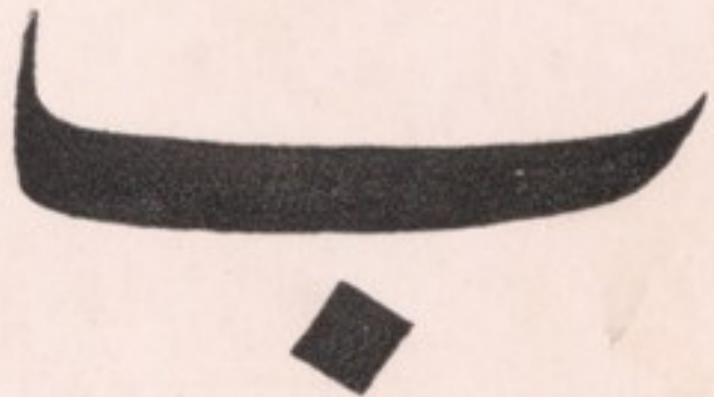


Adab. Kabul
Vol.19, No.5-6, Qaws-Hut 1350
(November 1971-February 1972)



Ketabton.com

دی پوهنځی ادبیات و علوم بشری

پوهنتون کابل

ادب

مجله دو ما هه

علمی ، ادبی ، تاریخی و فلسفی

صاحب امتیاز : پوهنځی ادبیات و علوم بشری

مؤسس : پوهاند میر امان الدین انصاری

آدرس

پوهنتون کابل ، پوهنځی ادبیات و علوم بشری ، مدیریت مجله ادب

وجه اشتراك سالانه

محصلان مرکز (۲۰) افغانی ، مشترکان مرکز (۲۵) افغانی

مشترکان ولایات (۳۰) افغانی

مشترکان خارجی (۲) دالر

مقالات واردہ ییکه نشر نشود ، مسترد میگردد . نقل و اقتباس

مضامین مجله ادب باذکر نام این مجله مجاز است

مهندیم : عبد الله امیری

قیمت این شماره : (۱۰) افغانی

هیئت فخر پر:

پو هاند میر امان الدین انصاری، پو هاند مجد دی، پو هاند دکتور جاوید
پو هاند میر حسین شاه، پو هاند ز هما و پو هنوان الهم

صفحه	مؤلف یا مترجم	مضمون
۱	در استدلال چگونه میتوان از ... مترجم پو هاند مجددی	
۲۰	بحثی در احوال و آثار بیدل مترجم پو هاند میر حسین شاه	
۴۶	احتیاجات بیالوجیکی و اجتماعی ... پو هاند علی محمد ز هما	
۴۹	بررسی مکتب مینیاتور در عصر ... دکتور محمد افضل بنو وال	

بخش اشعار:

۷۱	واصل کابلی	آتش گل
۷۲	پو هاند دکتور عبدالحکیم ضیایی	نیاز آزادگان
۷۳	ضیاء قاری زاده	آواز پا
۷۴	عبدالحی آرین پور رستاقی	پر تگاه
۷۵	پو هنوان محمد رحیم الهم	سرگشته
۷۷	پو هاند دکتور جاوید	شاپشن و باشتن
۹۴	مترجم پو هنمل حمید الله امین	سلطنت افغانها در هند
۱۱۶	دو بو رکوی	اصول تحقیق متون قلمی
۱۲۶	پو هنمل عبدالقيوم قویم	نگاهی به وضع اجتماعی دوره سامانی
۱۳۹	مترجم پو هنمل عبدالرسول رهین	بیلیو گرافی چیست
۱۴۹	گویندگان ایران	ادب دری در سرزمین های دیگر
۱۵۳	عذایت الله شهرانی	لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان
۱۷۴	اداره	گزارش‌های پو هنخی ادبیات

(۷)

کلیات ادب

ادب

علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی

سال نزد هم	حوت ۱۳۵۰	شماره (۶-۵)
بروشنوین	ترجمه پو هاند مجددی	بحثی در منطق
		رمان

در استدلال چگونه هیتوان از تعلیل کار گرفت

علوم است که منطق بمطالعه نوع خاصی از تفکر می پردازند که موسوم به استدلال است. و هدف استدلال تحقیق دلایلی است که از روی یکدسته معلومات به معلومات جدیدی پی برد شود.

(۱) باید ملتقط بود که آنچه به استدلال تعبیر میشود، یک عملیه مرکبی است. درینجا ما توسط یورسی و آزمایش مثال موثری مربوط با استدلال، خواهیم تو انسیت نوعی

از آنرا جدا سازیم که معروف به تعلیل (Deduction) است و بوسیله این کار خود، ما موفق خواهیم شد راجع با موری که در استدلال مندمج است و پرنسیپ هایی که برای نقد آن ضروری میباشد، افکار واضحی بدست آریم.

مثالی از استدلال:

مسئله ساعت زنگدار:

«مثال ذیل از طرف شاگردی برای ایفای وظیفه که از وی تقاضا شده بود تا تجارب موثوقی، راجع به استعمال استدلال تهیه نماید فراهم گردیده است»

«درین سمستر برای من ضروری است که هر صبح بساعت (۶) از خواب برخیزم مشکلی که پیش رو داشم اینست که در شروع سمستر چگونه درین وقت از خواب بیدار گردم در سمستر گذشته یکی از هم اتفاق مراهر صبح بیدار میکرد، لیکن رفیق هم اتفاق تا ساعت (۷) برنمیخیزد و هیچ کس دیگری درین اتفاق قاعدة^۱ بساعت (۶) برنمیخیزد. من ساعت زنگداری را از یکی از رفقای خویش به عاریت گرفتم و چنین اندیشیدم که مشکل من حل شد. لیکن در آن شب دچار کابوسی گشتم و تقریباً در حوالی ساعت (۳) شب صدمه یعنی ساعت وارد کردم چنانکه بعلت این عارضه، کار ساعت مختل گشت. شب آینده این ساعت زنگدار را در زیر بالش خود قرار دادم. گرچه با وجود صدای تک تک ساعت قدری خوابم برداشتم؛ لیکن زنگ ساعت در وقت معینه (۶) بصدای نیامد زیرا کلید کوچکی که در آنطرف ساعت قرار داشته و من آنرا کوک کرده بودم، نتوانست گردش کند و سبب آن این بود که در زیر بالش تحت فشار واقع گشته بود و من عاده^۲ ساعت (۷) برخاستم.

روز دیگر من به عمارت لیلیه رفتم و یک طاقچه کوچکی در دیوار ساختم که دستم از پیور کت با آن میرسید و درین شب ساعت زنگدار را درین طاقچه (۱)

^۱ این مثال از کتاب (مبادی منطق و روش علمی) مؤلفه پژوه و قیصر ماسکن بیلیک اقتباس شده است

گذاشت. زنگ بساعت (۶) بنواخت و من در وقت معینه برخاستم. »

سلسله افکار و اعمال مربوط يسي که درينجا بيان گردید، في الواقع قابل استدلال بود. و شخصی که درین امر اشتغال داشت از روی واقعاتی که ایضاح نمود به استدلال می پرداخت. در حالیکه حل «مسئله ساعت زنگدار» مستلزم يك مقدار ذکاوت استثنایی و قوّه فوق العاده استدلال نبود، مگر آزمایشی که بعمل آمد نشان میدهد: سلوکی که از آن تذکر رفت مشتمل بر مرکبیت قابل ملاحظه يسي بوده و تنظیم موافقانه آن مقتضی استعمال چندین ملکات ذهنی میباشد.

در بین چیز های دیگر آنچه ضروری بنظر میاید عبارت از اجرای مشاهدت مناسب (مانند مشاهده این امر که کلید در ساعت زنگدار نتوانست که در اثنای شب حرکت کند) و حفظ تجارب مناسب (مانند بيان این امر که هیچ کس دیگر درین اتاق بساعت (۶) برنخیزد) و آزمایش طرق حلی که مناسب نماید (مانند گذاشتن ساعت در زیر بالش) میباشد. از طرف دیگر عدم موفقیت در اجرای یکی ازین عملیات شاید مانع کشف يك راه حل گردیده است. ما به يك طرز عمل دیگری که هنوز تذکر داده نشده و استعمال آن در حل مسئله اهمیت اساسی دارد، نیز علاقه خاصی داریم.

وقتی که شاگرد ملاحظه کرد که «کلید کوچک آنطرف ساعت نتوانسته است گردش کند» او دانست که «علت آن فشار بالش در اثروزن سر من است» او چگونه این امر را دانست زیرا او این، امر را ندیده بود و نه بیاد داشت. و نه از روی آزمایش دریافت که فشار بالش کلید را از گردش مانع شده است. جواب واضح اینست که او این امر را استدلال کرد و یا از روی دلیل دانست. (چنانکه استعمال کلمه «علت» این مطلب را آشکار میسازد).

حال میخواهیم این قسمت خاص استدلال را روشن ترسازیم. اگر از شاگرد پرسیده میشد: «چطور دانستی که فشار بالش مانع گردش کلید گردیده است» شاید او جواب

میداد «زیرا من میدانم که چیز دیگری مانع گردش آن نشده است» پس بیان دلیل چنین خواهد بود:

A - فشار بالش، کلید را از گردش باز داشت (علت).

لهذا : کلید بواسطه فشار بالش از حرکت باز ماند (بیانی که اثبات میشود) باید ملتفت بود که درینجا چیزی که به صحت آن اعتقاد شده است (یعنی علت) همچو طریق برای رسیدن به چیز دیگری که صحت آن فرض شده است، بدون تفحص جداگانه آن، بکار رفته است. اگر شاگرد بداند که فشار بالش کلید را از گردش باز داشته است ، درینحالت او ضرورت ندارد که به بالش و یا ساعت نظر اندازد، بلکه تفکر به تنها یی بوی نشان میدهد که قبول این بیانی که اثبات میشود (یعنی نتیجه) برایش معقول است. عملیه یی که یک صحت و یا صحت های فرض شده (یعنی علل) را برای حصول صحت دیگری (یعنی نتیجه) تنها در یه تفکر بدون تفحص جداگانه صحت نتیجه بکار می برد، استنتاج (Inference) گویند. وقتی که ما استنتاجی را بعمل آوریم، لازم است در بین علل و نتیجه، بعضی از روابط موجود باشد. در اینگونه حالات ما میتوانیم بطور صحیح بگوییم که نتیجه از علل استخراج شده است.

بسهولت میتوان دید که بسیاری از استنتاج ها در مسیر حل مسئله ساعت زنگدار بعمل آمده است. درینجا چندی از آنها ذکر میشود (خواننده باید چندی دیگر را که میتواند پیدا کند به آنها بیفزاید).

B - هیچ کس دیگری درین اتاق قاعدة^{*} ساعت(۶) بر نمیخیزد.

لهذا: هیچ کس مرا در اتاق قاعدة^{*} ساعت (۶) بیدار نخواهد کرد.

C - من شب گذشته از جای خواب ساعت صد مه یی وارد کردم.

لهذا: ممکن است در شباهی دیگر نیز من از جای خواب ساعت صد مه هایی وارد کنم .

D - شب گذشته وقتی که ساعت در طاچه گذشته شد، در ساعت (۶) صبح بصدا در آمد.

لهذا: من بعد ازین هر صبح بطور منظم ساعت (۶) صبح خواهم برخاست.
بخاراطر باید داشت که این استنتاج هایی که بعمل آمده هیچگاهی تمام سلسله
سلوک ذکيانه را که بیان شده، تشکیل نمیدهد. مع ذلك آنها عامل مهمی در موفقیت آن
بوده است. زیرا آنها این امر را ممکن ساخت که عقایدی را که توسط مشاهده و یا حافظه
حاصل گشته بطریقه یعنی استعمال نماید که عقاید مثبت جدیدی را تولید کند.

این امر قابل توجه است که در هر یکی از استنتاج هایی که تا کنون ذکر شده
برای تایید مکمل نتیجه، بیان علل بیشتری لازم میباشد. اکنون برای ایصال این مطلب
استنتاج (A) را مورد مدققه قرار میدهیم. ما از جهت ارائه دلیل، صحت علتی را که
بیان شده، قبول مینماییم:

فشار بالش کلید را از گردش باز داشته است.

اگر ما دو تصور دیگری را بر علت اصلی بیفزاییم چنین استدلالی بدست میآید.

(A) فشار بالش کلید را از گردش باز داشته است.

کلید گردش نکرده است.

چیزی کلید را از گردش باز داشته است.

لهذا: کلید توسط فشار بالش از گردش باز مانده است.

این استنتاج برخلاف استنتاج اصلی (A) نتیجه بخش (نتج) میباشد؛ زیرا
هر کسی که کلماتی را بفهمد که استعمال گردیده است، بدون مراجعت بکدام معلومات
دیگری تنها از روی آنها میتواند بداند که نتیجه درست است. اگر دلایل صحیح
باشند پس، مستحیل است که نتیجه صحیح نباشد.

خواننده باید ملتفت باشد که هیچ یکی از استدلالهای (B)، (C)، (D) نتیج
نیست. و باید بکوشد تا تصورات دیگری را بر آنها اضافه کند که نتیج گردند.

استدلالی که نتیج بودن آن مقصود است، همان استدلالی است که تعلیلی
باشد. و چنین یک استدلالی معروف است به تعلیل (Deduction). «بخاراطر باید

داشت که در حیات یومیه ممکن است که تعبیر تعلیل (استنباط) بهر نوعی از استدلال بکار رود.» استدلال های تعلیلی لازم نیست که بطریقه حل بعضی مسایل تبارز کند طوری که از روی مثالهایی که تاکنون ذکر کردیم این امر فهمیده میشود. هر گاهی که در تحقیق بخشیدن نتیجه یک جمله، دلایلی تقدیم گردد درینحالت به یک تعلیل موadge میباشیم. و ممکن است این زمانی واقع شود که ما بخواهیم آرای کسی را تغییر دهیم و یا درستی عقیده خود را تحقیق کنیم و امثال اینها.

از چیز هایی که تاکنون گفته شده چنین برنامی آید که تحلیل از اشکال دیگر استدلالها برتری دارد. بعدها خواهیم دید که متود های علمی بیشتر به استدلال های غیر تعلیلی استناد میکند.

دوم - عناصر یک استدلال تعلیلی :

نخستین کار ما اینست که انواع چیز هایی را کشف نماییم که از آنها یک استدلال تعلیلی تشکیل میابد. برای ایضاح این مطلب مثال مشخصی را میآوریم:

نهنگ حیوان پستاندار است (۱)

هر حیوان پستاندار چوچه خود را شیر میدهد (۲)

لهذا: نهنگ چوچه خود را شیر میدهد (۳)

این مثال بسیط ، بعضی از مراحل مهمی را ارائه میدهد که در همه استدلالها مشترک است.

در مرحله نخست استدلال یک چیز مرکبی است و دارای سه جزئی است که از آنها مشکل میگردد. و ما بالعموم این سه جزء را تفرقه مینماییم مانمیگوییم (۱) و (۲) بروی هم دلیل (۳) است ، در حالیکه مانمیگوییم (۳) بطور دلیلی برای (۱) و (۲) تقدیم شده است. بنابرین اجزای استدلال بطریقه معنی (ترتیب) گردیده است که توسط نوشتن جملات و استعمال کلمه (لهذا) ارائه شده است . این استدلال :

نهنگ حیوان پستاندار است (۴)

نهنگ چوچه خود را شیر میدهد (۵)

لهذا: هر حیوان پستاندار چوچه خود را شیر میدهد (۶)

استدلالی است جدید، گرچه دارای عین اجزائی است که مثال اول دارای آنها بود.

(در حالیکه استدلال نخست بدون کدام تردیدی یک استدلال (خوب) و یا (مضبوط) شناخته میشود، استدلال دوم یک استدلال (بد) و یا (غیر مضبوط است).

لیکن این (اجزاء) و یا عناصری که از آنها استدلال ساخته میشود، عبارت از چه چیز است؟ (علی العجاله آنها را به جمله‌ها) تعبیر میکنیم.

جمله‌ها و قضیه‌ها: در آزمایش نمونه‌های استدلال، بروی کاغذ در مقابل خود

بعضی جمله‌هایی را میدیدیم و شاید کوشیده باشیم که چنین تصور نماییم که استدلال ازین جمله‌ها ترکیب یافته است. لیکن اگر اندکی دقیق گردیم معلوم خواهد شد که این تصور غلط بوده است.

ما بجای اشخاص منطقی و یا ناقد استدلال به الفاظ و یا جملات علاقه مند میباشیم تا وقتی که آنها برای افاده افکاری که ممکن است صحیح باشند، استعمال گرددند. علاقه مابه تفکر صحیح و بنا برین به بهترین طرق رسیدن به حقیقت است. ما دیگر جنبه‌های زبان را به زبانشناس و یا عالم دستور زبان میگذاریم ما بالخاصه میخواهیم بدانیم در حالات و نمونه‌هایی که برای استدلال‌ها ذکر شده، آیا کسی که (۱) و (۲) را پذیرفته است، حق بجانب خواهد بود که (۳) را پذیرد؟ و نیز چرا کسی که (۴) و (۵) را پذیرفته است حق بجانب نخواهد بود که تنها از روی آنها (۶) را پذیرد؟ وهکذا عین فکری که توسط جمله (۱) اظهار گردیده به بسیار خوبی توسط این جمله نیز اظهار شده میتواند:

هر چیزیکه نهنگ باشد پستاندار است (الف)

لیکن (الف) یک جمله مختلف از (۱) است. گرچه عوض کردن آن بجای (۱) در استدلال نخستین، فرقی برای صحبت طریقه فکر پیش نمی آورد. و باز هم عین طریقه فکر که توسط جمله های (۱)، (۲) و (۳) اظهار گردیده ممکن است توسط ترجمه آنها به کدام لسان دیگری افاده شود. چون مابه کلمات خاصی که استعمال گردیده، علاقه مند نیستیم پس بهتر خواهد بود که بگوییم عناصر یک استدلال نوع معینی از افکار است لیکن اینهم هنوز مبهم است (زیرا کلمه «فکر» مبهم میباشد.)

دا نشمندان منطق نسبت به استعمال نوع معینی از (افکار) استعمال اصطلاح فنی را ترجیع میدهند که عبارت از (قضیه : Proposition) است ما درینجا به تعریف این اصطلاح نمی پردازیم و برای مطلب ما کافی است که استعمال صحیح آنرا بیاموزیم. چهار نقطه یی که ذیلاً ذکر میشود کافی است که این مطلب را بر آورده سازد:

۱- هر وقتی که ماجزی را میدانیم، تصدیق مینماییم، شک میکنیم و یا تکذیب مینماییم هرآنچیزی که ما میدانیم، تصدیق مینماییم، شک میکنیم و یا تکذیب مینماییم هر کدام یک (قضیه) است (بنا برین وقتیکه من تصدیق میکنم که در د چیزی بدی است، چیزیکه من تصدیق میکنم که مثلاً در د چیز بدی است، یک قضیه میباشد)

۲- اگر چیزی بتواند صحیح و یا خطأ باشد آنچیز یک قضیه است. و هر قضیه باید صحیح و یا خطأ باشد. (لهذا اگر کسی بگوید: «آن خطأ است» من میدانم کسی که برآن این اعتراض را وارد نموده است، قضیه یی را بیان کرده است، زیرا که یک سؤال خطأ و صحیح بودن در بین آمده است.)

۳- یک قضیه میتواند در جمله یی افاده گردد (و طوری که ما قبلاً گفته ایم عین یک قضیه میتواند با چندین جمله ها افاده شود.) لیکن هر جمله یی بطور افاده یک قضیه کار نخواهد کرد. «در واژه را بیند!» و «کاشکی او موفق میبود» «آیا احمد در خانه است؟» «پیش میا!» اینها قضیه نمیباشند. زیرا اینها جمله های انشائیه هستند نه

خبرایه. اگر ما متعدد گردیم که جمله یعنی قضیه است و یا نیست، باید ببینم که اطلاق صدق و یا کذب برآن شده میتواند یا خیر. مثلاً آیا ما میتوانیم به جمله (در واژه را بیند) صحیح و یا خطأ بگوییم؟ وهکذا جمله (احمد در خانه است) تا وقتی نمیتواند قضیه یعنی را افاده کند که بما گفته شود احمد کیست و نیز جمله های ناقص نمیتوانند قضیه محسوب گردند.

۴- اگر احمد و محمود هر دو معتقد باشند که دیگر جنگ عمومی رخ نمیدهد، ممکن است که ما بگوییم که درینجا دوفکر وجود دارد. چنانکه فکر احمد فکر خودش است طوری که درد دندان او در دندان خودش است و فکر محمود فکر خودش است. ممکن است احمد نخست در روز دو شنبه معتقد گشته باشد که دیگر جنگ عمومی رخ نخواهد داد. و محمود ممکن است راجع باین مسئله فکری نکرده باشد تا وقتی که در دو شنبه احمد با وی این موضوع را در میان گذاشته است. فرقی نمیکند که چه وقت و چند بار احمد و محمود فکر کرده باشند و یا معتقد شده باشند که دیگر جنگ عمومی بو قوع نخواهد پیوست، مگر درینجا تنها یک قضیه در جلو نظر ایشان قرار داشته است.

منطق بواقعات خصوصی سیکولو جیک از قبیل اینکه اشخاص راجع به چه جیز بعض عقاید را پذیرفته اند، یا چه وقت آن عقاید را پذیرفته اند، و یا عقاید ایشان تا چه اندازه قوی است اظهار علاقه نمیکند، بلکه باین متوجه است که تا چه درجه اینگونه عقاید جنبه عمومی و مشترک داشته، قضیه یعنی را افاده میکند که همه ایشان را بخود علاقه مند سازد. خطور مفهوم یک شی مفرد به اذهان یک عده از اشخاص که به مذکوره در بالای مسئله یعنی اشتغال دارند در مکالمه یومیه نیز بوقوع می پیوندد: ما بطور عادی میگوییم که گروپها در یک مناقشه بالای عین (قضیه) مناظره میکنند، گرچه هر یکی از اشخاص مناظره کننده راجع به قضیه یعنی که تحت مناقشه است، افکار و عقاید خود را اظهار میدارد.

سوم - رابطه متقابلة عناصریک استدلال

ما قبلاً^۱ بیان کرده ایم عناصری که از آنها یک شی مرکبی موسوم به استدلال ترکیب می‌یابد عبارت از جمله‌ها (و یا بزبان فنی عبارت از قضیه‌ها) است و نیز گفته ایم که قضیه‌ها با یکدیگر بطریقه معینی، مرتب و یا مربوط می‌گردند. ما اکنون می‌کوشیم که راجع به‌ماهیت این ترتیب و یا ارتباط معلومات واضح تری بدست آریم.

معلوم است که بعضی از قضیه‌ها یعنی که دریک استدلال واقع گشته‌اند، بغرض حصول قضیه دیگری بکار می‌روند. چنانکه در استدلال نخستین که در قسمت آخرین بطور یک مثال پذیرفته شده، قضیه‌های (۱) و (۲) بغرض حصول قضیه (۳) بکار رفته است. ما در ساحه‌های دیگری نیز با همچو اوضاعی آشنایی داریم: ما می‌توانیم حروف را برای ساختن کلمات بکار ببریم، و یا آرد، مایه و آب را برای ساختن نان استعمال کنیم و یا آکسیجن و هیدروژن را برای تولید آب بکار اندازیم. در هر یکی ازین حالات ما بعضی مواد و بعضی محصولات را بدست داریم. هکذا راجع بحالت استدلال، ما می‌توانیم به قضیه‌های (۱) و (۲) بحیث مواد بنگریم، و به قضیه (۳) بحیث محصول.

اصطلاح فنی‌ای که برای تفریق مواد و محصول یک استدلال می‌گردد عبارت از مقدمه (premise) و نتیجه (Conclusion) است بنا برین (۱) و (۲) مقدمه‌ها و (۳) نتیجه است. اصطلاح (مقدمه) از لحاظ معنی ارتباط قریبی به کلمه معروف دلیل (Evidense) دارد: دلیل برای یک قضیه در مقدمه‌های یک استدلال مندمج است و جمله‌یی که آنها برای آن دلیل قرار می‌گیرند، عبارت از نتیجه می‌باشد. ما گفته ایم که نتیجه از مقدمه‌ها ساخته شده یا از آنها استحصال گردیده و یا از آنها تولید گشته است. لیکن طریقه (Method) یعنی که توسط آن مقدمه‌ها بغرض استحصال نتیجه بکار می‌روند در واقع عبارت از چیست؟

ما بطور واضح میدانیم که چگونه یک کلمه از حروف ساخته شده است، یا یک کلمه از اجزای آن ترکیب یافته است، ایکن بیهوده خواهد بود که اگر چنین پیشنهاد شود که مقدمه ها را پهلوی هم بگذارید آنها نتیجه یی را ارائه خواهند داد. و یا اینکه ما باید بطور فزیکی و یا کیمیاوی مقدمه ها را با هم مخلوط سازیم تا نتیجه را بدست آریم. پس رابطه مقدمه ها به نتیجه چیست؟

نخستین کار ما اینست که متین گردیم که آیا ما میتوانیم هنگامی که بحالات متعدده مواجه گردیم، آن ارتباط را بشناسیم؟ (بعد از آن ما میتوانیم راجع بمحابیت آن ارتباط، فکر کنیم)

اکنون چند مثال بسیطی را درباره دسته یی از مقدمه ها و ارتباط آنها را با نتایجی که استخراج گردیده، تحت ملاحظه قرار میدهیم:

الف - سیماب از آهن گرانتر است و آهن از آب گرانتر است، لهذا سیماب از آب گرانتر است.

ب - بعضی از زنها مشتاق اطفال اند، و بسیاری از مادرها مشتاق اطفال خود اند.
لهذا بعضی از زنها ما در اند.

ج - قاموس ویستر بیان میدارد، که نهنگ یک حیوان پستاندار است و من به قاموس ویستر اعتماد دارم، لهذا نهنگ یک حیوان پستاندار است.

د - ابرا هام لینکن به قتل رسیده است و اورئیس جمهور ایالات متحده امریکا بود
لهذا کم از کم یکی از روسای جمهور ایالات متحده بقتل رسیده است.

ه - هر مردی یا متأهل و یا مجرد است، وهیچ مجردی متأهل نیست، لهذا هیچ مردی هم متأهل وهم مجرد نمیباشد.

و - آموختن بسیاری از زبانها مشکل است و بسیاری از زبانها در بعضی از پو هتونهای امریکا تعلیم میشود، لهذا بعضی چیزهایی که آموختن آنها مشکل است در بعضی از پو هتونهای امریکا تعلیم شود.

اکنون اگر شما مقدمه ها و ارتباط آنها را با نتیجه در هر یکی از مثالهای ششگانه فوق الذکر، با دقت تحت ملاحظه قرار دهید، شما میتوانید باین امر ملتفت گردید که (الف)، (د)، (ه) و (و) از دوی دیگر آنها از یک جهت خیلی فرق دارند. (لیکن بگوشید تا آنرا قبل از خواندن مطالب دیگر ادراک کنید) در هر یکی از حالات چهار گانه، ما چنین احساس میکنیم که نتیجه توسط مقدمه ها به (اثبات) رسیده است. و نیز ما با لعموم چنین تعبیراتی را بکار می بریم: «نتیجه باید صحیح باشد» و یا «نتیجه فی الواقع از مقدمه ها بر میابد» هر یکی ازین افاده ها، طریقه یی است که نشان میدهد که به ارتباطی که موضوع بحث است، پی برده ایم. زیرا این ارتباط بین مقدمه ها و نتیجه در حالات (ب) و (ج) وجود ندارد و ما میتوانیم بگوییم که هیچ یکی از آن استدلال ها (صحیح نیست).

در حالات (الف)، (د)، (ه) و (و) «که برای مقدمه ها ممکن نیست صحیح باشند مگر اینکه نتیجه نیز صحیح باشد» ما تعبیر استدلال قانونی (Valied argument) را بکار می بریم. در حال حاضر چیزی که ما میتوانیم بگوییم تا با مهارت بیشتری به «قانونیت Valiedity» پی بریم اینست که با چند یعنی مثالها مشق و تمرین نماییم و بگوشیم تا در هر حالتی (ملتفت گردیم) که آیا برای مقدمه ها ممکن است صحیح باشند بدون اینکه نتیجه نیز صحیح باشد.

چهارم - ایضاح استدلالها

ما قبلاً گفته ایم که استدلالها از قضیه ها ترکیب می یابند و در حالیکه قضیه ها میتوانند در جمله ها افاده گردد، خود آنها جمله ها نیستند اگر ما راجع به تفکر قابل استدلال یک نظر بسیار محوری نداشته باشیم که چگونه است، ما باید باین امر نیز ملتفت گردیم که استدلال بدون الفاظ هم میتواند پیش برده شود، و حتی اگر وقتی که الفاظ نیز استعمال گردد، این خیلی نادر است که استدلال ها تماماً با تفصیل کلامی افاده شوند.

فرض کنید که شامگاهی یک رعد و برق شدیدی، برق خانه شما را خموش میسازد، میدانید که شما چند شمعی در صندوق آشپزخانه دارید، و در تاریکی آنها را می پالید، ناگاه دست شما به چیز سرد لشم و چسبناکی مانند مووم بر میخورد، در اینحالت شما میدانید که شمعها یعنی را که تجسس میگردد یافته اید. دانش شما ممکن است با چنین کلماتی افاده گردد «شمعها اینجاست». لیکن این خیلی بعید است که شما فی الواقع چنین جمله یعنی را بزبان آورید، خواه به آواز بلند و خواه همراه خویشن، اگر شما آوازی هم بکشید بسیار ممکن است که عبارت از فریادی باشد. ولی شما بزبان چیزی بگویید ویا نگویید در هر صورت درین لحظه شما واقف هستید که قضیه معینی صحیح است.

مثال دیگری را مورد ملاحظه قرار میدهیم: فرض کنید شما در حالیکه بسیار دقیق نیستید از جاده یعنی در میگذرید، ناگهان آواز گرفتن بر یک را میشنوید و ملتافت میشوید که شما دچار خطر فوری زیر موثر شدن میباشید. تنها ممکن است یک شخص ابله بخواهد که این وضع را دریک جمله مکمل تنظیم کند. اگر شما تا خیز کرده وبخواهید که بگویید: «این موثر به سرعت حرکت میکند و من در سررا آن قرار دارم. اگر من بجای خود توقف کنم زیر موثر خواهم شد. وقتی که موثری بسرعت زیاد حرکت کند و شخص استاده یعنی را بزند غالباً او کشته میشود، لهذا اگر من از راه بصورت فوری بر کنار نشوم من کشته خواهم شد.»

درین صورت موثر هر چه زودتر به استدلال شما و بزندگی شما خاتمه خواهد داد. اگر شما شخص معقولی میباشید، بدون توقف برای تفکر، خیزی زده واژ راه بر کنار خواهید شد، و این کار چنین انجام خواهد یافت که بصورت فوری بذهن شما خطور خواهد کرد که شما مواجه بخطری هستید و شما ملتافت خواهید شد که بعضی قضیه ها صحیح اند، و نتایج قانونی ای را که از آنها بر میایند بدرستی ادراک خواهید کرد، اگرچه این قضیه ها تماماً با الفاظ افاده نشده باشند.

این مثالهایی که ما بکاربرده ایم حالات استثنایی نیستند. با لعکس همه استدلالهای ما بالفعل (غیر از موقعی که ما صریحاً بروی کاغذ و یا بطور عمومی به استدلال اشتغال میورزیم) همین شکل حرکت را فرا میگیرند: ممکن است که هر تفکر مشتمل بر استعمال رموز باشد؛ لیکن ما افکار خویش را بطور خصوصی با اشارات مختصر و کلمات ناتمامی که به اشکال عیار شده قواعد لسان تفاوت دارد، افاده میکنیم (۱).

پنجم - تحلیل نمونه های استدلالی که توضیح یافته است

درینجا ما دو مثالی از استدلال واقعی را مورد بحث قرار خواهیم داد، و مقصد ما اینست که نوع مسأله یی را نشان دهیم که هنگامی ما میخواهیم طریقه استدلال واقعی مردم را مورد نقد قرار دهیم بروز میکند. مثال نخست با مقایسه سهل تر است و مثال دوم با لنسبه مشکل میباشد.

(الف) - در تحت شرایط عادی هوا و غاز های دیگر هادی برق نیستند، و گرنه لینها و ماشین های برقی ، طوری که حالا کار میکنند کار نخواهند کرد.

(Atomic Energy for Military Purpose, Princeton university 1945, P. 3)

درینجا برای استخراج نتیجه از روی کلماتی که در فوق اقتباس گردیده و یا بیان دلایل بطور واضح، زحمت کمی بکار است. ما بچنین تحلیل مبادرت میورزیم: لینها و ماشین های برقی در فضای آزاد کار میکنند (۱)

لینها و ماشین های برقی در فضای آزاد کار نخواهند کرد، مگر در حالتی که هوا و دیگر غاز ها در تحت شرایط عادی هادی برق نباشند (۲)

در تحت شرایط عادی هوا و دیگر غاز ها هادی برق نیستند (۳)

(ملتفت باشید در استدلالی که توسعه یافته، چقدر سخن به طول می انجامد، حتی

درین مثال ساده) .

۱- مبادی منطق و منهج علمی : مولفه پروفسور ماکس بلیک Max Black

باید بسهولت فهمیده شود استنباطی که موضوع بحث قرار گرفته، متن و مضبوط است؛ چنانکه اگر مقدمه های (۱) و (۲) صحیح باشند، نتیجه (۳) نیز باید صحیح باشد.

درین مثال ما چاره بی جزاین نداریم که (۲) را به استناد قول علمای فزیک پذیریم.

کنون بالعکس یک استدلال مغایقی را مورد ملاحظه قرار میدهیم:

(ب) - یک امر بسیار واقعی خواهد بود اگر دو حزبی که داخل مشاجره هستند، در اذهان خویش، نوعی از قوانین و یا مقررات راجع به رعایت انصاف، سلوک مناسب و یا حسن اخلاق و امثال اینها داشته باشند، که واقعاً بر آنها توافق نموده اند. و ایشان دارند. اگر ایشان نمیداشتند، درین صورت همچو حیوانات می جنگیدند و نمیتوانستند با معنای انسانی کلمه، مشاجره کنند. مشاجره کوششی است که برای ارائه خطای شخص مقابل بعمل می آید و این کوشش معنای نخواهد داشت، مگر اینکه شما و شخص مقابل شما نوعی از توافق راجع به صحت و خطا داشته باشید. مانند اینکه این قول که یک فتبالر فول نموده است معنایی نخواهد داشت، مگر اینکه راجع به مقررات فتبال توافقی وجود داشته باشد.

(C. S. Lewis, The case for Christianity, page 3. New York: The mecmillan Company, 1943) از مزور به جملات فوق الذکر، ما خواهیم دانست که استخراج دلایلی که تقدیم شده و چیزهایی که ضمناً فهمیده شده، خیلی مشکل است. ما بایست بکوشیم تا بدانیم: نویسنده چه چیزی را می خواهد اثبات کند. چنین معلوم میشود که قضیه اینست: اشخاصی که داخل مشاجره هستند متعهد شده اند که بعضی از قواعد اخلاقی برای هر دو طرف مراعات شود. دیگر اینکه ما بدلایل عمدی بی که بغرض تایید قضیه بیان شده نظر میاندازیم. یکی از این دلایل اینست که درین مشاجره انسانها و جنگ حیوانات فرق بازی وجود دارد. و دلیل دیگر اینکه مشاجره (یامناشه) عبارت از کوششی است که نشان دهد که طرف مقابل بخطا است.

ما بغرض قناعت خویش، نقاط عمدی استدلال را تشخیص نموده و آنها را بر حسب

مقررات طوری مینویسیم که مقدمه ها از نتیجه تفریق شود. در حالیکه ما این کار را اجرا میکنیم میکوشیم که بقدر امکان از تعبیرات نویسنده پیروی کنیم و تنها وقتی از آن انحراف خواهیم کرد که دلایل بهتری برای تغییر آن ارائه داده توانیم.

بالاخر ما هر آن تصوراتی را که برای تکمیل استدلال ضرورت افتاد، خواهیم افزود.

ما به تعقیب این روش، استدلالی را که موضوع بحث است، میتوانیم به دو استنباط (یا تعلیل) تفریق کنیم که دارای عین نتیجه باشند:

اگر دو حزب در یک مشاجره هیچ نوع توافقی راجع باینکه چه چیز صحیح است و چه چیز خطأ است، نداشته باشند، ایشان نخواهند توانست بمعنای انسانی کلمه، مشاجره کنند (۴)

(حزب هادریک مشاجره، میتوانند بمعنای انسانی کلمه، مشاجره کنند) (۵)

هر دو حزب در یک مشاجره، نوعی از توافق راجع به باینکه چه چیز صحیح و یا خطأ است، دارند (۶)

و باز هم :

مشاجره (بمعنای انسانی کلمه) عبارت از کوششی است که به خطأ بودن شخص مقابل را نشان دهد (۷)

کوشش برای نشان دادن اینکه شخص مقابل بخطأ است، معنایی نخواهد داشت، مگر اینکه هر دو حزبی که در مشاجره هستند، راجع باینکه چه چیز صحیح و یا خطأ است نوعی از توافق داشته باشند (۸)

(کوشش برای نشان دادن اینکه شخص مقابل بخطأ است معنایی دارد) (۹)

هر دو حزب داخل مشاجره، راجع باینکه چه چیز صحیح و یا خطأ است، نوعی از توافق دارند (۱۰)

درینجا جمله های (۵) و (۹) تصوراتی را افاده میکند که برای استدلال ضروری

است. گرچه در عبارات اصلی، با صراحة بیان نشده است. اگر این تصورات مسلم باشند، درین صورت تمام استدلالی که صورت گرفته است، قناعت بخش خواهد بود. مگر این خیلی مشکل است که فهمیده شود که نویسنده چگونه به تأسیس این تصورات قاطع (و یا بعضی مقدمه‌های دیگر) خواهد پرداخت. مگر اینکه دچار دور و تسلسل گردد.

درینجا طرز عمومی استدلال متشكل است از تعریف (مشاجره بمعنای انسانی کلمه) بطریقه یی که اینگونه مشاجره دارای خصوصیاتی خواهد بود که برای ماقی استدلال ضروری است. لیکن لسانی که استعمال شده، مصادره علی المطلوب (۱) است.

هیچ دلیلی بیان نشده که نشان دهد که مشاجره و مناقشه درین انسانها از لحاظ متناسب از جنگ بین حیوان فرق داشته باشد. (تا فهمیده شود که در استدلال چه چیز اساساً خطأ است آنرا با این استدلالی که عین آن خطاء را مرتکب گشته است مقایسه کنید: «خوردن بمعنای انسانی کلمه، اینست که غذای خاصی مطابق بمبادی که راجع به صحی و غیر صحی بودن آن قبول شده است، انتخاب شود. لهذا بنی نوع انسان، عملاً غذای خوش را مطابق به مبادایکه راجع به صحی و غیر صحی بودن آن قبول شده است، انتخاب می کنند.»)

این مثال آخرین نوع مشکلاتی را که در تحلیل نمونه های استدلالهای فعلی از روی روزنامه‌ها، کتابها و یا رادیو، پیش میشود بخوبی نشان میدهد. در بعضی از اوقات، نوع استدلال مغلق بوده و بهمان نسبت مشکل است آنرا بطور صحیح قضاؤت کرد. ولی علی الاکثر طرز استدلال بالتبه ساده است، لیکن تصوراتی که در استدلال اهمیت اساسی دارند به توجه هر خواننده یی رسانیده نمیشود. بنابرین مقدمه‌ها یی که یک آزمایش شعوری نشان خواهد داد که آنها دارای ارزش خیلی کمی میباشند، متمایل برین است که بدون سؤالی قبول گردد.

۲- Question-begging (مصادره علی المعاوی) قضیه را که اثبات آن مطلوب است مواری ارائه دادن است که گویدا اثبات شده باشد.

قاعده عملی بسیار مهمی که در نقد نمونه های استدلال از روی حیات واقعی، باید تعقیب گردد، اینست که «تصورات توضیح گردد».

حتی درین مرحله اولیه تدقیقات ما نیز این یک ممارسه خیلی عالی خواهد بود که یکوشیم تا در عبارات استدلالی، تصورات پنهانی را با توجه خاصی روشن گردانیم.

خلاصه:

اصطلاح (استدلال) علی الاکثر بیک طرز مرکبی از تفکر و عمل اطلاق میشود. دیدیم که یک مثال نمونه بی استدلال مشتمل بر مشاهده، حافظه و آزمایش طریقه بی است که برای حل مسأله بی در پیش گرفته شده است. هکذا مشتمل بر یک طریقه بی است که در آن یک حقیقت مفروض توسط استدلال بدست میاید و نیز در یک استدلال، حقیقت مفروضی از روی دلایل، بدون مراجعت مستقلی به مشاهده و یا حافظه، استخراج میشود. یک استدلال منتج و یا قاطع هیچ معلومات دیگری را بکار نمیبرد. مگر محتویاتی را که در دلایلی که با نها مراجعت شده، وجود دارند. یک استدلالی که مطلوب است منتج و قاطع باشد استنباط (و یا تعلیل Deduction) نامیده میشود. لیکن حتی نیست که همه استدلالها استنباطی (تعلیلی) باشند.

یک استدلال استنباطی و یا تعلیلی (Deductive) متشکل از عناصری است که با سلوب معینی ترتیب گردیده اند. عناصر عبارت از قضیه هاست و قضیه ها توسط جمله ها افاده میشوند، لیکن یک قضیه میتواند توسط یک عدد جمله های مختلفی تنظیم شود. قضیه ها میتوانند باین خاصه بی که صحیح یا خطأ باشند، تصدیق و یا تکذیب گرددند، شناخته شوند. در یک استدلال استنباطی (یا تعلیلی) قضیه هایی که بطور دلیل استعمال میگردند، اصطلاحاً (مقدمه ها) نامیده میشوند. قضیه یکی از مقدمه ها توسط استدلال استخراج شده است به (نتیجه) تعبیر میگردد. در یک استدلال تعلیلی مضبوط گفته میشود که نتیجه تابع مقدمه ها میباشد. اگر حالت چنین

باشد، پس برای مقدمه ها نا ممکن است که صحیح باشند، مگر اینکه نتیجه نیز صحیح باشد.

چنین نیست که همه استدلالها توسط کلمات صورت گیرد ولیکن افکاری که در استدلال دخیل است میتواند به شکل قضایا اظهار گردد. استدلالها یعنی که در محاوره‌ها و یا نوشته‌ها بر آنها بر میخوریم عادةً^۲ بطور فرضی قبول شده است. نقد چنین استدلالها مقتضی آنست که مقدمه‌ها و تصوراتی که بیان نشده‌اند، بطور واضح افاده گردند.

اسلوبی که در نقد محاوره ها و نوشه های استدلالی مورد تطبیق قرار میگیرد بواسطه آز مونهای مفصلی راجع به دونمونه اخیر الذکر، ارائه گردیده است (۱).

1 May Black's An Introduction to Logic and Scientific method

1- Max Black - An Introduction to Logic and Scientific method .
1962 ترجمہ نے اسی کتاب کا ترجمہ کیا ہے ۔

بحثی در احوال و آثار
مترجم: پر ها زد میر حسین شاه

مدد

بیدل بزرگترین شاعر دوره اورنگ زیب (ابوالمظفر محبی‌الاَین محمد) بود. شرح حال و بیان آثار او در دفتر نگه‌جد. در ینجا اشاره مختصری به احوال و آثار او بعمل می‌آید. جای مسرت است که بیدل در چهار عنصر احوال خود را شاعر «شريانه آورده است و اين اثرزندگی او را تاحدی روشن می‌نماید. در غير آن اقوال نذکره نويسان در احوال او نقیض يك دیگر بوده واز اشتباه خالي نیست.

عبدالقادر بیدل بسال ۱۰۵۴-۱۶۴۴ بدنیا آمد. تاریخ تولد او از کلمه انتخاب و فیض قدس بیرون می آید. (۱) او اصلاً از قوم ارلاس قبیله چغتا یی بود (۲)

۱- سفينة خوشگو ص ۱۰۵ ؛ کلیات بیدل کابل ج ۲ سرطان ۱۳۴۲ شمسی ج ۲ ص ۱۳۶

۲-سفینه خوشگوں ۱۰۴؛ بجز آنکه عامره ص ۱۵۲؛ آزاد ص ۱۴۸-پرلا من می نویسد؛ ریو ۲ ریو ۶

ارلات گفته است و سفینه هندی (ص ۲۸) ارلاس نوشته است.

در نشر عشق (ص ۳۱۲) پر لاس واولوس جفتایی است.

هنوز پنجماله نشده بود که پدرش عبدالخالق از دنیا رفت (۱).

مادرش زن پرهیزگاری بود و به پسر قرآن آموخت اما دیری نگذشت که او نیز وفات یافت و بیدل را یتیم گذاشت. یکی از عموهای وی قلندر نامداشت (۲) قلندر درویش واقعی بود. تربیت بیدل را بر عهده گرفت او را به مکتب فرستاد تا ده سالگی مشغول تحصیل بود. روزی این عمو به مدرسه رفت و دید دو طالب العلم در موضوعی به جدال پرداخته اند. قلندر دست طفل را گرفت واز مکتب بیرون کرد و گفت: از آموختن علمی که رگ گردن را قوی گرداند نیاموختن به (۳) بعد ازین بیدل در منزل مشغول تحصیل بود. صحبت صوفیان دانش او را بیشتر ساخت و صفا بخشید و آهسته از بزرگترین دانشمندان عصر خویش شد. و در ریاضی و طبیعتات معلومات کافی اندوخت و از رمل ونجوم بهره ای بهم رسانید. اساطیر هند و را بخوبی مطالعه نمود. داستان مها بهارت را کا ملا^۱ بخاطر داشت. در موسیقی مها رت پیدا کرد. (۴) و ترکی و هندی را یاد گرفت (۵) در وطن و مسقط الراس بیدل اختلاف است. خوشگو که همیشه با او بود میگوید وطن او اکبر آباد بود و قول طاهر آبادی را در اینکه بیدل لاهوری بوده است رد می نماید (۶) آزاد بلگرامی در حالیکه از قول خوشگو مطلع بود، مولد بیدل را پته مینویسد. (۷) در بعضی از تذکره های دیگر بخارا (۸) و دهلی (۹) گفته شده است. بخارا می تواند وطن پدران بیدل باشد نه وطن خود او.

۱- سفینه خوشگو ص ۱۰۴

۲- ایضاً ص ۱۰۵

۳- کلیات بیدل نو لکشور ص ۴۱

۴- سفینه خوشگو ص ۱۱۸

۵- (نسخه) بازکی پور ۹۴/۳

۶- سفینه خوشگو ص ۱۰۴

۷- یدیپسا نسخه علیگره ص ۵۰، سفینه خوشگو (نسخه) بازکی پور را آزاد بلگرامی امضا نموده

۸- قدرت الله قاسم، مجموعه نظر لاهور ۱۹۲۳ ص ۱۱۵

۹- ریاض العارفین علی قلی هدایت (معارف، ۱۹۴۶ م ۱۱۵)

زیر ا همه میدانیم که بیدل در هندوستان بدنیا آمد و در مدت حیات خویش از هندوستان بیرون نرفت. دهلی را از ینجهت می توانیم وطن او بگوییم که بیدل در او اخرا زندگی در آنجا مقیم بود. تا جایی که بخود شاعر متعلق است در چهار عنصر راجع به مولد و وطن خود مطلبی ندارد راست است که گفته است: طفلی وی در بهار گذشت، بیدل در طفیل باتفاق عمومیش میرزا قلندر به رانی ساگر رفت و بود و آن نام جایی است در نزدیکی اره، (بیدل) به اره نیز رفت (۱) به سال ۱۰۶۹ ، ۱۶۵۸-۵۹ باعمومی خود میرزا عبداللطیف در نزهت اقامت داشت. میرزا عبداللطیف یکی از افسران لشکر شجاع بود پس از شکست سپاهیان او (شجاع) غالباً باتفاق این عموم به چاند چور آمد و آن در نزدیکی پنه واقع بود (۲) پس از روزی چند به جای دیگری که مهسی نامداشت، رفت و آن نیز در حوالی پنه واقع بود. (۳) باین ترتیب بیدل تا سن پانزده شانزده سالگی در بهار بود. در یکی از مکاتیب خویش از زمانی که در بهار بوده است به خوشی یاد می کند (۴) واما آگرہ: بیدل سه بار به آگرہ سفر کرد. سفر اول به سال ۱۰۸۱-۷۱/۱۶۷۰ بود. معاذالک جز قول خوشگو جای دیگر مطلبی راجع به سفر آگرہ موجود نیست.

به سال ۱۰۷۰ - ۱۶۵۹-۶۰ باتفاق میرزا قلندر از بهار به بنگال رفت (۵) و سال بعد باتفاق عمومی دیگرش میرزا ظریف به کنک (اوریسه) سفر نمود (۶) و در آنجا با شاه قاسم که از صوفیان معروف آنزمان بود ملاقات کرد (۷) از صحبت وی مطالب

۱- کلیات بیدل (نولکشور) ص ۲۱۹ .

۲- ایضاً ص ۵۵۱-۵۵۴ .

۳- ایضاً ص ۵۶۲ .

۴- ایضاً ص ۲۱۵ .

۵- ایضاً ص ۵۸۱ .

۶- ایضاً ص ۵۶۲ .

۷- ایضاً ص ۳۴۷ . شاه قاسم در ۱۰۸۲-۷۳/۱۶۷۲ وفات نمود این خبر فوت او به بیدل در آگرہ رسید ص ۴۴۲ .

ادبی و تصویفی آموخت. بیدل بعد از آن قصد شمال هند کرد و در ۱۰۷۵-۶۵-۶۴ در متهر ا بود (۱) و بعد از آن به دهلي و آگره رفت و به سال ۱۰۸۰-۷۰-۶۹ ازدواج کرد (۲) از این تاریخ به بعد به فکر کار دولتی افتاد و مطابق شغل پدری به خدمت شهزاده محمد اعظم در آمد. و منصب پنجاحدی و داروغه کو فتگر خانه را یافت (۳) وقتی در ۱۰۸۵-۱۰۸۶ اپریل ۱۶۷۴ لشکریان به حسن ابدال رفتند، بیدل همراه بود و تا ربيع الاول ۱۰۸۶ می ۱۶۷۵ در آنجا اقامت نمود و آن از ریاض الو داد یکی از نامه‌های ایزد بخش معلوم می‌شد (۴) از اینجا با تفاق شهزاده اعظم به گجرات سفر کرد. اتفاقاً در اینوقت وریتول اعظم را سنج سر هندی، حکیم شهرت اسلام کشمیری ایجاد و شعرای دیگر خدمت می‌نمودند و بیدل با ایشان بود (۵) روایاتی میرساند که به جنوب هند نیز رفته است.

درین وقت مقام ادبی بیدل مسلم گشته بود. دومثنوی او محيط اعظم و طلس میراث مورد توجه و تمجید قرار داشت. گویند شهزاده اعظم از بیدل خواست قصیده مدحیه‌ای (در مدح او) بگوید و چون دید مرد این کار نیست ترک ملازمت گفت و بدھلی رفت (۶).

اعظم از بیدل تقاضاً مرا جعت نمود او این رباعی را نوشت و فرستاد

۱- کلیات بیدل (نولکشور) ص ۴۲۳.

۲- بیدل می‌گوید که دو سال بعد از ملاقات دوم خویش با شاه گابلی (۱۰۷۸) ازدواج نموده است. ایضاً ص ۳۰-۴۲۹.

۳- سفینه خوشگو ص ۱۰۸، گل رعنا ورق ۶۵ می‌نویسد که بیدل در سپاه شاه شجاع مشغول خدمت شد. در انجا عمده امیر زالله ایف ملازمت داشت و درینوقت بیدل چهارده ساله بوده. ایزد بخش رسای ریاض الو داد (علی گره) ورق ۲۸ این نامه مورخ به ۱۰۸۶ ربيع الاول هجری است.

۴- سفینه خوشگو ص ۸.

۵- سفینه خوشگو ص ۸.

۶- مرآت خیال ص ۳۲۵؛ ید بیضا ص ۵.

از شاه خود آنچه این گدا میخواهد افزونی منصب رضامیخواهد
تا همت فقر نسگ خواهش نکشد سرخیلی لشکر د عامیخواهد (۱)
اما قبل ازین بیدل در مدح شهزاده قصیده ای گفته بود که مشتمل بر ۲۷ شعر
است و در کلیات او موجود میباشد. (۲)

این واقعه درحوالی سال ۱۰۹۶-۸۵/۱۶۸۴ اتفاق افتاد و آن از عبارت چهار عنصر
و نامه ای است که به شکر الله خان نوشته است. معلوم میشود بیدل درین نامه از
شکر الله خان تقاضا نمود جایی برای او بیابد و اگر چنین چیزی میسر آید بقیه عمر را
به فراغت خاطر بسرخواهد برد:
«اگر درین سواد موضعی کنار دریا یالب شهر (کذا باید نهر باشد. م) به سهولت
(۳) در اتفاق کشاید یاتکیه ای اختیار نماید مابقی مدت مهلتی بی تشویش
تغییر مکان بگذرد.»

شکر الله خان به خواهش او در نزدیکی پرانه قلعه محله کوهکهربیان خانه ای خرید
وروز دور پیه برای او تعیین کرد (۴) بیدل سی و شش سال (۵) زندگی خود را درینجا
بسر برد و به ۴ صفر ۱۱۳۳، ۲۴ نومبر ۱۷۲۰ وفات نمود (۶) و در صحن سرای خویش
دفن شد آنجا قبر او از ده سال قبل درست شده بود (۷) بر مزار وی هرسال عرسی
بر پا بود این عرس مقام جمع شعراء و ادباء را داشت و شعراء در اشتراک با آن افتخار

۱- رقعات بیدل نو لکشور ۱۸۸۵ ص ۱۹.

۲- کلیات بیدل، کابل سلطان ۱۳۴۲ شمسی، ج ۲ ص ۱۰۴.

۳- رقعات بیدل نو لکشور ص ۸۸.

۴- سفینه خوشگو ص ۱۰۹.

۵- خلاصه الکلام علی ابراهیم خان (بحواله معاصر پنه جنوری ۱۹۵۲).

۶- سفینه خوشگو ص ۱۲۱ آزاد بلگرامی (سر آزاد ص ۱۵۰؛ خزانه عا مره ص ۱۵۳) ۳ صفر
گفته است در مجموعه ای از رباعیات بیدل (مرقوم ۸ ربیع الاول ۱۱۳۳) نیز ۴ صفر آمده. ریو ضمیمه ۲۱۲.

۷- گل رعناء ص ۵۷.

می نمودند (۱).

بیدل مرد تنومندی بود قامت متوسط داشت روز ۸ سیر غذا می خورد وزن عصای او ۳۶ سیر بود. چهار مرتبه ازدواج کرد (۲) در آدینه اول رجب ۱۱۲۰ سپتامبر ۱۷۰۸ طفلى برای او بدینا آمد که نام او را عبدالخالق گذاشت. صبح نهم ماه ربیع الثانی ۱۱۳۳ ، ۱۶ می ۱۷۱۱ (۳) این طفل چشم از جهان پوشید و پدر را به داغ فراق دچار ساخت. بیدل در وفات او مرثیه سوزناکی دارد که بند اول آن این است :

هیهات چه برق پر فشان رفت
کاشوب قیامتم به جان رفت
گسر تابی بود ور توان ، رفت
طفلم زین کهنه خاکدان رفت
بازی بازی برآسمان رفت (۴)

بیدل را مردم صوفی صاحب کرامات میدانند. عده ای از ارادتمندان مقام و مرتبت او را به شبلی و جنید میرسانند. [او بدون شببه] به افکار تصوفی مولانا روم (مولوی بلخی) و ابن عربی نظر داشت (۵) از کودکی در ملازمت صوفیان بود و کتب تصوفی را مطالعه میکرد و تا جاییکه از چهار عنصر معلوم می شود، آثار کشف و کرامات از کودکی در او پیدا شد. از اوایل در خدمت صوفی معروف شاه کمال و شاه ملوک همیشه حاضر بود. و تا حد زیادی زیر تاثیر این دو مرد بزرگ قرار گرفت در حالیکه هر دوی آنها در افکار تصوفی با هم اختلاف زیادداشتند و ضد یک دیگر بودند. شاه کمال کاملاً تابع شرع بود. شاه ملوک در دنیای جذب بسرمیرد (۶) بیدل در اریسه از شاه قاسم

۱- سفینه خوشگو ص ۱۲۱.

۲- ایضاً ص ۱۰۹ به بعد.

۳- کلیات بیدل کابلج ۲ ص ۱۶۹-۵۳۵.

۴- سفینه خوشگو ص ۱۰۹.

۵- ایضاً ص ۱۱۵.

۶- کلیات بیدل نو لکشور ص ۳۰۱-۳۰۳ وغیره.

کسب فیض کرد و در دهلی از شاه کابلی رمو ز معرفت را آموخت.
 بیدل با وجود فقر و گوشه گیری از دنیا دور نبود و با امراهی بزرگ (ومعروف)
 عصر خویش عبدالقادر علایق نزدیک و دوستی داشت. رابطه او با شکرالله خان و سه
 پسر او نزدیک تر از دیگران بود و تفصیل آن در مکاتیب بیدل مذکور است. با
 عاقل خان رازی علاقه خاص داشت و از همین رازی کسب فیض نمود (۱) قصیده ای در
 مدح خان دوران نوشته (۲) نظام الملک آصف جاه خود را شاگرد او خوانده است. بسال
 ۱۱۳۲-۱۷۱۹ بیدل را به دکن دعوت نمود که بیدل قبول نکرد و این شعر را گفت:
 دنیا اگر دهند نخیزم ز جای خویش من بسته ام حنای قناعت بپای خویش (۳)
 کذالک بهادر شاه اول بوسیله وزیر خویش منعم خان مکرراً تقاضای نظم
 شاهنامه را از او نمود. بیدل این کار را به وقت دیگری میگذاشت (۴) علایق او با برادران
 سیدنیز بسیار خوب بود و چون فرخ سیر را بقتل رساند این رباعی را علیه ایشان گفت:
 دیدی که چه با شاه گرامی کردند صد جور و جفا از ره خامی کردند
 تاریخ چو از خرد بجستم گفت سادات بوی نمک حرامی کردند (۵)
 علت [سرودن] این رباعی این بود که فرخ سیر همیشه بر بیدل نظر عنایت
 داشت و از احوال او جویا می شد وقتی فیلی با دوهزار روپیه با و انعام داد (۶) بیدل

۱- سفينة خوشگو ص ۱۲ [میرزا بیدل از صحبت وی اینهمه سامان استادی و تصوف بهم رسانید].

۲- کلیات بیدل کابل ج ۲ ص ۱۱۲

۳- خزانه عامره ص ۵۳، ۱۵۲.

۴- سفينة خوشگو ص ۱۱۵.

۵- سرو آزاد ص ۱۵۴ میر عظمت الله بجواب این رباعی نوشته:

با شاه سقیم آنچه شاید کردند از دست حکیم آنچه آید کردند

سادات دورش آنچه یابد کردند بقراط خود نسخه تاریخ نوشت

۶- سفينة خوشگو ص ۱۵-۱۶.

با شوق و شعف شعری در جلوس سرود تاریخ این خوشی و سرور در کلیات هست (۱) و راجع به جلوس محمد شاه نیز تاریخی دارد (۲). رابطه بیدل با پادشاه عصر، اورنگ زیب معلوم نیست؛ اما حتماً به عنایت او چشم داشته.

در کلیات قصیده ای بنام چراغان دهلی آمده که اصلاً در مدح اورنگ زیب می باشد. بیدل درین قصیده به التفات پادشاه باین عبارت التماس دارد:

خسروا! معنی پناها! کو سروبرگ قبول

تا به عرض حال دل جویم درین درگاه بار
صورت احوالم از طرز تخلص روشن است

بیدلیها چیده ام بر خود زوضع روزگار

گر شود ابر عنایت آبیار مزر عم

خوشه سان از پای تا سر جمله دل آرم به بار (۳)

به سال ۱۰۸۱ / ۱۶۷۰-۷۱ بیدل بروладت شهزاده کام بخش قطعه ای گفت

واین قطعه حتماً به اورنگ زیب تقدیم شده و بعد از آن راجع به فتح بیجا پور و گولکنده

تاریخی ساخت و راجع به گرفتار ساختن سمبهوجی نیز تبریکی به عرض رسانید (۴)

تاریخ های قبل الذکر را میخواست بوسیله شکر الله خان به اورنگ زیب تقدیم کند

اما استغنا ما نع این کار می شد از ینجهت شکر الله خان طی نامه ای می نویسد:

مژده فتح پادشاه ... دلیل فکر تاریخی گردید متوجه مطالعه اقبال اثر است...:

للهم الحمد لله دعا گوی بهانه جوی تقریبی است که با آن وسیله تحفه فقر را در پیش

۱- کلیات بیدل کابل ج ۲ ص ۱۵۶-۱۵۴.

۲- ایضاً ج ۲ ص ۱۷۱.

۳- کلیات بیدل کابل ج ۲ ص ۱۰۶.

۴- ایضاً ج ۲ ص ۱۲۸.

گذارد.... وَگَرْ نَهْ چَهْ نَوَابْ مَسْتَطَابْ بَلَكَهْ چَهْ عَالِمَگَيرْ وَكَدَامْ بَدْرِمَنِيرْ! بَهْ طَرِيقْ شَوْفْ بَيْ پَرَوا نَگَارَشِيْ دَارَدْ (۱).

علی ای حال اور نگز زیب از شاعر بودن بیدل مطلع بود. در مکا تیپ او این دو شعر دیده می شود:

من نَهْ مَيْ گَويِم زِيانَ كَنْ يا به فَكَرْ سَود باشْ

ای زَفْرَصَتْ بَيْخَبرْ در هَرْ چَهْ باشَيْ زَوَدْ باشْ

• • •

بَتَرسْ از آَه مَظَلُومَانْ کَـ هَنَّگَامْ دَعَا كَرَدنْ

اجابت از در حق به-ر استقبال می آید (۲)

بیدل در اول رمزی تخلص می کرد اما روزی این مصرع راخواند:

بیدل از بی نشان چه جویید باز

(تخلص) رمزی را ترك گفت و بیدل را اختيار نمود. شیخ عبدالعزیز [دراوایل] شعر او را اصلاح می نمود (۳) عده شاگردان بیدل خیلی زیاد است و بحث آن درین مختصر نه می گنجد.

بین شعرای هند، بیدل اشعار زیادی از خود گذاشته است. خوشگو (۴) باین تفصیل آنرا بیان می کند:

۱۱۰۰۰

(۱) عرفان

۴۰۰۰

(۲) طلس م حیرت

۳۰۰۰

(۳) طور معرفت

۲۰۰۰

(۴) محیط اعظم

۱- ایضاً ص ۲۰۰.

۲- رقعات بیدل نو لکشور ص ۴۵.

۳- ایضاً ص ۱۰۷-۱۰۸.

۴- ایضاً ص ۲۵-۲۲۳.

(۵) تنبیهه المهوسين

(۶) قصاید، ترکیب بند و امثال آن

(۷) هزار لیات

(۸) چهار عنصر

(۹) غزل

۱۰۰۰

۷۰۰۰

۳۰۰۰

۱۸۰۰۰

۵۰۰۰ ر

باين ترتیب اشعار وی به صد و هشتاد هزار بیت میرسد. به قول نویسنده مؤلف گل رعنا(۱) تعداد ایيات قصاید و ترکیب بند وی به هزار و رباعیات وی به چهار هزار بالغ گردیده. باين حساب ایيات او به نود هزار می رسد؛ اما خود (گل رعنا) نودونه هزار نوشته است . معلوم است که این عدد صحیح نیست و با خلاف نسخ احتمال کم و بیش ساختن اشعار موجود است؛ مثلاً در نسخه چاپ کابل که جامع نسخه های چاپی است اشعار ترجیح بند عوض هزار(۷۱۴) آمده . کذالک در ذیل با رباعیات ۲۹۴۹ رباعی به چاپ رسیده است. تعداد ایيات آن ۵۸۹۸ میشود علاوه بر آن رباعیات دیگری به عنوانی مختلف نیز دارد . در محیط اعظم و طور معرفت هم حال بر همین منوال است. اول الذکر مشتمل است به شش هزار بیت و دومی هزار و سیصد شعر . آثار منتشر بیدل عبارت است: از چهار عنصر (كتابي) در احوال خود شاعر ، نکات بیدل و رقعات که ذکر آن خواهد آمد .

بیدل بیاضی در دو جلد ترتیب داد که در آن منتخبی از اشعار شurai متقدم را از خاقانی تا زمان خود جمع کرد. درین بیاض مشنوی های طویلی از شعر امکاتیبی از معاصران وی درج است و نیز بیاض مزبور مشتمل است بر داستانی از برهمن نادان که زن زیرک وی اورابازی داد، لطایف عبدالاحد وحدت ، انتخابی از مشنوی عشقیه ملاعلی رضاتجلی مباحثه افیون و تنبیکو ، داستان هایی از صوفیان و ترجیح بندی از عرفی (۲).

۱- گل رعنای ورق ۵۷ .

۲- رو ۲ ص ۷۳۷ .

کلیات :

کلیات بیدل مجموعه بزرگی است از قصاید، غزل، قطعات و رباعیات. کمال اصلی شاعری بیدل در غزل، رباعی و مثنوی است. اگر چه در نعت و منقبت حضرت علی قصاید طولانی گفته؛ اما این قصاید بر مقام ادبی او نه می‌افزاید. تنها میتواند دال بر عقیده دینی شاعر باشد و نیز معلوم میشود که درین قصاید از خاقانی پیروی نموده در آن دو ترکیب بند و ترجیح بندی دیده میشود که بر قدرت کلام‌وی دلالت می‌کند. ترکیب بند او ۳۱ بند معروف دارده مشتمل بر (در حدود) شش و نیم صد بیت و ترجیح بند آن ۳۴ بند است، شامل بر ۷۱۴ شعر.

متفرقات بیدل مجموعه بزرگی است مشتمل بر قصاید اخلاقی، محاسن، اشعار خیر مقدم، منظومه‌های در موضوعات معین، مراثی، قطعاتی مبنی بر تاریخ و هجوبات. ازین اشعار نظر و عقیده بیدل با تأثیرات (ذهنی) او روشن میشود و در تحلیل اشعار اوی کمک می‌نماید. قطعاتی مثلاً (در کلیات) او است مشتمل بر (بیان) میوات. میدانیم که شکر الله خان مربی شاعر در میوات ماموریت داشت و بیدل به معیت او با نجاح رفته بود و مثنوی طور معرفت مبنی بر همان جا هاست. راجع به صبح میوات گوید:

صبح کشور میوات یاسمین بهار است این
بوی نازمی آید، جلوه گاه یار است این (۱)
در میوات بجی رام نامی بود خیلی سرکش. هفت پسر داشت همه آنها علیه حکومت مغولی
می‌جنگیدند و موجبات اضطراب آن حکومت را فراهم نموده بودند. و چون شکر الله خان
آنها را شکست داد بیدل دو تاریخ گفت از یکی آن ۱۰۹۷-۸۶ / ۱۶۸۵-۸۷ استخراج شود (۲) (قطعه) تاریخ اول را درینجامی آریم.

سیر خیل نرد که هابجی رام از باد و بروت پشم در روست

با هفت پسر که هر کدامش چون کوه سری به تیغ (۳) میبیست

۱- کلیات بیدل کابل ج ۲ ص ۱۴۵ .

۲- ایضاً ج ۲ ص ۱۲۳

۳- [کذا ولی باید میغ باشد به معنی ابر] .

عمری در کوهسار میوات
بالشکر خان آسمان جاه
در تاریخش منهاد س مکر
کذالک از قطعه دیگری معلوم میشود که نصرت جنگ (ذوالفقار خان) در ۱۷۰۳/۱۱۱۵ قلعه سنگار میواتیان را فتح کرد.

هزار شکر که امروز نصرت جنگ
رساند از دو ترمیم به پرده تاریخ
ذوالفقار خان برای بیدل سیب و انار می فرستاد. بیدل در سبا س گزاری نظمی
ساخت. (ابوالمعانی) دوستی داشت بنام پریتم داس دختری برای او به دنیا آمد، بیدل
قطعه تاریخی ساخت که از آن ۱۷۱۴-۱۵/۱۱۲۷ استخراج می گردد (۳) منظومه
مرغوبی است در کلیات او بنام خیمه بیدل. منزل شاعر درینجا کمتر از سرای میر
نیست (بیدل) گوید:

به غیر از نام گردی نیست در بینیاد موهومنش طلس م بی نشانی از پرعنقا اثر دارد
که از یاددم هستی حیات آسا خطر دارد (۴)
علیه کیمیا گران مشنوی مختصری دارد مشتمل بر دو صد شعر یا بیشتر. خوشگو
آنرا تنبیهه المهموسین نوشته است. کیمیا گری در زندگی اجتماعی زخمی است ناسور. از
اشغال با آن خانواده ها فنا شده است. بیدل حرص کیمیا گر مصری را در داستانی
بیان می کند. ازین بیان او معارف میشود که کیمیا گران برای ساختن طلا چه موادی
را بکار میبردند:

۱- ایضاً ج ۲ ص ۱۴۵ .

۲- ایضاً ج ۲ ص ۱۵۵ .

۳- ایضاً ج ۲ ص ۱۱۶-۴۳۴ .

۴- ایضاً ج ۲ ص ۸-۱۰۷ .

نغمه بال افشارنده است و ساز نیست
 لیک در چشم تو آب شرم نیست
 کز گد از عمر غافل مانده‌ای
 فکر سیما ب غلیظت در خلا ب
 دست بر هم سودنی داری ز پیش
 یک سرمو هم نشد حرص تو کم
 شوره آخر چشم غفلت کور کرد
 غافلی لیکن ز تکرار عمل
 کرد شنگرفت سیاهی آشکار (۱)

دود کبریت تو جز پرو از نیست
 هیچ تیزابی چو اشک گرم نیست
 از معاجین پای در گل مانده ای
 همچو خرد دارد به چندین پیچ و تاب
 دل مکن در سودن احجار ریش
 نوره و زرنیخ مالیدی به —
 ملح و قلیا کام هوشت شور کرد
 می کنی نو شادر اندر روده حل
 تو تیا آورد در چشم غبار

وبعد از آن با کمال خلوص نیت این مطلب را ابلاغ میدارد :

سیم وزر فهمید نترنگ است و بس
 می برد این لفظ مجھولت کجا
 کز مزاجت حرص سیم وزر شگفت
 در منظومه هایی که راجع به موضوعات مختلف گفته شده است، منظومه ای است
 بنام فرسنامه و دیگری در موضوع قبل که ارزش (ادبی) آن زیاد نیست.

غزل :

بیدل اصلاً در غزل ید طویل داشت. از نظر کیفیت و کمیت غزل بیدل به غزل خسر و شبیه است. اما خسر و تنها صوفی و عاشق بود و بیدل با تصوف و عشق چاشنی فلسفه را آمیخته. جای شک نیست که بیدل شعر عشقی را عالی می گفت و از بعضی از

اشعار او معلوم میشود که در سوز عشق می سوخت :

یاد آن عیشی که عشق جا و دانی داشتیم
سجده‌ای چون آسمان بر آستانی داشتیم
ای بر همنین بیخبر از کیش بی در دی مباش
بیش ازین ماهم بت نامه ربانی داشتیم^(۱)
اما در تغزل بیدل انقیاد و نفی ذات که درین نوع اشعار مرسوم است دیده نه می‌شود.
احساسات وی خالی از فکر فلسفی نیست. ودلش می‌تند اما عقل و نظر دورین
وی بران پاسبانی دارد.

بیدل در شاعری صاحب مکتب مخصوص به خودش می‌باشد. این مکتب عبارت است از
انعکاسی از ذات او در شعر خودش مکتب (ادبی) این شاعر بزرگ قبل^ا در سبک هند موجود بود
ومکتب بیدل را در واقع می‌توان معراج سبک هند گفت. بطور اختصار می‌توانیم بگوییم که
روح مکتب بیدل نغمه و آهنگ و فلسفه و فکر است. سنت (ادبی) وی تا جاهای دور
رسید. نسل بعد از وی ازین مکتب ادبی بهره ور بود. مطلب قابل توجه این است که دو شاعر
متاخر (شبه قاره) هند یعنی غالب و اقبال خیلی تحت تاثیر بیدل قرار داشتند.

مجال بحث از فلسفه بیدل در ینجا نیست. تنها به ذکر خصوصیات غزل وی
اکتفا می‌شود و این گفته در مورد مثنوی و رباعی او نیز صدق می‌نماید. بیدل بدور
شخصیت و شاعری خویش‌ها له ای از تکلف وقار متنant و جلال دارد. زبان و فکر
او پوشیده است از استعاره و کنایه، تشبیه و تمثیل آمیخته با تکلف پیچیدگی وابهام را می‌
پسند آراستن (کلام) به صنایع و بداعی مورد توجه او است. شعر بیدل در نتیجه فحص و تعمق
ذهنی شاعر می‌باشد و اثر این فحص و تعمق در شعر وی بحدی است که خواننده را
هم مرغوب می‌کند و هم متأثر، اما نظر خواننده به تعقید و فکر بی ربط متوجه
نمی‌شود.

بیدل غزل زیاد گفته و میراث بزرگی از غزلیات از او بر جای مانده بطوری که
هیچ شاعر فارسی گوی درین قسمت نمی‌تواند به ابوالمعانی بیدل مقابله کند. تعداد-

۱- کلیات بیدل نو لکشور ص ۲۸۱.

اشعار غزلی شاعر به پنجاه هزار می رسد. در کلیات چاپ کابل ۲۸۳۶ غزل آمده. این سرمايه شعری کاملاً تابع یک روش مختصر بخود است. بيدل مدت شصت سال شاعر بود در غزلیات او تغزل آمیخته است با فلسفه و چون ترکیبات پیچیده در آن بکار برده شعر را مشکل ساخته. در بعضی از غزل ها نزاکت و لطافتی که لازم تغزل است دیده نمیشود. موضوع غزلیات او وسیع و متنوع است رسیدن به کنه آن فحص ذهنی و بصیرت کامل می خواهد.

بیدل به شعر فارسی مجموعه مهمی از تشییهات، استعارات، کنایات و ترکیبات اعطای نمود. در اظهار معانی الفاظ را طوری بهم ترکیب نموده است که نقاش اجزای تابلوی مینا کاری را بهم ترکیب کند و این ترکیب هارا اگر همه جا جمع کنیم مجموعه بزرگی از آن بوجود آید. بیدل نیز چون غالب غزلیاتی را که در بحور مختصر گفته ساده و روشن می باشد.

یاس من امتحان نه می خواهد بیدل
نیستی هم بداد من نرسید مرگ و مرد، آن زمان که من زادم^(۱)
بیدل در بحور مختلف غزل طبع آزمایی دارد و در بحوری غزل گفته که معروف نیست و متروک می باشد مثلاً^(۲) کامل، متدارک، مطوفی وغیره خوشگو می گوید بیدل در فارسی بیستمین بحر را اختراع نمود که تا آنوقت مستعمل نبود. مثلاً^(۲):
می نغمه مسلم حوصله ای که قدر کش گردش سرنشود

بهل است سبک سری آنقدر که دماغ جنون زده تر نشود^(۲)
درین جا غزلی را از بیدل تیمناً نقل می نماییم و آن در بحر مشهوری است که مطلع آن زبان زد می باشد.

۱- کلیات بیدل نو لکشور ص ۲۸۲.

۲- سفينة خوشگو ص ۱۲۵.

ستم است اگر هوست کشد که به سیر سرو سمن درا
 توز غنچه کم ندمیده ای در دل کشا ، به چمن درا
 گهر محیط قدسی مکن آبروی حیدا سبک
 چو حباب حیفت اگر شوی ز غرور سر بهوا سبک
 نزد ز مسند سیم و زر به وقار غرہ نشستت
 که زمانه می کشد آخر چو گلیمت زته به پا سبک
 زترنم نی وار غنوں به دل گرفته مخوان فسون
 که زسنگ دامن بیستون نه کند کسی به صدا سبک
 همه گریه زاله علم کشی و گراشک گردی و نم کشی
 بتر ازویسی که ستم کشی نشود به غیر جزا سبک
 به علاج ننگ فسردگی نفسی ز تنگی دل برآ
 که چو سنگ رنج گرانیت نشود مگر به جلا سبک
 کند احتیاجت اگر هدف ، مکشای لب ، مفراز کف
 که وقار گوهر این صدف نکنی بدست دعا سبک
 غم بی ثباتی کاروان همه کرد بر دل ما گران
 به کجاست جنسی ازین دکان که شود به بانک در اسک
 مخروش خواجه به کر و فر که ندارد اینهمه آن قدر
 دو سه گام آخر ازین گذر تو گران قدم زن و پاسک
 اگرت به منظر بی نشان دم همتی کشد عنان
 چو سحر به جنبش یک نفس زهزار ریشه بر اسک
 زگرانی سر آرزو شده خلق غرقه های هوا
 تو اگر تهی کنی زین کدو شود اتفاق شنا سبک
 نکشید بیدل ازین چمن عرق خجالت پرزدن
 چو غبار بی نم هرزه فن نه شود چرا همه جاسبک (۱)

رباعی :

بیدل از شعرای طراز اول رباعی گوی زبان دری است. مقدار رباعیات او نیز از شعرای دیگر بیشتر است. تعداد آنها را قبل^۱ گفتیم. علاوه بر آن در رفعت و نکات او نیز رباعیاتی آمده در ۱۷۰۳-۱۱۱۵ مجموعه ای از رباعیات خویش را ترتیب داد (۱) و حتماً بعد ها رباعیات دیگری برآن افزوده شد.

برای درک (مقام ادبی و عامی) بیدل مطالعه رباعیات او حتمی است. در واقع غزل و رباعی او از حیث مضمون و موضوع مشابه است. بیدل در رباعیات خویش زندگی و کائنات را بیان می کند و نصایح صریح و ساده و گاهی تعریض را نیز می آرد؛ اما بهترین رباعیات او رباعیاتی است که ممثل فکر شاعر می باشد. مثلاً این رباعی :

نه شعله در آستین نه گل در طبقیم

سامان بضاعت خجالست ور قیم

عمر یست که انفعال محمول کش ماست

چون شمع غبار کاروان عر قیم (۱)

• • •

فارغ ز فکر مهر و مه باش
ای آینه پرداز جمال لاهوت
از حیرت خویش اندکی آگه باش (۲)

وازین دور باعی به صورت غیر شعوری سبک خیام معلوم می شود:
فریاد که ما را به حقیقت ره نیست
سر رشته نومیدی ما کوته نیست
مردیم وز فهم خود نبردیم اثر
از ما بجز از خدا کسی آگه نیست
• • •

تا چند فریب جنگ و نی باید خورد
قامت خم گشت، فرصت عیش کجاست
يا عشه نو بهار و دی باید خورد
کج شدقدح اکنون غم می باید خورد (۳)

۱- کلیات بیدل کاپل ۳۱۳، ۲

۲- ایضاً ۲۵۱، ۲

۳- ایضاً ۱۶۸-۱۰۰، ۲

معاصرین بیدل شیفتۀ رباعی‌های او بودند و آنرا می‌ستودند. شاه گلشن می‌گوید: رباعی‌گویی حق اوست (۱) واصل واقع هم همین است که بیدل نه تنها از رباعی‌گویان بزرگ عهد اورنگ است؛ بلکه درین کار از شعرایی درجه اول هندبه حساب می‌آید. رودکی به صورت مکالمه رباعی دارد. بیدل نیز باین طرز رباعی گفته است. موضوع این دورباعی یکی نیست راست است که رباعی رودکی بر رباعی بیدل میچرخد. اما قدرت کلام بیدل در فن رباعی‌گویی ازین رباعی‌بخویی معلوم میشود. درینجا هر دو رباعی را می‌آریم.

آمد بسر من که؟ یارکی؟ وقت سحر
ترسنه زکه؟ ز خصم، خصمش که؟ پلدو
دادمش چه؟ بوسه، برکجا؟ بسر لب بسر
لب بد؟ نه چه بد؟ عقیق، چون بد؟ چو شکر (۲)

بیدل:

دی خفت که؟ ناقه، در کجا خفت؟ به گل
کردم چه؟ فغان، از چه؟ زیاد متزل
داد از که؟ ز خود، چرا؟ ز سعی باطل (۳)

محیط اعظم:

بیدل چهار مثنوی طولانی نوشته: محیط اعظم، طلسه حیرت، طور معرفت و عرفان از آن جمله مثنوی اول محیط اعظم است که به سال ۱۰۷۸-۶۸ تألیف شد. و آن ازین شعرها معلوم میشود.

۱- سفينة خوشگو ص ۱۲۵.

۲- این ابیات را بنده به صورت قطعه در دیوان عنصری دیدم. از نظر سبک نیز به شعر عنصری شبیه است رجوع کنید به دیوان عنصری ص ۴۲ طبع هلایی، یعنی ۱۳۱۹ق. (م)

۳- کلیات بیدل، کابل ۲، ۲۲۴.

گردید مسمی به «محیط اعظم» این نسخه که از خامه الهام رقم دریافت دیر خرد از روی حساب سال تاریخ هم به نامش مددغم (۱) یعنی از اعداد محیط اعظم که ۱۰۷۸ باشد سال تأثیف بیرون می‌آید در آغاز محیط اعظم بیدل مقدمه ای به نثر دارد درین مقدمه از موضوع این مشنوی و مقام آن به مقایسه مشنوی‌های دیگر بیان می‌کند.

(۱) این میخانه ظهور حقایق است نه ساقی نامه اشعار ظهوری، آینه بردار کیفیت دقایق است نه زنگار فروش خمار بی شعوری... هلالی دراندیشه این سپهر کمال چون ماه نو باریک است وزلالی در تماشای این محیط اعظم به آب حسرت نزدیک... این جا نوعی گویا از خموشان نه از مینوشان و مینای قلقل نوا از پنه بگوشان است نه از معنی نیو شان (۲).

(۲) بیدل علاوه برین میدگوید که در کث محیط اعظم کاره رکس و ناکس نیست زیرا موضوع آن عرفان و تصوف است:

لا جرم هر بی مغز را کیفیت مطالعه اش نشه تر دماغی ترساند و هر تنگ ظرف را پیمانه ورق گردانیش جرعه ادراف بخشناد.... سالک تا طی مراتب عرفان نه نماید از جاده استفهام آن دور است و طالب تا به سرمتزل کمال نرسد از اصول ادراف آن معذور (۳) محیط اعظم متضمن هشت قسم است.

(۱) جوش اظهار خمستان وجود.

(۲) جام تقسیم حریفان شهود.

(۳) موج انوار گهرهای ظهور.

۱- محیط اعظم مشمول کلیات بیدل کابل ج ۳ دلو ۱۳۴۲ شمسی ص ۵ در بعضی نسخ:

«سال تاریخ از بنایش مددغم» است و اعداد مددغم ۱۰۸۴ می‌شود.

۲- ایضاً ص ۴-۳.

۳- ایضاً.

(۴) شور سر جوش شراب بیقصور.

(۵) رنگ اسرار گلستان کمال.

(۶) بزم نیر نگث اثرهای خیال.

(۷) حل اشکال خم و پیچ زبان.

(۸) ختم طو مار تگ و پوی زبان.

در قسمت اول بیدل زمانی را بیان می نماید که جز خدا چیزی نبود و بعد از آن خدا خواست موجودات را خلق کند و این موجودات را از کلمه کن، بوجود آورد. درینجا قوه متخیله، وقدرت تفکر بیدل فضایی را بوجود آورده است که انسان خود را در آن فضا قبل از خلقت حس میکند و بوی زمان قبل از تخلیق به مشام او میرسد:

خوش آندم که در بزمگاه قدم	می برد بی نشئه کیف و کنم
متنه زاندیشه حادثه	مباراز دود و غبار صفات
نه صهباش نام و نه رنگش نشان	لطیف ولطیف و نهان و نهان
نه شور نفس نقل بزم شهود	نه برق نگه شمع عرض نمود
فرو رفته در نشه زار احمد	ابد در ازل چون ازل در ابد
به معنی همه بود و چیزی نبود (۱)	به هر رنگ رنگ تمیزی نبود
و درین وقت خداوند اراده نمود مخلوقات را پیدا کند و به فرشتگان ظهور تجلی	
حسن را ابلاغ فرمود.	

که آمد خم واحدیت به جوش	به مستان صلازد به گلبانگ نوش
چه گلبانگ یعنی همین من منم	کز آواز بر خود نقاب افگنم
به ذوق تماشا جهان گشته ام	نهان کیست اکنون عیان کشته ام (۲)

۱- ایضاً ص ۷-۶ .

۲- ایضاً ص ۸ .

کائنات به وجود می‌آید:

بطون رنگ کرد اندر اظهار شد
 مرتب شد از لای خم وجود
 خروشی زاجرم واجسادزاد
 نبات از زمین سر زد و تاک کاشت
 در قسمت دوم یعنی جام تقسیم حریفان شهود شاعر از نعت انبیاء بحث میکند و پس از ذکر حضرت ادریس، نوح، یونس، ابراهیم، یعقوب، یوسف، داود، سلیمان، ایوب، موسی عیسی، سخن به ذکر سرور کائنات صلاوة الله عليه انجام میابد. بیدل علاوه بر محیط اعظم در مشنوی های دیگر نیز اخلاص خویش را به بارگاه رسالت اظهار داشته است. او در حقیقت پر وانه شمع محمدی و دیوانه عشق رسول بود. چنانچه میفرماید:
 درین دور چون نوبت آن نبید
 نبوت شراب خمستان قدس
 زلفظ محمد گر آگه شوی
 به هر نشه هرات حس کمال
 زشوق نشارش به ملک وجود
 ازل تا ابد عرض اظهار او
 انسان بعد از آنکه بوجود آمد مطابق فهم و ادراک خویش در طلب حقیقت شد. عده ای به پرستش مظاهر پر داختند بعضی قدرت نادیده را خدا خواندند و بعضی هم گفتند: خدا یکی است عده ای دعوای خدایی کردند. خلاصه اختلاف عقاید از آدم آغاز و تا امروز باقی است. جهت حل این افراط و تفریط و ایجاد اعتدال، خدا پیامبران را معبوث فرمود. درینجا بیدل منصور و فرعون را مثال میارد، که در جستجوی حقیقت هر دو در راه افراط و تفریط رفتند:

چو یک قطره افزود از اعتدال
ظرفیت بر آمد انا الحق ز نسان
به موسی طرف گشت و آفت کشید
گل جلوه شد پرده خواب او (۱)
اما محمد صل الله علیه وسلم راه میانه را نشان داد. در آن نه شراب بی اعتدالی
منصور بود و نه درد فرعونی. بیدل این شراب معرفت را می‌جوید باری پس از داستان‌های
متوجه طرز عرفی گوید :

که بی باده عمری جگر خورده ام کجا عمر تیغی بسر خوردہ ام (۲)
بیدل در محیط اعظم به وسیله داستان‌های دلچسپی افکار خویش را روشن می‌
سازد، مثلاً از حکایت فرسوده لیلی مجنون این حکایت را می‌آرد:
گذر کرد مجنون لیلی خیال عیان گشت لیلی به چشم ترش
برآبی که شوید غبار ملال مژه تا بر افشارند از خویش رفت
چو گر داب در گردش آمد سرمش مجنون پس از آنکه به هوش می‌آید می‌گوید: آتش عشق در آب هم مرا آرام نه
برنگی که نتوان از ویش رفت می‌گذارد.

چسان آتش از آب بنشینندم که لیلی در آن پرده می‌بینندم
ندانم محبت چه برق افگن است که در آب هم لیلی آتش زن است (۳)
در حکایت دیگری گوید پروانه ای بر شمع مزاری می‌سوخت و جان می‌باخت
طاووسی بر او گذشت و گفت اگر منظور سوختن است در انجمانی باید سوخت. شمع
انجمان بهتر از آفتاب صحراء باشد. پروانه گفت کار من سوختن است چه در انجمان

۱- ایضاً ص ۴۱-۴۴.

۲- ایضاً ص ۱۱۲.

۳- ایضاً ص ۶۵.

چه در ویرانه کار با جمع نیست
که پروانه را کار با جمع نیست
محال است بی طاقت سوختن
چو پروانه ام زین بساط سبب
حکایت مطول دیگری در احوال پادشاه واسپ چوبین اوست، این حکایت ظاهرآ
مبني بر داستان های نیم مذهبی هند می باشد. می دانیم که بیدل مهابهارت را خوانده بود.
در مشنوی های دیگر او نیز داستان های هندی دیده می شود:
خلاصه این حکایت این است که در هندوستان پادشاهی بود طالب علم و جویای
معرفت و مهر بان بر رعایا. ارباب صنایع را بدر بار خواند، و هر که صنعت خویش را
تقدیم میکرد انعامی می یافت و مورد نوازش قرار میگرفت، در آن میان ساحری با اسپ
چوبینی آمد و گفت هر که برین اسپ بر نشیند می تواند به هفت آسمان برود، پادشاه
به شوق دیدار آسمان افتاد بر اسپ سوار شد، و اسپ از زمین بر خاست.
بر اوج فلک گشت جولان نما چو شبنم برآمد بر اوج هوا
اسپ پادشاه را ببرد و چند روزی به هوا رفت تا آنکه او را دیگر یاری پرواز نبود
به صحرایی فرونشست و پادشاه را در آنجا گذاشت (پادشاه) چون بهوش آمد گرسنه بود
و در طلب نان افتاد پری رویی را بانانی در آنجا دید:
پس از رفع موج حجاب غبار پری دختری از پرده شد آشکار
خرامی چو سیلا بغارت فروش نگه و حشی دام الفت بدش
چو نادیدگان به رآب و طعام خروش از نفس ریخت جای سلام (۲)
این دختر در واقع رفتگر بود به ندای سلطان جواب داد: من از ناملموسانم و از
خوف (اهل) دنیا ازدوا گرفته ام غذای مرا نتوانی خوردن:

۱- ایضاً ص ۹۱.

۲- ایضاً ص ۵۵-۱۵۴.

ز خجلت به صحراءطن کرده ایم
بخود دوزخی را چمن کرده ایم
همه خانه بردوش ونان در بغل
ز جمعیت دل جهان در بغل
غذا های ماهم به ما شد حلال
به قوم دگر نیست غیر از وبال
دختر به پادشاه گفت: در صورتی میتوانم به تو غذا دهم که بامن ازدواج کنی
پادشاه هماندم وعده داد دختر غذا آورد و بعد از آن او را با خود به قبیله خویش برد
و پادشاه برسم آن مردم عروسی کرد.

ده سال بین ناملمو سان بود هر سال برای او فرزندی می آمد و علایق او بیشتر
میشد. بنا گاه قحط سالی برخاست و ناملمو سان ترک وطن گفتند پادشاه نیز بازن و
فرزند برون آمد.

زیسم هلاکت همه مردو زن
نمودند تدبیر ترک وطن
از آنجمله این پادشاه غریب
دگر باره شد از وطن بی نصیب (۱)
یکهفته راه پیمودند. قوت ونانی بدست نیامد بنا بر آن خواستند خود را به آتش
افگند واز شر گرسنگی نجات یابند.

بسوزیم خود را بجای سیند
همین است تدبیر رفع گزند
بر افروختند آتش بی شمار
به طوفش رسیدند پروا نه وار
پادشاه عزم نمود اول خود را بسو زاند تا آنکه مرگ او لاد نه بیند. چشم فرو
بست و خود را در آتش افگند اند کی گذشت. گرمای آتش بر او کار گرن نه شد.
چشم کشود خود را در کاخ خویش بین درباریان یافت. اما سراغی از آن شعبده باز نبود.
پادشاه ازین ماجرا در حیرت افتاد کسی را نیافت آنرا تعییر کند. از دوری زن و فرزند
ریج میبرد به تخت و تاج بی علاقه بود. روزی به قصد شکار برون آمد و از لشکریان
دور افتاد و به جنگلی رفت در آنجا خیام ناملمو سان را دید. مردم در تعجب بودند.

علت آنرا جویا شد. گفتند: باری امیرزاده ای دور از وطن باینجا آمده بود. از میان ما زن گرفت قحط سالی آمد در آنوقت با اهل واعیال برون رفت لیکن باز نیامد. بیابان گردان گویند در دشت ها بازن و بچه تلف شدند پادشاه از شنیدن آن تعجب کرد آخر از پیغمبر زمان پرسید. واو گفت:

نداری خبر از طلس م ظهر	که ای مانده از مرکز اصل دور
به رمز خودت آشنا کرده اند	برویت دل راز وا کرده اند
و گرنه وجود و عدم مبهم است	دلت صورت و معنی عالم است
بود حمله منقوش لوح مثال	دل آنجا که باشد غبار خیال
که علم و عیان نیست جز رنگ دل(۱)	مشو غافل از ساز نیز نگ دل
بیدل در آخر محیط اعظم شعری در وصف پان ولوازم آن دارد شurai قبل از بیدل	بیدل در آخر بزم پان لازم است
نیز راجع به پان شعر گفته اند که شعر آنها باین تفصیل نیست بیدل پان و مركبات آنرا به طرز شاعرانه و صفت کرده است. راجع به پان گوید:	چه پان انتخاب گلستان هند

چو تبولی اکنون بگردان ورق	بده از گلستان پانم سبق
پس از میکشی نقل آن لازم است	که در آخر بزم پان لازم است
همه نسخه ناز سبزان هند	زبانها زرنگینیش برگ گل
لب از الفتیش نسخه جام مل	ایمنش شگون بساط طرب
به حکمیش حناء بندی لعل لب	و این اشعار راجع به کت است:

برون جست از جای خود این سپند	خروش مباھات کت شد بلند
زبس انتخابم حقیرم به چشم	نفهمیده ناقص مگیرم بچشم
زبحر انتخاب گهر کرده اند	اگر هستیم مختصر کرده اند
گر افیون شود نشه می بلند	زمن رنگ پان طرح طوفان فگند

سال نزد هم

بیدل

(۴۵)

اکنون افتخار سپاری و چونه را به بینید:

قبولی زکیفیت برگ چان
ز من بره مشکل که باشد تهی
شرکاری چوته شد پرفشان
بود صبح روشنگر آفتاب

که بی من ندارد لب گلرخان
به آرایش محفل آگهی
سپاری کند تا وداع بیان
زمی شود حسن پان بی نقاب

پوهاند علی محمد ز هما

احتیاجات بیالوجیکی و اجتماعی آدمیان

سهول تر است انسانها بسر و پای امور بیالوجیکی خویش رسیدگی نمایند تا بمقاصد اجتماعی خود توفیق حاصل کنند. انسان میتواند از عهده ضروریات و احتیاجات اساسی بیالوجیکی خویش برآید و بهمان قیافت و انداز درجهت برآوردن چنین ضروریات و احتیاجات اقدام مؤثر نموده این درد توان فرسا را درمان کند. اما تا هنوز چنان شرایط میسر حال انسان نگردیده که بتواند با صحت و مهارت احتیاجات اجتماعی را معيار صحیح و دقیق بگیرد؛ رویه مرفته بایست با خط درشت و روشن خاطر نشان نماییم که آدمیان آگاهند از اینکه رفع احتیاجات اجتماعی در متن و بطن همان مجاهدت‌های آرمیده است که درجهت برآوردن احتیاجات بیالوجیکی بخراج داده میشود، آنهم نه تنها بدین مفهوم که بهبود اوضاع اجتماعی محیط خاطر آسوده کننده و مساعد بیالوجیکی را تهیه میکند؛ بلکه انسان از روی تجربه‌های چندین قرن آموخته که: همان

مساعی و مجادلاتیکه برای بوجود آوردن محیط مساعد و گوازای بیالوجینکی مبذول میگردد بالاخره باعث ایجاد چنان محیط و شرایطی میشود که در آغوش آن اقلیم و محیط ضروریات و احتیاجات بسیار اساسی اجتماعی مرتفع و برآورده میگردد.

جامعه در آن فرصت بختیار و شگوفانست که تمام افراد آن برای یک هدف و مرام مشترک و مشخص کار میکنند و در زیر پرتو چنین مرام و هدف معین و مشترک نه تنها دست برادری و همکاری بسوی یکدیگر دراز مینمایند؛ بلکه آرزوها و خواهشات شخصی و فردی را برای بهبود جامعه و تأمین آسوده حالی همگانی، بدون دغدغه خاطر با جبین کشاده قربانگاه میفرستند. جنگ جهانی دوم گرچه پلید و منحوس بود، اما توانست چنان یگانگی اجتماعی را آگاهانه در عمل آورد؛ وهم در همان روزهای تاریک و خانمانسوز جنگ جهانی دوم بود که مردم از نگاه روانی آماده شدند. از منافع شخصی و تنگ نظرانه بیدریغ برای مصالح و بهبود همگانی بگذرند وهم بهمان ترتیب منافع شخصی عمدۀ که سد سدید در سر راه این اندیشه ایجاد بود، بصورت روزافزون از کرسی اعتماد و اعتبار سرنگون گردد و احساس عدل مصونیت در عرق و شراین سور پرستی و خود خواهی شان جریان یابد. آری، مقصد مشترک، تأثیر حیرت آفرین و روان بخشی بر افراد جامعه دارد؛ اما این مقصد فقط از طریق عمل منظم و مشترک میتواند تحقق پذیرد - یعنی از طریق دموکراسی مؤثر میتوان بدان مقصد جامعه عمل پوشاند.

تحت شرایط جهانی معاصر و کنونی، هیچگونه سازمان و دستگاه، توان آنرا ندارد به پیروزی نهایی برسد، تا همکاری شعوری صدھا گروپ انسانها را که بامها رات متنوع و مختلف مجهز ند؛ جلب نکند. حتی در جرمنی، نازی‌ها تبلیغات هیجان انگیز پرمصرف و مفصلی را راه‌انداخته بودند که گویا آنها از طریق جلب نمودن همکاری تمام مردم آنسامان، برای خیر و سعادت ایشان کار میکنند؛ اما به مجردیکه مردم جرمنی مکرو دغا بازیهای نازیها را درک کردند، رژیم فاشیستی از درون خورد و خمیر گردید و از بیرون

ضربات مهلك ديد و در نتيجه در بين امواج طوفان خشم جهان انسانيت، محونا پيدا گشت. بنا بران ملاحظه ميفرماید که سیستم کارکردن در داخل گروپها و دسته های کوچک بذات خود به نسبت کارکردن انفرادي اعضای همان دسته ها و گروپها بسیار مؤثر و وسیع آمفيده است و در حقیقت نشان دهنده روح و روان دموکراسی میباشد. در اينجا باید متوجه بود که دموکراسی منحیث يك شکل انکشاپ سیستم غیر سرما به داري در مرحله کنوئی بدون يك اساس و پایه متيين اقتصادي و بدون مداخله فعال در ساحة تولید ناممکن است. تفاوت و فرق بين آن مبارزاتيکه در گذشته و حال برای حصول دموکراسی مبذول ميگردد. يك اينست که امروز، برخلاف گذشته، دموکراسی متكى بر جود غلامها و بردگان نیست و بدان احتياج ندارد، زيرا اين خلا را ماشین آلات پر کرده است. امروز دموکراسی اين واقعيت را ميپذيرد که وجود هر گروپ و دسته دموکراتيك و کاريکه اين دسته ها و گروپها انجام ميدهند، در حقیقت جزء لايٺيک يك پروژه بزرگتر میباشد که در اين پروژه بزرگتر، باز هم، هزاران گروپ و دسته روی يك پلان منظم و پروگرام معين و مشخص برای رسيدن يك هدف مشترك جهت بهبود وضع همگانی کار و فعالیت ميکنند. امكانات عملی تولید روی يك پلان منظم برای بلند بردن سویه مادی و معنوی مردم در بسا ممالک جهان باندازه کافي ميسر گردیده است. در اثر جنگ جهانی دوم و انکشافات بعدی آن جنگ، امكانات تخنيکي برای برآوردن اين مامول بمقاييس جهانی تهييه شده است، آنهم بدين معنى که اكثراً ممالک در دوران آن جنگ بنا بر مجيوريت های سیستم های دفاعي و تعرضي در روش کار و تشکيلات موسسه های اجتماعي خويش تجدید نظر نمودند و برای بقا وسلامت سیستم ها و سازمانهای تأسיס شده اقتصادي و اجتماعي شان، از بعضی روشها و تشکيلات متري استفاده کردند. اما اين نكته در خور توجه است که از مؤثريت چنین روشها و تشکيلات متري وجود سیستم سرمایه داری قرن نزده مخالفت و جلوگيري ميگردد.

بررسی مکتب هینیاتور در عصر نیموریان هرات

از نظر ادبیات

لشون ایلشون بارگاه ایلشون مسجد علیه السلام

-۲-

نقاشان در بار تیموری هرات

۱- استاد کمال الدین بزاده هر وی

نحوه في حملة على المقاومة، ولهذا يرى أن المقاومة هي التي تتحمل المسؤولية

و هم د گذاشت که نقاش و تصویر سازی را تند و سریع احمد آن نمایی فاگ فرمد

ولکن بخواهی مانند آنست که وی صنعت صفتگی را از خواجه می‌کشند

هر وی در هر ات فرا گم فته است: صاحب خوشنوسان گوید: «شاگه د خلف

سيد روح الله ميرك افضل المتأخرین فی فن التصویر ۰۰۰ نادر العصر کمال الدین بهزاد

است و تعریف و توصیف مومی الیه بر قوم قلم عجائب او ، درین موقع ظاهر است (۲) ...

^{٤٧} - التصور في الإسلام عند الفرس ص

۲- خوشنویسان، یخن اوله، دکتر مهدی بیانی من، ۲۰ چاپ تهران ۱۳۴۵

گزارش دوره‌های اول زندگانی این هنرمند معروف که کمال شهرتش به جهان گسترده شده است، مجده ولست. اما بقول خواندن میر سورخ کبیر: «جناب استادی بیمن تربیت و حسن التفات و عنایت بسیار بود و پیوسته در ظل عواطف این پادشاه (سلطان حسین بایقر) مرفه حال و فارغ بال روز گار گذرانیده و به وفور نعمت و قابلیت بمراتب عالی صعود نمود (۱)». بهزاد در هرات مدت‌ها بماند تا آنکه ستاره اقبال تیموریان افول کرد و دولت مقتدر آنان بدست محمد خان شیبانی در ۹۱۳ هجری ۱۵۰۷ میلادی (۲) سرنگون گردید و او وطنش را ترک نگفت. بعد از آنکه شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۱۶ هجری (۳) (۱۵۱۰ میلادی) هرات را متصرف شد «بهزاد»، «خواجه میرک»، «قاسم علی» و « حاجی محمد» را که در آنجا میزیستند با خود به «تبیریز» برد.

کمال‌الدین بهزاد نقاش معروف، صنعتکار بزرگ، مانند آفتاب در خشان از مشرق آمال و آرزو های آسمان هنر هرات سرکشید و افتخارات هنری بس عظیمی بوطنش (افغانستان) بیاد گار جاودان گذاشت. هنگامیکه در اروپا «لیونارد او نچی» (۴) ها، «رافائل» ها، و «البردور» ها برای افتتاح یک دوره تجدد در عالم هنر، هنرنمایی میکردند، مردی چون بهزاد، در هرات سکه تجدد بنام خود زد و این فن نفیس وظریف را به اوج کمال رسانید. وی از استادان مسلم هنر مینیاتور است و هر کجا ذکری از صنایع مستظر فه رود، نام او سرآمد همه هنرمندان خواهد بود. خواندن میرگوید: (۵) «بهزاد اشکال شگفت انگیز و نوادر طبیعت خویش را در مقابل مامجسم میکند. طراحی

- ۱- صنایع افغانستان تألیف پوکاچینکو وا ص ۲۱۰ مسکو ۱۹۶۳
- ۲- اضافاً
- ۳- صنایع افغانستان ص ۲۱۰
- ۴- مجله کابل ش ۶ سال ۱۳۱۰
- ۵- رهنمای صنایع اسلامی ادکترم. س. دیماند. ترجمه دکتر عبدالله فریار. ص ۵۸ تهران ۱۳۴۵

و هنر مندی او چون قلم مانی آثار همه نقاشان دنیا را از صفحه روزگار سترده و انگشتانش صور و نقوش همه صنعتگران و نقاشان فرزندان آدم را محو کرده است. مویی از قلم او با مهارت و استادی باشکال بیجان جان میبخشد».

استاد بهزاد «در اوایل سده دهم هجری »، (۱) از شهر هرات قد علم کرد و یکدسته گل زیبای سرخ از شاخه تخیلات بلند و معنویات عالی خود چید و در نمایشگاه صنایع مستظرفه شرق به ارمغان گذاشت. وی در اوایل سلطنت شاه طهماسب صفوی دیده از جهان فرو بست و چهره در نقاب خاک کشید.

ما نی کوشیم حمیده اطوار	مانی قاسم خجسته آثار
در فن هنر وری مسلم	استاد هنر وران عالم
مانی بزبان او فسانه	بهزاد یگانه زمانه
وین حرف نه از بهرگزار است	در دقت طبع موشکاف است
با ور اگرت نیاید از من	تکمیل مهارتش درین فن
بنگر صور بدیع اوصاف	بکشای نظر زری انصاف
افزود کمال این ظرايف	کاراست جمال این صحایف

... موی قلمت تازجهان چهره کشاد

طبع او دلی از همه آنها بهزاد او

استاد بهزاد، نقاش نامی دربار هرات با مر سلطان حسین بایقرا سمت ریاست کتابخانه و سر پرستی گروه «خوشنویسان»، «تذهیب کاران»، «نقاشان» و «هنر مندان» یافته و در آن کتابخانه مشغول فراهم آوری نسخه های نفیسه بودند. در اینجا بنقل قسمتی از متن فرمان سلطان بایقرا، که راجع به انتصاب بهزاد میباشد و «خواند میر» صاحب کتاب حبیب السیر و دیر و منشی نامدار دربار وی آنرا ثبت کرده است، میر دازیم: (۳)

۱- آثار هرات ج ۲ تألیف استاد خیلی ص ۴۸۵-۴۸۶؛ چاپ کابل

۲- ایضاً.

۳- بیست مقاله تألیف علامه فزوینی جلد ۱ و ۲ با هتمام استاد پور داود ص ۲۷۲ چاپ تهران ۱۳۲۲.

«... بناء على هذا درين و نادر العصر قدوة المصورين والمذهبين استاد كمال الدين بهزاد را که از قلم چهره کشايش جان مانی خجل شده واز کلک صورت آرایش لوح ار تنگ منفعل گشته و پیوسته قلم وار سر بر خط فرمان و رجب الاذعان نهاده و پر کار مثال پای در مرکز ملازمت آستان خلافت ایشان استوار کرده، مشمول الطاف خسروانه واعطاف پادشاهانه ساخته، حکم فرمودیم که منصب استیفاء و کلانتری مردم کتابخانه همایون و کاتبان و نقاشان ومذهبان وجدول کشان و حل کاران و زرکوبان ولاجورد شویان و سایر جماعتی که بامور مذکور منسوب باشند در ممالک محروم سه مفوض و متعلق بد و باشد». استاد بهزاد با عشق و علاقه مفرطی که باین هنر داشت قشنگترین صورتها و تابلو های مینیاتوری و یادگار های طلایی از خود بجا گذاشت. استاد دارای آثار بسیار گرانبهاست ولی اندکی از آن در صفحه روز گار باقی مانده است. و از روی آن میتوان شخصیت هنری او را که در تاریخ نقاشی نقش عمده وارزنه دارد، مشخص کرد. هر آینه بهزاد درین فن شهرت فوق العاده یافت، بطوریکه معروفیت او بر مصوران و نقاشان پیش از خودش و نیز معاصران و کسانیکه بعد از او آمده اند، پیشی گرفته است. سلاطین (۱) مغولی هند، برای جمع آوری آثار استاد بر یکدیگر سبقت کرده اند و این توقعات سلاطین در باره او قدمی بود که مصوران را با تقلید از شاهکار های استاد پیش از پیش تشویق و تحریض کرده و حتی اکثر ایشان آثار خود را بنام او (بهزاد) نسبت داده و بدآن نسبت حد تعیین اثبات قطعی آثار او را مشکل ساخته اند و باین مناسب است که مؤرخان اسلام (۲) از صحت کامل آثار بهزاد شک و تردید دارند و هر گاه در ذیل تصاویر امضایا مهری از جناب استادی مشاهده کنند آن عمل را منسوب بد و دانند والبغیر او خوانند. از آثار بهزاد که شامل امضای خصایل سبک او باشد فقط تعداد کمی در دست است و عمل دیگران

۱- التصویر... ص ۴۸.

۲- ایضاً.

را بعد از باضافه یک اسم از بهزاد بنام وی خوانده اند.

مسئله امضا و مهر در کشورهای غرب حائز اهمیت شایانست و اماده کشورهای شرقی چندان آن اهمیتی قائل نیستند و نیز کشورهای غرب به شخصیت و اهلیت ممتازان هنر و هنرمندان چیره دست خود شان کمال احترام روا میدارند و به هنرمند و هنرمندان افتخار میکنند. بنا بر این غالب مؤرخان تاریخ و هنر و علاوه ممتازان این صنعت به بحث درباره آنچه انتسابش به بهزاد صحیح است از قبیل، صورتهای فراوانیکه دارای امضای اوست، توجه کرده اند. قدرت هنرمندی استاد بهزاد پایاً بود که عده ای از هنرشناسان را برآن داشته است که برای احیای مقام ارزشی او کمال توجهی بکار برند. از آن جمله دکتر «کوهلن (۱)» آلمانی صاحب کتاب مینیاتورهای ملل اسلامی در شرق و «موسیو هورت» (معلم ادبیات فارسی دری در آکادمی السنّه شرقی پاریس) بنام بهزاد و آثار او مجموعه ای پدیدآورده که خیلی ها در خور اهمیت خاص است. اشخاص دیگری چون: «موسیو بلوش» (کتابدار کتابخانه ملی) پاریس و هنر شناس و مستشرق معروف «والتر شولن» بترتیب در خصوص نقاشی نسخه های نفیس خطی شرقی و بهزاد و بنام آثار منتخب بهزاد تحقیقات و بررسیهای استادانه انجام داده اند.

پروفیسور مارتین گوید: جای بسیار تأسف است که بهزاد، اسلوب و روشهای را که در نقاشی های قصر حسین بایقرا بکار برده بود، بار دیگر تعقیب نکرد والا هیچ یک از استادان نقاشی اروپا مانند «رفائل» (گوزولی) بدین پایه مایه نداشتند و ابتکار اینکه استاد بهزاد در آن قصر بکار برده بود، ایشان چنین کاری را در قصر «واتیکان روم» نتوانسته بودند انجام دهند. آثار قلمی و مینیاتورهای بهزاد، زینت بخش غالب موزه های دنیا و کتابخانه های شرق و غرب است و اینها همه محصول ارزشی میباشند که در حوزه زندگی استاد هرات بوجود آمده است (۲).

۱- التصویر.. ص ۴۸.

۲- تاریخ تمدن ایران به همکاری جمعی از دانشوران ایرانشناسی اروپا با مقدمه بقلم پروفیسور «هانری ماسه» و «دنه گروسه» ترجمه جواد یحیی ص ۳۲۴-۳۲۵.

دانشمند سویلی مارتین (۱) اضافه میکند: بهزاد بمثابه صور تگر و تاحدی استاد بزرگ پیش رفته است، و هم ردیف و هم سطح «میم لینک»، «دوریرو» و «گول بینی» میباشد.

او بهترین آثار بهزاد را در دست داشته و اظهار نظر میکند که بهزاد در کارهای هنری و نقاشی دست کمی از نقاشان اروپا مانند «فوکه» فرانسوی «مس ملینک» ها لندي و «البر دور» ندارد. سپس این دانشمندان علاوه میکنند آن اندازه احترامی را که «رفائل» از طرف حمکرانان روم وايتالیادید، بهزاد آنرا در بارهای طلایی تیموری دیده است. لهذا میتوان نسخه های خطی نفیس و مصوب او را در پهلوی بزرگترین نقاشان دوره رنسانس «فوکه» در «سانتی» و تصاویر «کریمان» در «وینز» و یا پهلوی نسخه های خطی «رونے دانترو» در کتابخانه امپراتوری روم گذاشت. تصاویر بهزاد در خدمت اعلای ظرافت و جمال بوده و بحسن ابداع قوت تصویر و لطف قریحه پیش از دیگران چون خورشید از ستارگان فروز انترا است.

بهزاد در نقاشی بر نگهای سرد مانند، سرمه ای، سبز تیره، فیروزه ای، سبز روشن زرد و قهوه ای بیشتر توجه کرده است، و کذا طلا و نقره حدا کثر استفاده او را در نقاشی نشان میدهد.

آثار بهزاد:

قسمیکه قبله آمد غایب مؤرخان تاریخ و هنر و علاقمندانه ربوط به آن، به بحث درباره آنچه انتساب به بهزاد صحیح میباشد، توجه کرده اند. قسمتی از آثار او که بسال ۱۹۳۱ (۲) میلادی در لندن در معرض نمایش قرار گرفت، بیش از هر چیز دیگر آنرا در راه اثبات این موضوع ور سیدن بیک نتیجه قاطع کمک کرد.

۱- صور تهای انفرادی عصر نوایی ص ۸-۱۰. سیمنوف مسکو سال ۱۹۴۰.

۲- التصویر ... ص ۴۸.

استاد ساکسیان در کتابی که در خصوص تصویرهای مربوط بین دوره منتشر کرده است، چنین میگوید: (۱) وقتاً که ما از عرضه داشتن صورتهای متنسب به بهزاد عاجز میشویم، چاره جز نگهداری آنها نداریم. ناگزیر باید آنچه از حیث صحت انتسابش بهوی مورد اتفاق محققان و هنرشناسان است، نقل کنیم. از آثار قسم اول یعنی آثار هنری او در هرات دو تصویر است که برای «سلطان حسین بای قرا» و «ابوالفتح محمدخان شیبانی» کشیده شده که با وجود نقصهای موجود، یکی از آنها دارای ارزش هنری فوق العاده خیره کننده است. تصاویر مزبور از جمله نخستین تصاویریست در هنر این دوره که صورت حقیقی شخص را حکایت میکند و شخصیت فرد با صفات جسمانیش در تصویر نمایانده میشود.

۱- صورت سلطان حسین (۲) بای قرا:

از آثار کلک بهزاد است و از مجموعه هنر شناس معروف «مارتن سویدنی» بدست آمده است. این شکل تقریباً به سبک و سیاق طرح کشیده شده و از لحاظ غایت کمال شکل و داشتن نقشهای بسی عیب و سایر خصوصیات قابل توجه و مایه تحریر است. شروع کامل از عادات و سکنات شاه سلطان حسین و همچنین طرز لباس پوشیدن او در یاد داشتهای «بابر» موجود است (۳).

۱- التصویر ... ص ۹^۴

۲- صورتهای انفرادی عصر نوائی، ۱۰۱. سینوف ص مکو ۱۹۴۰.

«سلطان حسین در جوانی زیبا و شجاع بود. قدر ساکمر باریک داشت ولی با وجود جوانی تارهای سفید در مجاشن دیده میشد. دوست داشت لباسهای ابریشمی زیبا بر نگاهی سرخ و سبز پتن کند و بر سر کلاه قره قلی و گاه نیز کلاه قلپاق گرد شکل از پارچه میگذاشت. در ایام عید و آیین بر سر دستاری از پارچه اکوچک که بطور نا منظم بدوزرش قرا رمیگرفت می پیچید و نشانی از پر «بلشون» بدان میزد و عازم عبادت و نماز میشد. در تصور یکه از بهزاد بجامانده وجود این مرد با چشمان بادامی و مغولی و رخسارهای برآمده و تمام آن خصوصیات اخلاقی سراغ میشود که با بر به او نسبت. داده است رجوع شود به ص ۹ صورتهای انفرادی عصر نوائی ۱۰۱. سینوف مکو.

۲- تصویر عالی(۱) شیبانی خان «وبه بیان دیگر شیبک خان» که بدست بهزاد ساخته شده است، بسی نردید مربوط به ایامیست که شیبانی خان مدتها را در هرات بسر برده است. این تصویر از مجموعه مدام «کورا تمکین بودن» بدست آمده است. نیز از بکان ملبس به لباس عصر هرات آنروز و بستگاه بزرگی تکیه زده است. چهره مقندر و هوشمند او مبین جاه طلبی وقدرت خواهی بزرگ او میباشد. در هوزه پریتانيا یک دو تا از نسخه های مصور بسیار قمیتی خمسه نظامی کار بهزاد که هریک بسال ۸۴۶ هـ ۸۹۹ هـ کارشده است، دارای شانزده قطعه مینیاتور میباشد و متعلق میباشد به مجموعه هنری جهانگیر پادشاه مغولی هند(۲).

۱- صور تهای انفرادی عصر نوائی ص ۱۰

«بنابر شهادتیکه از منبع صوفیانه متعلق به قرن ۱۶ بدست آمده، شیبانی خان در جوانی از مریدان و شاگردان «شیخ جلال الدین عزیزان» واز رکاب داران «میر عبدالعلی ترخان»، امیر سمرقند بود، واما به موقعیت و مقام (ترخان) سخت رشک میبرد و اشتهای قدرت خواهی وجاه طلبی بر او چیره شده بود. او بارها میگفت که این عبدالعلی با اینکه اصل و نسبی ندارد حکومت دارد. پس چرا من که شاهزاده اصیل و نجیب هستم قادر حق امارت باشم. این فکر را با پیر خود «شیخ عزیزان»، در میان گذاشت؛ اما از طرف شیخ مورد عتاب و سرزنش قرار گرفت و بدلو گفته بود «چنانکه من بینم در سرهوا و سودای دیگر گون کردن عبدالعلی را می پرورانی و خود را مستوجب تاج و تخت میدانی. تمنی دارم که دیگر با چنین نیات نزدم نیایی. شیبانی رنجید و در حالیکه شیخ را ترک میکرد بدلو گفت: «مشکلی نیست درین چار طرف لا بد شیخ دیگری به همین شهرت و حرمت یافت خواهد شد» سپس شیبانی خان بسوی شیخ بخارا (منصور) شد که از شاگردان شیخ تاج الدین «گجدوان» بود و در زمرة مریدان او در آمد. روزی از روزها شیبانی خان به حضور شیخ منصور رسید و شیخ خطاب بد و گفت: «ازبکا! چوبتونگاه میکنم می بینم که سوادی سلطنت بسرداری» و پس از آن دستورداد تاغذآ وردند و آنگاه که غذا صرف شد سفره را جمع کردند شیخ منصور روی به شیبانی کرد و گفت «همانطوریکه سفره را از گوش و کنارش جمع میکنند تو نیز کار تحریر مملکت را از اکناف شروع کن» شیبانی این تعلیم و راهنمایی بی پرده و صریح را شنید کمرهست و مجاهدت بست و بدان جامه عمل پوشاند و بدین ترتیب قلمرو وسیع تیموریان طعمه خان ازبک گردید و از آن موقع بعد آسیای وسطی جزو قلمرو خان مذکور قرار گرفت و لی با این هم ایام مذیله در زمینه حیات مدنی و فرهنگی دولت ازبکها آغاز مانها و میتونم متن و عادات عهده در خشان هراتی حکومت داشت.

۲- ایران‌نهر جد اول ص ۷۷۹

یکی دیگر از قیمتدار ترین نسخه های مصور خطی دوره تیموری در عهد سلطان حسین بایقراء که احتمال کار آن به استاد بهزاد میرود بتاریخ ۸۷۳ هـ . توسط خطاط معروف «شیر علی» کتابت شده است ، نیز موجود است (۱) .

نسخه ای از بوستان سعدی که بسال ۸۹۳ هجری در هرات کار شده است چهار تصویر آنرا از آثار فنی منسوب به «بهزاد» میدانند و خطاطی آنرا «سلطان علی» خطاط معروف برای سلطان حسین بایقراء عهده دار بوده است ، و فعلاً جزوی افتخارات زیستی کتابخانه قاهره در مصر است .

یک صفحه مینیاتور در خمسه نظامی بمالحظه میرسد ، که در آن عزاداری برسر تابوت شوهر «لیلی» نشان داده میشود و بتاریخ (۹۰۰ هـ) (۲) در هرات یا بوسیله «بهزاد» یا «شیخ زاده» و یا توسط هر دوی آنان نقاشی شده است که با تصویر قصر خورنق بهزاد شباht تام دارد . در قسمت بالای تصویر طرف راست این بیت نظامی که بخط خوش کتابت شده است ، دیده میشود .

اما ز فراق شوی میکند	از محنت دوست موی میکند
زان دوست غرض نه شوهرش بود	با خویش خیال دیگرش بود
بنشت بر سم عده داری	عمری به لباس سوگواری
تا روز بگریه زنده میداشت	شب بستر غم فگنده میداشت
با آه جهان فروز می بود	دو روز بدرد و سوز میبود
شد ما تم شو هر ش بهانه	عشقش بدرون نداشت خانه
میکرد وزبان خلق کوتاه	عمری بدر از گریه و آه

«ص ۸۷۳ »

۱- ایضاً

صفحه مینیاتور دیگر، لیلی و مجnoon را در مکتب نشان میدهد که بتاریخ (۹۰۰ هـ) مطابق (۱۴۹۴ میلادی) در هرات بوسیله بهزاد کشیده شده است. در آن تصویر درختان خزانی، حرکات اشخاص بسیار متناسب بوده و نمود اری از خصوصیات هنری مکتب هرات میباشد. در بالای تصویر قسمت وسط عقب سر شاخه های درخت این بیت خوانده میشود:

کردند بهم بسی مدارا تا راز نگردد آشکارا

در پائین صفحه مذبور این چند بیت نظر را جلب میکند:

بند سر نافه گر چه خشکست بوی خوش او گواه مشک است

بادی که ز عاشقی خبر داشت برقع ز جمال خویش برداشت

همینطور در پیشانی رواق مسجد بخط ثلث و به سفید آب نوشته شده (۲):

انما يعمر مساجد الله من امن با الله واليوم الآخر واقام الصلوة واتي انزكوة . خط
ثلث آن بحدی زیبا و نفیس نوشته شده که با سایر خطوط و اشکال وظرافت و دقایق
وریزه کاریهای رواق و محراب و منبر تفاوت کلی دارد. و این از خصایص کار «بهزاد»
و مکتب اوست.

تصویر دیگر خمسه نظامی کار بهزاد که بسال (۹۰۰ هـ) - (۱۴۹۴ م) در هرات
کشیده شده است، در آن تصویر حجام ترکی و نیز داستان خلیفه عباسی را با غلام حجام نشان
میدهد. درین تصویر حرکات اشخاص و محیط بسیار عالی کشیده شده است و این
ایيات از خمسه در بالا و پایین آن خوانده میشود:

«دور خلافت چوبهارون رسید را یت عباس بگرد ون رسید

نیم شبی پشت بهم خوابه کرد روی در آسایش گرمابه کرد

موی تراشی که سرش می سترد موی بمویی نعمش میشمرد

گفت سبک زود عنان تاز شد
خاکی شده آگاه ز استاد دیم
دختر خود نامزد بنده کن
باز پذیرنده آزرم گشت
دهشتی از وحشت من یافته است...»

چون بسر خدمت او باز شد
کای شده آگاه ز استاد دیم
خطبه تزویج پرا گنده کن
طبع خلیفه قدری گرم گشت
گفت سیاست جگرش تافته است

تصویر ساختن قصر خورنق کار استاد بهزاد در هرات (۱۴۹۴ م.ھ.):
بهزاد درین صحنه بمردم عادی و معمولی توجه کرده حرکات کارگران را در آباد ساختن
این ساختمان به بسیار خوبی نشان داده است.

«گفت من در به کار فرمایان
تا به پر کار صورت آریان
صورت گود زیر و شیر زبر
در زمین غرقه گشته تاسرفار...»

در خورنق نگاشتند به زر
شه زده تیر و جسته زان پیکار

درین صفحه مینیا تور قسمت بالا، طرف چپ چند بیت از نظامی بخط خوش
دیده میشود:

«صیقلش بودا ز سر یشم و شیر
گشته آینه وار عکس پذیر
چون عروسان درآمدند به سه رنگ
در شب انروزی از شتاب و در نگ
ارز قی و سفیدی و زردی»

یافته از سه رنگ ناوردی

باید گفت این همان صورتیست که نظامی در خمسه خود به شعر آن چنین صورت

می بندد:

... استادان کار می جستند
جای آن کار گاه می شستند

هر که در شغل آن عمل درخواست
آن نمودار از ونیا مدر است

تا بنعماں خبر رسید درست
کا نچنان پیشه ور که در خورتست

هست نام آوری به کشور روم
زیر کی کو زسنگ ساز دموم
چا بکی دست چرب شیرینکار
سام نسلی و نام سنمای (۱)
درین تصویر قرار یکه قبله گفته آمد، منظور از ساختن یک بناست که آنرا قصر
خورنق گویند و معمرا رآنرا «سنمای» خوانده اند. درین شکل حالت هر کارگر با
ممیزات مخصوص آن رسم شده است. کسی خشت میدهد و کسی گل بالا میکند.
یکی تیشه بدست دارد و آن دیگری مشغول گل کاری میباشد. ساختمان در حالت نیمه
کاره با خوازه هایش دیده میشود.

تصویر دیگر از یک آلبوم (از مجموعه آرت فریر Freeer) (۲) میباشد. این تصویر
کار مکتب هرات در قرن پانزده و آن نقاشی یک مرد جوان است با امضای بهزاد. استاد
موصوف در تصویر این صفحه از ج بلینی (Genteli Bellini) تقلید کرده است. خمسه
تصور و مخطوط نظامی کار مکتب هرات که شامل ده تصویر است و بقلم سحر آفرین
استاد شهر «بهزاد هروی» کشیده شده است فعله در کتابخانه سردار محمد نعیم
خان وزیر اسبق امور خارجه افغانستان، حفظ میباشد و در برخی از صور تهای آن این نام
(صوده (۳) بهزاد) بچشم میخورد.

یک نسخه از دیوان غزلیات حافظ شیرازی که به مهر بعضی از سلاطین گورگانی
هنر ممکن بوده در کتابخانه قصر سلطنتی تهران محافظت میشود. در آن چند مینیاتور
را از کارهای استاد بهزاد میدانند و یا آنکه سبک مکتب او در آنها ملاحظه میشود.
خمسه مصور خطی از امیر خسرو دهلوی که تاریخ کار آن (۵۸۹۰) بوده و دارای
۳۳ صفحه مینیاتور خیلی عالی میباشد. توسط محمد بن اطهر کتابت شده است. یک تن

۱- خمسه نظامی بخش بهرام نامه ص ۲۹۲ چاپ تهران.

2-A.V. Pope- Persian art Volume V.P.890

۳- آریانا ش ۲ ص ۵ من ۱۴-۱۲ بعد

از هنر شناسان بنا م دکتر ف. ر. مارتین اظهار نظر کرده است که این تصاویر از این کارهای بهزاد میباشد (۱).

نسخه مصور از گلستان سعدی مؤرخ بسال (۸۳۰ ه) که اکنون در یکی از مجموعه های هنری حفاظت میشود در سابق برای کتابخانه بایسنفر در هرات کار شده و کاتب آن جعفر بایسنفر میباشد (۲). نسخه دیگر از بوستان سعدی که در آن امضاهایی از بهزاد دیده میشود، فعلاً در مجموعه چستر بیتی (۳) نگاهداری میگردد. یک نسخه خطی و نفیس دیگر از بوستان سعدی که دارای پنج قطعه مینیاتور میباشد، در کتابخانه مصر محفوظ بوده و تصاویر آن امروز استوار ترین سندیست. برای بررسی هنر بهزاد و آثار او، زیرا با اطمینان بر صحبت منسوب داشتن این صورتها به بهزاد محکم تراز اطمینان به نسبت هر صورت دیگری باوست. برای آنکه این تصاویر در نهایت چیره دستی و دقیق در هنر رسم شده و آنرا بزرگترین خطاط عصر «سلطان علی» کاتب بسال (۸۹۳ ه ۱۴۸۸ م) (۴) برای سلطان حسین میرزا بایتران که تصویرش در صدر کتاب خطی موجود است، کتابت نموده و بنا بر آن عمل تصویر از چنین ارمغانی باید بخود بهزاد راجع باشد زیرا در هر یک از آن چهار تصویر امضای این هنرمند بزرگ (عمل العبد بهزاد) یافت میشود.

تابلویی (۵) از بوستان سعدی کار مکتب هرات در سال (۱۴۸۹ میلادی). موضوع: مباحثه و مناظره علمی در مسجد با امضای بهزاد. تابلویی (۶) از نسخه خطی بوستان سعدی کار مکتب هرات در سال (۱۴۸۸ میلادی) موضوع: شاه دارا و شبان با امضای بهزاد است. نسخه خطی سلامان و ابسال جامی که نقاشی آن توسط «بهزاد»

۱- التصویر فی الاسلام عند الفرس ص ۱۵ .

۲- ايضاً .

۳- ايضاً .

۴- ايضاً ص ۵۲ .

۵ - A.V.Pope,Persian art,P.886.

۶- هنر افغانستان گنگ ۱۰. یوگاچنگووا ص ۲۱۷ مسکو ۱۹۶۴ .

و خوشنویسی آن توسط «سلطان علی» انجام شده است، با داشتن تصاویر بسیار عالی وزیبا در متن وزرنگاره‌ها درخواشی انسان را به حیرت اندر می‌سازد. یک نسخه خطی و مصور «ظفر نامه» که مورخ سال (۸۷۳ ه) است برای کتابخانه بایقرا بقلم شیرعلی خطاط کتابت شده و تصاویر آنرا منسوب به بهزاد (۱) میدانند.

مرقع تاریخ تیمور، از بهترین اثر بهزاد است که سال ۱۴۹۷ م. با نجام رسیده که صفحات آن منقوش و مذهب می‌باشد، و اما کدام نوشته‌ای در آن بنظر نمی‌خورد. این نسخه را می‌توان از تازه‌ترین اثر استادان دانست که در نوع خود بسی نظیر و بسی بدیل است و همچنان با ملاحظه با آن می‌توان استعداد خارق العاده و تعالی هنری او را درک کرد (۲).

نسخه خطی و مصور هفت اورنگ جامی، که دارای سی و اند صورت خیلی قشنگ وزیبا است، فعلاً در کتابخانه نسخ خطی وزارت اطلاعات و کلتور در کابل محفوظ می‌باشد. این تصاویر در عصر سلطان حسین بایقرا در هرات کشیده شده و احتمال سبک بهزاد و مکتب او در آنها می‌رود.

۲- خواجه میرک نقاش :

امیر روح الله (۳) مشهور به میرک نقاش هروی الاصل واژسادات کمانگراست. وی زمان شاه سلطان حسین را یافته و رئیس کتابخانه شاه موصوف مقرر گردیده بود

۱- رجوع شود به تابلوی چاپی ص (۲۳۰-۲۲۲)، هنر افغانستان، گ ۱۰. پوگاچینکو و امسکو ۱۹۶۳ میلادی.

۲- سر آمد هنر، طاهر زاده تبریزی ص ۱۲، چانچانه ایرانشهر برلین ۱۳۴۲.

* باین اسم سه میرک در عالم نقاشی ظهر کرده است :

الف - خواجه میرک هروی که در او آخر قرن نهم ه. همزمان با غله شیبانی‌ها در هرات از بین رفته است.

ب - حاج میرک بخارایی که خطاط معروف بوده است.

ج - آغا میرک اصفهانی نقاش، صن ۳۴۲-۳۴۳، جزو ۳ جلد ۳ رجال جیب السیر.

۳- خوشنویسان، استاد دکتر مهدی بیانی بخش اول ص ۲۰۰-۱۹۹ تهران ۱۳۴۵.

وبنا بران بسیاری از کتب سلطنتی، کتیبه و عمارات عالیه هرات به قلم زیبا و توانای این آزاده مرد هنر مند تصویر و تد هیب شده است. مولینا قطب الدین محمد قصبه خوان در تذکره خوشنویسان و نقاشان خود گوید: (۱) استادان مشهور خراسان در فن نقاشی «خواجه میرک»، «مولینا حاجی محمد نقاش»، «استاد قاسم علی چهره کشای» «واستاد بهزاد» شبیه و نظیر ندارند.

از آن رساله در باب میرک:

زو د آفرینش همه پست او
زو خواهد قلم از برای رقم
زشو قش صدف سر برآورد زآب
قلم را از وکار بالا گرفت
قلم چون به تشعیر گرد دلیر
میرک در کار نقاشی زبردست و بسی نظیر بود و آنگاهیکه امیر علی شیر نوایی کارهای تعمیراتی مسجد جامع هرات را پایه تکمیل رسانید، قسمت تزئیناتی آنرا به خواجه میرک خطاط و نقاش مشهور مفوض کرد و او بنا بر شرحیکه در ص (۳۷-۳۶) آبدات نفیسه هرات آمده است، کتیبه و نقاشی مسجد جامع را در مدت (۱۵) روز انجام داده است (۲).
از کارهای نقاشی استاد میرک دو تصویر دریک نسخه خطی خمسه نظامی که هم اکنون متعلق به بریتش موزیم است، مشاهده میشود (۳) یکی دیگر از تابلوی های بسیار زیبا و قشنگ استاد موصوف معراج محمد(ص) است که در عالم نقاشی نظیر آن کمتر دیده شده و این نسخه بتاریخ (۹۰۰-۹۰۵ هـ ۱۴۹۴-۱۴۹۵ م) (۴) در هرات کار

۱- بنقل از مجله سخن ش ۷-۶ دوره ۱۷ ص ۶۶۶ سال ۱۳۴۶.

۲- آبدات نفیسه هرات سرور خان گویا اعتمادی ص ۳۶-۳۷ کابل ۱۳۴۳.

۳- خوشنویسان دکتر بیانی ص ۱۹۹.

۴- مجله روزگار نویسنده ۳۲، ش ۱-۳ ص ۱۳۴۱؛ ش ۴ ص ۱۳۴۲؛ ش ۱۷ ص ۱۳۴۲.

شده است. خواجه میرک در هرات در او اخر قرن نهم ه (۱۵ م) میزبانسته و در سال (۹۱۳ ه) پدرود حیات گفته است.

۳- قاسم علی:

در نیمة دوم قرن نهم هجری (۱۵ میلادی) هنر مندی از آنسوی کوههای هنر آنروز ظهر و طلوع کرد که نامش قاسمعلی چهره کشای است. « استاد قاسم علی زبدۀ مصوران روزگار و قدوۀ نقاشان شیرین کار است . وی این فن را از کتا بخانه امیر هدایت بدست آورد . بسبب تعلیم آنحضرت گوی سبقت از امثال وا قران برده و پیوسته در خدمت ملازمانش کمر خدمت بسته و همواره از کثرت انعام و احسانش در مقام رفاهیت و فراغت نشسته ... »^۱

قاسم علی یکن از نقاشان بر جسته واز همکاران نزدیک بهزاد است واما در کارهای هنری خود میتواند همپایی استاد بهزاد باشد . قاسم علی در کشیدن صورتهای اشخاص قدرت عجیبی دارد، بطوریکه مینیاتور های مزبور وی پیوست به امضایش در چندین نسخه نفیس دیده شده است» استادسا کسیان در راه تحقیق از آثاریکه ازین هنرمند بوجود آمده و توقعیع های ییکه اشتبا ها و نسبت داده شده ، بررسی بعمل آورده و صحت و سقم امضای های او را روشن ساخته است. دریک نسخه خطی خمسه نظامی که تاریخ کار آن (۸۹۹ ه) (۱۴۹۳ م) است و فعلای زینت بخش موزه بریتانیا میباشد، امضای قاسم علی در آن مشاهده گردیده است. در هفت تصویر از نسخه خطی مزبور استاد ساکسیان نظر دارد که شش تصویر آن منسوب به قاسم علی بوده و شاید بدیع ترین صورت درین نسخه همان صورتی باشد که مادرسه ای را در هوای آزاد نشان

۱- خلاصه الاخبار فی بیان احوال الاخبار تأليف غیاث الدین الملقب به امیر خواند ، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران ، ۹۷۸ قمری ، شماره وصفحه ندارد.

* برای آشنایی با کار این هر مند به مینیاتور اول رجوع شود.

۲- رجوع شود به ص ۱۷۱ تاریخ صنایع ایران ، دکتر ویلسن ترجمه فریار.



مینیاتور (۱)

نقاشی توسط قاسم علی چهره کشای، کار مکتب بخارا، مقارن

۱۵۴۰ میلادی تصویر از خمسه نظامی

زندگانی

در در

زیر چشم

نامی

در ذکر

نیز بذکر

بذکر

زندگانی

میدهد، در یکی دیگر از آن تصاویر دختر جوانی دیده را جلب میکند که با شرمساری در برابر همسالانش عشه گردی میکند. در تصویر دیگر یک درخت بزرگ به ملاحظه میرسد، که بر بالای سر مدرس و شاگردانش سایه انداخته است و همچنان تصویر دیگر، دسته ای از زنان را در حالت حمام نشان میدهد، که در آن یکی از آنان دست دیگری را که در آب حوض است، گرفته و در حال کشیدن است تا در آب فرود آید و همه یکجا در آب باشند. در صورت مزبور شخصی در حال عود نواختن دیده میشود. تمام آنچه درین مینیاتور ملاحظه میگردد، زیبا و دلربا است (۱) در موزه مترو پولتن نیوریاک، مینیاتوری از آثار میر علی شیر نوایی وجود دارد که بسیاری از خصایص سبک قاسم علی در آن ظاهر است واز آن جمله است مرغزار طلایی، درختان بزرگ چنار و تصویر حقیقی برگهای خزانی (۲).

۴- مولینا محمد نقاش (۳)

از نقاشان معروف قرن نهم هرات است. وی در عصر سلطان حسین بایقرا در شهر هرات زندگی مینمود و میر علی شیر نوایی مقدم او را گرامی میداشت. او بهنگام سلطنت بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین، بنا بر اهلیت ولیا قسی که داشت در سلک نقاشی بمرتبه عالی صعود نمود و فرمان کتابداری کتابخانه سلطنتی به وی داده شد. تا آنکه در اوائل استیلای ابوالفتح محمد خان شیک در حدود سال (۹۱۰-۹۱۳) در هرات دیده از جهان فروبست. استادان دیگر نقاشی عبارت بودند از: مولینا هوایی، مقصود، استاد بابا حاجی، ملا یوسف، استاد محمدی، استاد شمس الدین مولینا درویش محمد، رستم علی، استاد شاه مظفر، استاد خلیل و نظایر آنان که صرف با ذکر نام شان بسنده شد.

۱- التصویر فی الاسلام ... ص ۵۳ .

۲- رهنمای صنایع اسلامی دکتر م . س . دیماند، ترجمه فریار ص ۶۰-۶۱ تهران ۱۳۲۶ .

۳- روضة الصفا تصنیف میر خاوند شاه مشهور به میر خاوند ص ۲۸۱ و نیز رجوع شود به ص ۴۲-۴۳ .

زندگانی سیاسی میر علی‌شیر نوایی بقلم بار تولد روسی، ترجمه پوهاند میر حسین شاه کابل ۱۳۴۶ .

شرح مینیاتورها و صفحات مصور

شا هنامه با ینسقری:

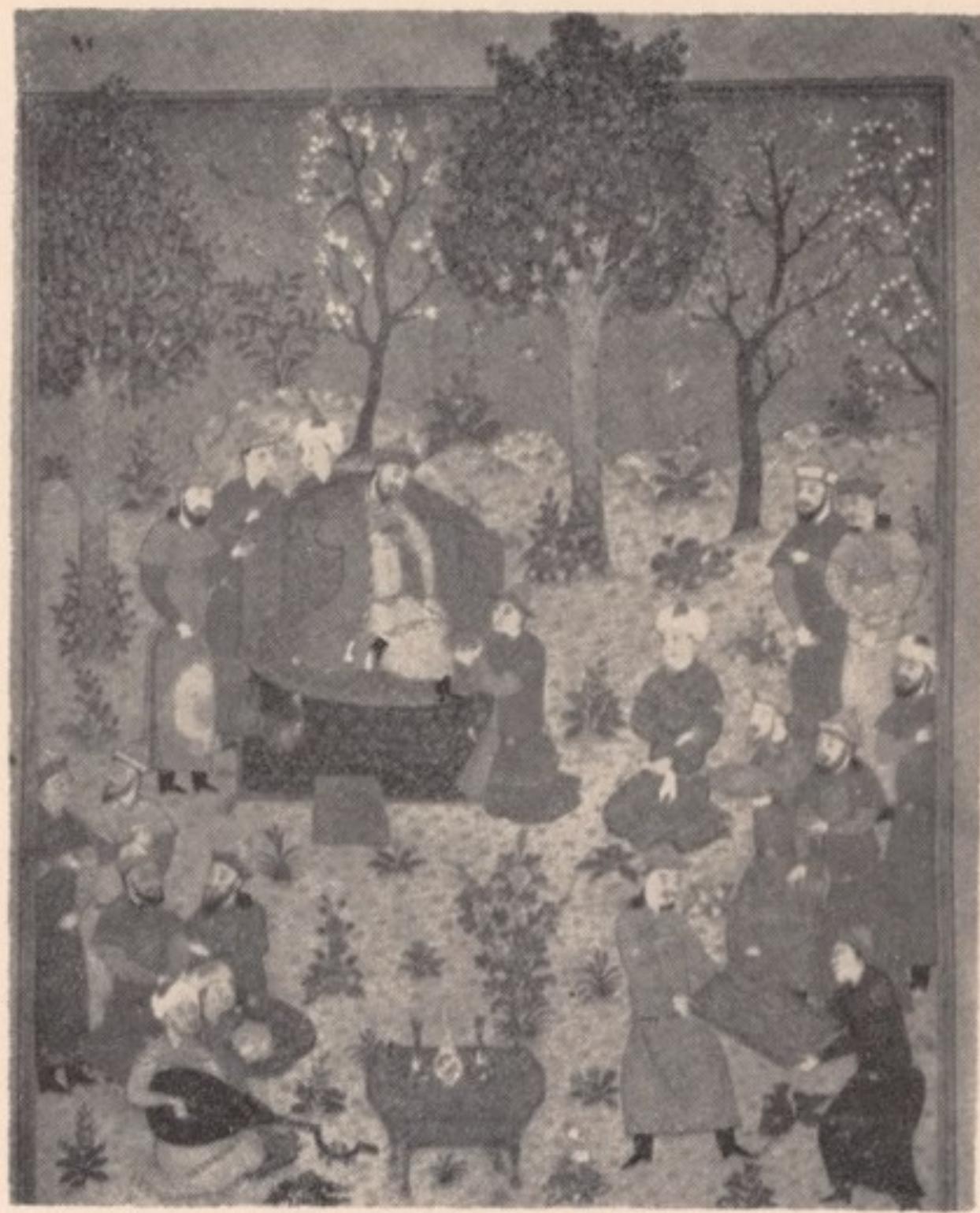
در قرن‌های (۱۴۰۵-۱۴۰۶) داستانهای شاهنامه فردوسی توجه نقاشان را بخود جلب کرد و آن به علتی است که از یکطرف زیبایی داستانها گیرنده است واز جانب دیگر صحنه‌های آن از دیگر سرایندگان برتر بوده و آنان «نقاشان» را برآن داشته است تا فراخور این داستانها، نقش‌های زیبایی خلق کنند. از جمله داستانهای مزبور داستان «زال و رو دا به»، «منیژه و بیژن»، «رستم و سهراب» شایان آن بوده است تا مردمان به چنین داستانها آشنا گردند و با آن بنظر تحسین واعجاب بیینند (۱).

اگر بد کنی کیفرش بد بری
زچشم زمانه بخواب اندر است
سرایو نهان نقش بیژن هنوز
بزندان افرا سیاب اندر است
شا هنامه با یسنقری که کارمکتب هرات را مینمایاند در سال (۱۴۲۲-۱۴۲۳) مطابق (۱۴۲۹-۱۴۳۰) از طرف جعفر با یسنقر، برای کتابخانه با یسنقر میرزا (۱۴۳۷-۱۴۳۸) (۲) تهیه گردیده است و این شا هنامه بسال (۱۴۳۰م) پایان رسید و از طرف با یسنقر میرزا مقدمه‌ای بر آن نگاشته شد. در صفحه اول آن یکدسته گل زیبا و خیلی قشنگ با مضای طغرایی شهزاده موصوف دیده میشود.

در مقدمه کتاب دو صفحه اول مصور است، و باقی صفحات دارای مینیاتور های خیلی عالی و جالب میباشد. و همچنان متن کتاب بخط خوش نوشته شده و تذهیب کاری آن با داشتن شاخ و برگهای پیچیده طرح‌های اسلیمی وزنده چینی از دیگر

۱- مختصری از پیشگفتار استاد پور داود بر کتاب «بیژن و منیژه» ص ۳۰ نقل از هفت اقلیم امین احمد رازی، سال ۱۰۰۲ (بررسهای تاریخی ص ۲۵۴ سال ۲ شماره ۵ ۱۳۴۷).

۲- مطلع السعدین ص ۵۲ نسخه خطی کتابخانه ملی ملک تهران.



مینیاتور (۲)

یاک مر دجهانگر د، در حضور کیکاووس راجع به دیوان مازندران صحبت
میکند - شاهنامه با یسنقری، هرات ۱۴۳۰ میلادی

لار ره
جهه ها
از اندیه
شرح
در شما
نه نشای
هم از
نه بینی
اعلاج
حمله
را آیی د
ت بظر
در تهدید
دگل دید
بر این
بدافع
دو این فن
که خسرو
چون ب
آنکه ا
آن که

نسخه ها امتیاز خاصی دارد . شرح مربوط باین تصاویر را در صفحاتی که اختصاص به شاهنامه های مصور دارد ، ملاحظه خواهند فرمود.

شرح مینیاتور های شاهنامه بایسنقری از کتاب (بازیل گری) صفحات مصور شماره (۱-۲) شعر ندارد (۱). درین تصاویر با یسنقر با بزرگان واعیان دربار خود به تماشای شکار آهوان ، گرگان ، شیر وغیره دیده میشود. وی جامه سبز به تن داشته و جامی از شراب در دست را است گرفته و چتری بالای سرش سایه انداخته است. صفحه مینیاتور دیگر (۲) منظره در بار کیکاووس را مینمایاند که در آن یک مرد آواره به اصطلاح «دیو» حضور شاه را دریافته و در باره دیوان مازندران صحبت میکند و او را بر حمله دیوان بر می انگیزد . درین مینیاتور لباس های افراد بر نگهای بادنجانی سبز و آبی دیده میشود و نیز کوزه های آبی و سفید بالای میزی که گل قشنگی پهلوی آتست ، بنظر میخورد .

در تصویر دیگر «رستم» پهلوان نامی و افسانه ای سر زمین ما با نوه اش «برزو» در جنگ دیده میشود. داستان «برزو» یا «برزو نامه» از طرف شاعر گمنام ، در حدود سال (۱۱۰۰م) در شاهنامه فردوسی وارد گردیده است. درین جنگ رستم بر تن ببریان پوشیده فتح وظفر نصیبیش میشود و «برزو» بوضع خیلی اسفناک نقش بر زمین میگردد و چهره بر نقاب خاک میکشد (ص ۹) . مینیاتور دیگر مرگ اسف انجیز «سیاوش» پدر کیخسرو بدست گرسیوز تورانی را تمثیل میکند . که شرح آن چنین است: چون سیاوش از پدر بیگانه شد . روی بدر بار افرا سیاب آورد و با دختر او «فرنگیس» ازدواج کرد و بدان سبب بمقام و مرتبت پر حشمت و تو قیر رسید . لیکن سرانجام گریوز (گرسیوز) که مرد مطلع از جنگ بود به افرا سیاب از سیاوش ساعیت

1- Basil Gray, Persian miniatures, P. 8. 1962

2- Ibid

• رجوع شود به مینیاتور دوم .

• این مینیاتور مکتب هرات در سال (۱۴۳۰) میلادی است. رجوع شود به مینیاتور سوم .

و بد گویی کرد و خشم او را نسبت به سیاوش برانگیخت و سیاوش را هلاک کرد. بنابران آتش نفاق و شقاق را میان طوایف آریایی و تورانی برافروخت (۱). شا هنامه فردوسی این واقعه را بدین سان تمثیل میکند:

نگه کرد سیوزان سدر گروی گروی ستمگر نپیچید روی
بیامد به پیش سیاوش رسید جوانمردی شرم شد ناپدید
بزد دست وریش شهنشه گرفت بخواری کشیدش بخاکای شگفت
پیاده همی برده مویش کشان چو آمد بد ان جا یگاه نشان
که آنروز افگند بودند تیر سیا و خش و گرسیو ز شیر گیر
بیفگند شیر ژیان را بخاک نه شرم آمدش زان سپهبد نه باک
یکی طشت بنهاد زرین برش بخنجر جدا کرد از تن سرش (۲)
تعالیٰ در شاهنامه خود موضوع را بدینگونه بیان میکند:

کجا آنکه فرموده بد طشت خون گروی زره بردو کردش نگون
بساعت گیاهی از آن خون برست جز ایزد که داند که آن چون برست
گیاه را دهم من کنونت نشان که خوانی همی خون اسیا و شان (۳)
صحنه مصور دیگر، صفووف متقابل جنگ میان ایرانیان و تورانیان است. در جنگ «پیران» سردار لشکر تورانیان بدست «گودرز» پهلوان کشته میشود. پهلوانان و رزم آرایان تورانی درین صحنه از مینیاتور جامه های بزرگ بادنجانی بر بالای زره پوشیده اند و نقاش چیره دست در کشیدن زمینه های خرد و کوچک و تعدد شکلها مهارت بسزایی انجام داده است.

و همچنان شکل مدور صفووف درین تصویر خیره کننده بوده و از بهترین و عالیترین

1- Basil Gray , persian miniatures, p.g

2- شاهنامه چاپ دیبرسیاقی تهران ج ۲، ص ۵۸۶-۵۸۲

2- ترجمه محمود هدایت تهران ص ۹۶ .



مینیاتور (۳)

کشن سیاوش بدست گرسیوز، کارمکتب تیموری هرات
قرن نهم .

لار زده
لکه های
ربک
نده اس
نام
رحمه
بر بنه
زندو
مخت
کی ج
رولین
ب
به
له بند
را مه
کمال ر
را هر
پیکا
نه کر
بکی نه
براند
لار می
خوارج
بر ایشان

شاهکار های هنری محسوب میشود.

در یک صفحه مینیاتور دیگر، مرحله ای از داستان هفت خوان اسفند یار نشان داده شده است. اسفند یار برای رسیدن به قلعه ارجاسپ تورانی، میخواهد منازلی را طی بکند که ناگاه در مسیر را هش دوگرگ با دندان های چون تیغ آبدار نمودار شدند و بد و حمله کردند. اسفند یار، با شمشیر بران و کشنده خود، آنها را بکشت و راه وصول بمقصود را برای خود سهل گرداند و شکر خدای را بجا آورد(۱).

فردوسی در شاهنامه به بیان آن چنین صورت میدارد:

سخن گوی دهقان چو بنهاد خوان	یکی داستان رانداز هفت خوان
یکی جام زرین بکف بر گرفت	زگشتاب پ آنکه سخن در گرفت
زروین دژو کار اسفند یار	زراه وز آموزش روز گار ... (۲)

یا:

سپهبد چو آمد به نزدیک گرگ	بیدند گرگان برویال اوی
بدیدند گرگان برویال اوی	زها مون سوی او نهادند روی
کمان را بزه کرد مرد دلیر	کمان را بزه کرد مرد دلیر
برا هر یمنان تیر باران گرفت	برا هر یمنان تیر باران گرفت
ز پیکان پولاد گشتند سست	ز پیکان پولاد گشتند سست
نگه کرد روشنل اسفند یار	نگه کرد روشنل اسفند یار
یکی تیغ زهر آبگون بر کشید	یکی تیغ زهر آبگون بر کشید
سرانشان بشمشیر بر کرد چاک	سرانشان بشمشیر بر کرد چاک

۱- این مینیاتور کار مکتب هرات در سال (۱۴۳۰) میلادی است. رجوع شود به مینیاتور چهارم.

۲- Basil Gray. persian miniatures p.lo

و نیز مراجعت شود به صفحه ۱۴۱ شاهنامه ثعالبی ترجمه محمود هدایت چاپ تهران.

۳- شاهنامه فردوسی از روی چاپ ژول مول قطع جیبی ۷ جلدی ج ۳ ص ۱۳۹۳ به بعد.

سلیح و تن از خون ایشان بشست
بر آن ریگ سرسوی خوشید کرد
همی گفت کای داور دادگر
تو کردی ددان را بدین خاک جای
بر آن خاکبر پاک جایی بجست
دلی پر ز درد ورخی پر ز گرد
همی گفت کای داور دادگر
تو دادی مرا زورو فرو هنر
تو باشی بهر نیکی رهنمای... (۱)

نویسنده: دکتور محمد افضل بنو وال

لهم توبه ریس نیپر آن لبی دهنه لک، ریس
لایش لبی دهنه لایش ریس ریس
تفیحه بیمه نیس ولی ریس
لایش لبی دهنه لایش ریس... (۲)

لایش لبی دهنه نایل عیشی
لایش لایش لایش ریس لایش
لایش لایش لایش آن لبی دهنه
لایش لایش لایش نایل عیشی
لایش لایش ارشیون لایش
لایش لایش لایش نایل عیشی
لایش لایش لایش ایشیون لایش
لایش لایش لایش لایش لایش
لایش لایش لایش لایش لایش
لایش لایش لایش لایش لایش

۱- شاهنامه فردوسی یك جلدی چاپ امیر کبیر ص ۳۱۰

-Glossary based on minima lexicon by Dr.

نایل عیشی پاپتیونله دهنه نایل عیشی ریال لایش لایش
لایش لایش لایش لایش لایش لایش لایش لایش لایش لایش



مینیاتور (۴)

داستان هفت خوان اسفندیار

اسفندیار در وقت حمله بر دو گرگ، شاهنامه بایسنقری هرات

۱۴۳۰ ميلادى

آتش گل

ساقی بیا که باز بر اورنگ خسروی
بلبل ترانه ساخت بر اورنگ بار بد
می ده برنگ آتش موسی که هر طرف
پهلو زند به سینه سینا دل چمن
باد بهار ز آتش هر گل که بر فروخت
فصلی چنین که لاله بصرحا کشید رخت
بگذر بطرف باغ که مرغان را ستگوی
می خور بصوت فاخته امشب که صبحدم
ای سرو نو بر آمده این سرکشی چرا
پاداش نیک نیک و مكافات بد بد است
واصل کابلی

فیاز آزادگان

سوختن در انجمان چون شمع کار ساده نیست
آتش ما جز پای خویشن ، استاده نیست
ما چشم دیگران کی بر حقایق بنگریم
همت ما اینقدر آخر زپا افتاده نیست
عالم سر گشتنگی ما را بیا بان مرگ کرد
عمر ها شد متزل مادر قبال جاده نیست
حلقه های زندگی زنجیر گردن گشته است
اندرین محنت سرا یک حلقة بکشاده نیست
صد هنرنا داشته در ظل قدرت ، حاصل است
صد کمال داشته ، در ناتوانی ، زاده نیست
دیده ای بر جان نثاری های ماکس وانکرد
بهر ضبط ناله ما گوش کس بنهاده نیست
مشت خاکیم و نبرداریم سرازخاک راه
سجده بیچارگان را منت سجاده نیست
ذوق هستی جان نگیرد در دل وارستگان
کسب شهرت رهنمای مردم آزاده نیست
از ازل مانشه پرداز شراب وحد تیم
آب وتاب مستی ما باردوش باده نیست
شد دلیل تیربختی فکرت روشن « حکیم »
چشم مردم در قبول آفتاب آماده نیست
پوهاند دکتور عبدالحکیم « ضیایی »

آواز پا

آب گشتم وز موچ ما صدایی بر نخاست
غنچه راخون ساختیم ولا له را دل سوختیم
پشت پاخوردم اگر برخاستم بر روی گس
در هزاران کاروان بویی ژپراهن نبود
بی صدا بودست یاران ساز پیدا و شکست
راست گر پرسی نشد سروش بجای جلوه گر
آه بی پروا دهد آخر «ضیاء» خاکم بیاد
هر کجا برخاست طوفان بی بلایی بر نخاست

ضیاء قاری زاده

لهم انت معلم عبادت و معلم ملة
معلم روحه و معلم فیضه و معلم حلمه
معلم سلطنه و معلم رئاله و معلم شرطه
معلم روحه و معلم فیضه و معلم حلمه

پر تگاه

آنجا، فراز کنگره های بلند کوه
جاییکه آسمان به زمین دست میدهد
آنجا که آفتاب فرا روی قله ها

هر صبح زود بوسه تقدیس می نهاد.

شیب و فرازیخ زده شیله های آن
از دور می رسد بنظر همچو کهکشان
البرزو اردوش و بریکرانه اش
دارد ز اژدها و طلسما داستان.

کهسار سالخورده و سنگین وبا وقار
بسیار گرم و سرد جهان را شمرده ای
آینه دار راز جهان کهن در آن
هر نقش صاف و در هم سنگ فشرده ای

اوچ ستیغ کوه هم آورد با سپهر
عمق نشیب دره هم بستر زمین،
آنجاست پر تگاه مخفوف جهنمسی
در پای لشه های خطرناک و سهمگین.

مشت عظام پاو سرو ساعده و کمر
افتاده و فسرده بزر فای پر تگاه
«قربانگاه عاشق ناکام» گشته ثبت
آنجا بخون گشته بسر سخره سیاه.

عبدالحی آرین پور رستاقی

سر گشته

این کیست اینکه میرود و میکند نگاه
از زیر پرده بانگه تلغخ سوی من
میجودیدم بجلوه و میگویدم بناز
کم کرده آرزو ، تو نه ای آرزوی من
آیا هموست این خصم دلربا که باز
میخواندم بخویش و نمی آیدم به پیش؟
با خاطر پریش ،
از رنج کهنه جان مرا تازه میکند ،
با دل گرفته راه سوی آرزوی خویش
از خاطر نرفته فزون در دهای من
اما کجا است یا دو فاشیوه یی که باز ،
در گوش وی به زمزمه خوانم سرود راز ،
وز شدت نیاز ،
در هجر وی به صبح فشانم سر شک غم
وز مهروی باله سپارم شب دراز
سر گشته من ! که خاطربی یاورم به یاس
افسرده شد ، نداد وی امید واریم .

گشتم خموش زانکه درین دشت بی پناه،
 هر شام و هر پگاه،
 بیهوده ناله کردم و نشنید زاریم
 در ژر فنای حادثه ها کیست همچو من
 سر کشته و نیافته راه و گرفته دل
 با یک جهان هوس
 در مانده پابه گل
 می پیچدم به گوش نواهای پر خروش
 گای راه گم بیا!
 تاریکی است و می نهم آنسو قدم به جوش.
 این بانگها ز کیست؟
 کجا میروم؟
 چرا؟

پوهنوال محمد رحیم الهام

تذکر :

در شماره ۳-۴ سال ۱۳۵۰ این مجله در بخش اشعار، شعری تحت عنوان «شعله آشام»
 که از فرید ون تولی است سهواً بنام مرحوم دکتور میر نجم الدین انصاری چاپ
 شده است.

شایستن و باشتن

موضوع این مقاله قاعده استعمال مصادر توانستن، یاراستن، شایستن، باشتن، خواستن و دانستن است. این مصادر در مواردی که بعنوان فعل معاون یا کمکی بکار میروند، غالباً با مصدر یا مصدر مرخم می‌آینند: نمی‌توانم گفت، نتوان رفتن. امروز مشتقات این مصادر با فعل و صفتی استعمال می‌شود. مثلاً بجای نمی‌توانم خورد، می‌گوییدم خورده نمی‌توانم. گاهی می‌گوییدم نمی‌توانم بخورم. مقصود از موضوع مورد بحث، توضیح همین نکته است و اینکه برای تایید قول خود نمونه‌های از نظم فصحارا می‌آوریم. البته در نثر نیز عین قاعده جاری است:

مثال توانستن بعنوان فعل اصلی:

تسا در غم عاشقی نمایند
عاشق مشوید اگر توانید
یامکن وعده هر آنچیز که آن نتوانی
منوچهری

عاشق مشوید اگر توانید
اینست نصیحت سنایی
یا بکن آنچه شب و روز همی وعده دهی

مثال توانستن بعنوان فعل معاون:

سودا زده یسی فراراق یارم	بازیچه یسی دست روزگارم
نتوانم گفت کز غم دل	ایام چگونه می گذارم
سخن درست بگوییم نمیتوانم دید	فلکی شیروانی
من و تو سخن توانیم گفتن	که می خورند حریفان و من نظاره کنم
آنچه نتوانند زد آن دیگران برهفت رود	حافظ
صر صر هجر توای سرو بلند	من از بیدلی و تو از بید هانی
پس چرا بسته اویم همه عمر	مکی پنجشیری
یکی جان نتوان کرد سؤال	آن نوا ، از دست چپ آنماه بریکتازند
دوست نزدیک تسر از من بمنست	سنایی
نه هما ناکه همیشه ملکی تا ند کرد	کز لب لعل تو یک بوس بچند
جمال با تو نتائج شد ار بخواهد جفت	دروزکی
چگونه باشدی از پیچ من بی تانمی گفتن	آنچه او کرد زمردی به در کستان
قدرت با تو نیارد زدار بخواهد بزر	فرخی
که هست از عشق چونان که چونان راجنان دارد	که هست از عشق چونان که چونان راجنان دارد
جمال با تو نتائج شد ار بخواهد جفت	فرخی

آنکه آن زلف بخم غالیه سای توکند
منوچهری

بلبلی کرد نتاند به دل مــرده دلان

توان دور فلک بنمودن از طاس
سنایی

بدور طاس کس نتوان رسیدن

زانکه اشک عاشقانش لؤ لؤ منثور بود
سنایی

کس نثاری کرد نتوانست اندر خورداو

هر گاه این مصدر پیش از کاف واقع شود ، فعل تابع آن بصورت مضارع می آید:
این توانم که بیايم سرکویت بگدایی
سعدي

حلقه بر در نتوانم زدن از بیم رقیان

زان نتوانم کــدم بــر آرم
خاقانی

ترسم زفاق آینـه هــم

نه نیز کسی دانـد این راز نهـانـم
سنایی

با کــس نــتوانـم کــه بــگــویـم غــم عــشقــش

مشــک دــارــد نــتوــانــد کــه کــنــد پــنهــاــشــن

خــوــی ســعــدــیــســت نــصــیــحــت چــهــکــنــد گــرــنــکــنــد

ورــچــو دــفــم پــوــســت بــدــرــد قــفــا

سرــنــتوــانــم کــه بــر آــرم چــو چــنــگــک

یــا کــهــدــانــدــکــه بــر آــرد گــلــصــدــبــرــگــکــ اــزــخــاــک

کــهــتــوــانــدــ کــه دــهــدــ مــیــوــهــ الــوــانــ اــزــ چــوــبــ

توان: بمعنى طاقت و زور:

کــهــبــا زــوــشــ بــا زــوــرــ بــوــدــ وــتــوــانــ فــرــخــی

به بد روز همد استسانی نکرد

نهــانــدــکــه دورــبــلــبــســیــارــ دورــ استــ
معــرــوفــیــ بلــخــی

زــتوــ یــارــســتــنــ اــینــ کــســارــ دورــ استــ

مثال یا راستن بمعنى توانستن.

چه کند سوز غم عشق نیارست نهفت
که یاراش پیش آمدن در کجا
غضائیری

نیارست نام بزرگان شنود

فردوسی

زبیم چشم رسیدن بدان د و چشم سیاه
فرخی

وزدرد دل بلند نیارم کشیدوای
مسعود سعد

زان پیچ نفس زدن نیارم
خاقانی

سهی سرور آزاده بوستانی
بمانند با درد و رخسار زرد
نشیند برآه وی اند کمین
فردوسی

خورشید با تو کرد نیارد برابری
فرخی

با قدش سرو ندانم به چه یارا برخاست
به بد کردن بروگیتی ندارد زهره و یارا
سوزنی

که شاه خسر و ان دارد زهی زهره خمی یارا
سوزنی

اشک حافظ خرد و صبر بذریا انداخت
بدست اندرش برق وزیرش برق

چو اندر تبارش بزرگی نبود

بجان تو که نیارم تمام کرد نگاه

از رنج تن تمام نیارم نهاد پی

از هم نفسان مرا چراغی است

من از رشك قدم تو دیدن نیرام
کسی این راز پیدا نیارست کرد
نیارد شدن پیش گرد گزین

خورشید را سخی چو تو دانند مردمان

یارا :

با رخش گلن دانم بچه رونق به شگفت
کرا سلطان سلطانان بمال وجاه بنوازد

نه دارا داشت این یاراونه اسکندر این زهره

دانستن بمعنی توانستن:

جزایل چه دانم گفتن که عنصری گوید

چنین بماند شمشیر خسرو ان آثار

مسعود سعد

دریغا آن سخن هایی که دانم گفت و نتوانم

وگر گویم ازان حرفی جهانی ران و ان دارد

سنایی

با هنر تر خلق گویم کیست

وانکه با دشمنان بداند زیست

ترکشی ایلاقی

گنه آن چشم دژم دارد و آن زلف دو تاه

فرخی

آهنی را که بد گهر باشد

سعده

با چنین فرمان و چندین شغل و چندین در درسر

فرخی

کس آنرا ندانست کردن بهما

فردوسي

راد مردی و مرد دانی چیست

آنکه با دوستان بداند ساخت

او سخن گفتنداند چه گنه داند کرد

هیج صیقل نیکو نداند کرد

کس نداند گفتگو از کس بدانکی طمع کرد

همه گوهرو جامه و تاج ها

شاپستان، یا شاییدن بمعنی سزا وار بودن لایق و مناسب بودن در خور بودن دو مورد

استعمال دارد، یکی بعنوان فعل اصلی و دیگر بعنوان فعل معاون یا کمکی جاییکه

متعلق با سم باشد بمعنای اصلی و جاییکه متعلق به فعل باشد بمعنای کمکی بکار میروند.

اینکه صورتهای مختلف این دو مورد شرح میشود: به عنوان فعل اصلی در ینصورت

معنای سزا وار و لیاقت را میتوانند پنهانی صیغه های این فعل را با امثله بیان میکنند و از پاره

دیگر مثالی نداریم.

مثال شایم :

با این سرواین ریش چو پا غنده حلاج
ابو العباس مروزی

و هر دم شکرمی گوید که سوزش راهمی شایم

هم از برای بسرا و بخت نمی شایم
زمن بردار بارگرم و خسواری
ویش و رامین

که جز نبا بکاری را نشایم
و گر نه چون ترا باشد پدیداری کنم فرمان
گفتم که رکاب راز رز فرمایم
آمد آهن گرفت، هر دو پایم

نگویم که تو دوستی را نشایی
فرخی
بر و سعدی که خدمت را نشایی
سعدی

بر هفت زمین بر فلک و شاه تو شایی
منو چهری

انصاف بدده که عشق را چون شایی
مولوی

ای آنکه ملک هر گزبر تو بدل نجوید
فرخی

کی خدمت راشایم تا پیش تو آیم

که آن خورشید برگردن ز عشق او همی سوزد

مرا چو پرده در آویختی برین در گاه
اگر شایم به مهرو دوستداری

من چه مرد آکارم
اگر شایم ثرا چاکر پدیدارم یکی نیکی
در دولت شاه چون قوی شد رایم
زرگفت مرا که من ترا کی شایم

شایی :

همه دشمنی از تو دیدم ولیکن

و گر طاقت نداری جور مخدوم

چون ایزد شاید ملک هفت سماوات

ای دل تو بدین مفلسی ور سوایی

ای آنکه ملک هر گزبر تو بدل نجوید

مثال شاید:

دولت تو خود همان کند که باید
که قتل خوش همی آید ر دست و پنجه قاتل
که بوی خیر ززهد وریا نمی آید
حافظ

مشو دیگر به نزد ویس جادو
زن مو بد کجا شاید زن تشو
فخر الدین اسعد گرگانی
از و هر بدی کایدی شایدی
ابو شکور بلخی

نپاید جهان بر تو ور پایدی

شاپیم:

هم هیمه دیک را بشایم
جز آتش عشق را نشایم
سنایی

همچون جگر کباب عاشق

شاپید:

تایشگاه را بشایب
تفسیر کشف الا سرار و عده الا برار

حرمت رفیق گرید

شاپند:

مه دختر گزین از نژاد مهمان
چنان چون بشایند پیوند مین
ویس و رامین
بماند بر ا در ترا پانزده
بدیشان بود شاد تخت مهی
فردوسی

پدو گفت بر گرد گرد جهان

بخوبی سزای سه فرزند مین

یکی کم بود شاید از شانزاده

رکه شایند هر یک به شاهنشهی

شايسني:

از ترجمه تاریخ طبری: معاویه با وگفت (باسیما) تو بشوی خویشن نشایستی که نیزه صلعم بود بفرزند می چکونه شایی.

از مصادر شایستن مشتقاتی داریم از قبیل شاینده، شاییده، شایست و نشایست بمعنی روا و ناورا.

نا شایست و شایست من و تو
شايانی یعنی شایستگی و شایان بمعنى لائق و سزاوار:

چو مغزاندر سرو چون هوش در سر
بجا ولايق و شایانی ای زین
بهار

شايانیت: و آن از دو سبب تواند بود: یکی آنکه طبیعت در او اثر کند و آنرا شایانیت آن دهد که مناسب ترشود مرغذای آن عضورا: تنکسوق نامه ایلخان، بانشای رسیدالدین فضل الله.

و شایسته بمعنى لائق و محترم (در پنتو بمعنای زیبا):

عادل زمانه داری قاهر جهانستان
ای افتخار مملکت و افتخار عصر
چون سرو سهی قا مت شایسته تراز سرو
بايسته پادشاهی شایسته شهر یار

ای هر کفایتی را شایسته قائم بین
چون فرزند شایسته آمد پدید

ویس و رامین
همچنین باش وهمه ساله تمیز اشای

مشهود معد
فرخی
تو بدین از همه شایسته قیصری

شای صیغه امر:

صیغه نهی از شایستن:

در غم حج بودن اکنون از ادای حج بهست

من بگفتم این سخن گو خواه شایی خواهشای
سنایی

وشای بمعنی زیب:

امیر زیبی و شایی به تحت ملک و بتاج

همی بیاش مراین هر دورا تو زیب و شای
فرخی

شاپستانگی:

بدین شایستگی جشنی بدین باشتنگی روزی

شایگان یا شاهگان بمعنی شاه هوار سزاوار شاه، هر چیز خوب و نیکو ذخیره مال
گنج شاهانه، همچنین شایگان اصطلاح معروف عروض (۱) :

ایسات پر صنایع دو شیزه منست

بی شایگان ولیک به از شایگان
رشیدی

تا حمل بر جهلهش نشود.

انوری گوید:

گرچه بعضی شایگانست از توانی باش گو

بعنوان فعل معاون : از مصدر شایستن سه صیغه آن شاید و شایست و شاییم با مصدر

با مصدر مرخم بکار میرود از سایر صیغه ها مثالی در دست نداریم.

۱- در اصطلاح غروری قافیه شعری را گویند که در آن تحکمی باشد و آن بردو بخش است، شایگان خصی آنست
که حروف اصلی را با حروف زاید قافیه کنند تاریکتر را به تر (مرطوب) قافیه سازند یا سینه را باز مین. این نوع
پیش از یک یادویار جایز نبود. شایگان جلی و آن بردو قسم است الف بعضی حروف زاید را که میان آنها
عادتاً نتوان فرق کرد؛ مانند: مکرر گراندن آب و گلاب یا سازگار و کامگار. ب- قافیه آوردن الف و نون
مانند نیکان و دوستان را الف و نون اصلی مانند دامان و انسان: همه

همی شد نشا یم زین بوم رست
که این جای بد زادن ما نخست
اسدی

مثال شایست:

ولیکن با کسی گفتن نشا است
که در بر دوستان بستن نشا است
فخر الدین اسعد گرگانی

دل شیرویه را شرین بیا است
نخفت از چند خوابش بیا است

مثال شاید:

پس غصه روز گار باید خوردن
هم روی بدان سرخ کنی هم گردن
شمس الدین صاحب دیوان

یر غو بر شاه نشا برد بسردن
این کار که پای در میانش داری

دوش کردم همه بداد جواب
گفت پیدا بود به شب مهتاب
عنصری

هر سوالی کز آن لب سیراب
گفتش جز به شب نشا بید دید

لیکن نتوان زبان مردم بستن
سعده

شا بید پس کار خویش بنشت

سنگدل شاید که باشد سرخ پیمان کس مباد
امروز که کلمه شاید را که سوم شخصی مفرد مضارع شایستن است بمعنی ادات
احتمال شک وظن بکار می برمی ممکن است در اصل شاید بوده و بعد ها جزء دوم را
حذف کرده اند و تنها شاید را بکار برد اند، بمعنی ممکن است، احتمال دارد.

سست پیمان دلبری دارم بغايت سنگدل

مصدر بایستن یا باید بمعنی لازم بودن واجب بودن و ضرور بودن است این مصدر
و مشتقه آن بد و معنی بکار میرفته است؛ یکی بعنوان فعل اصلی در موردی که متعلق آن

اسم می بود و دیگر بعنوان فعل معاون و یا کمکی که درین مورد فعلی که تابع آن می بود به صورت های مختلف بکار میرفت. اینک صورت استعمال آن دور ایان می کنیم.

۱- بعنوان فعل اصلی :

در چنین موارد بایستن معنی لزوم و وجوب را می ساند؛ چنان نجه درین شعر فردوسی :

بر آورد مازند رانی سرود	به بربط چو بایست بسر خاست رود
همیشه برو بومش آباد باد	که ما زند ران شهر من یاد باد
بگوه اند ورن لاله و سبل است	که در بوستانش همیشه گلست
نه گرم و نه سرد و همیشه بهار	هوا خوشگوار وزمین پرنگار
گر از نده آهو براغ اندر ون	نو از نده بلبل بیاع اندر ون
همی شاد گردد ز بویش روان	گلابست گویی بجویش روان
همیشه پر از لاله بینی زمین	دی و بهمن و آذرو فرودی من
بکام از دل و جان خود شاد نیست	کسی کیان در آن بوم آباد نیست

یعنی رود را بربط چنانکه لازم بود موافق وهم آهنگ ساخت .
دل شیر و یه را شیری من ببایست و لیکن با کسی گفتمن نشایست
فخر الدین اسعد گرگانی

در این موارد لزوم امری یا وقوع فعلی را در زمان ماضی بیان می کند :
اینجا می ونق و شاهدی هست و لیک
بسی او همه هیچ نیست او بایستی
ولی چنانکه تویی در جهان کجا باشد
در موارد زیر لزوم چیزی یا وقوع فعلی را در زمان مضارع بیان میکند :
آن کس که نباید بر ما زود تر آید
تو دیر تر آیی بر ما چونکه بیایی
منو چهری

یعنی کسیکه لازم نیست زود تر می آید و تو لازم استی دیر تر می آیی .
چون آمسدده ای مرو از یزراک
ما را چو دو دیشه می ببایی
سنایی

گرفتمت که رسیدی پد آنچه می طلبی
نه دست آن ندارم، بین زودهی چه بایسی

نه دست آن ندارم، بین زودهی چه بایسی؟

ملکت را و بزرگی و شهی را در بای

از یرا در خور و در بایی ای زن

بهار

لیکن چو دل و چو دیده در بایی

گرچه ملک الغرب تویی تا ابد اما

بر تخت خراسان ملک الشرق تو شایی

از مشتقات مصدر بایستن که بمعنی اصلی بکار رفته صیغه های زیر را اذایم؛ بعضی
صیغه های دیگر یا اصلاً بکار نرفته و یا اینکه بمان رسانیده است

باایم:

تن سیمت گشته خاک پاییم
گرگانی

لیکن چو دل و چو دیده در بایی

گرفتمت که شدی آنچنان که می بایسی

چو مر چشم را رو شنایی بایی

فرخی

تو بایی در برم با چفت یادوست

پادشه محمود باد اندر جهان

نه، برگ این ندارم، هان خیره می چه باشی؟

زهمه شاهان امروز که دانی جزاز و

تو سور ذیده روشن دلانی

پید مهر بتی و سنگین یاری

دادار جهان مشفق هر کار تو بادا

کورا ابد الد هر جهان دار تو بایی

کنون این روز را می دید بایم

بد، مهر بتی و سنگدل یاری

گرفتمت که رسیدی به آنچه می طلبی

بتو تازه باد این جهان کاین جهان را

بگیتی کام راندن با تو نیکو سست

تا جهان را پادشاه باید همی

باید:

آنچه نباید دلستگی را نشاید

تن آزاد خود را بنشاند که درین

و آنجا که پیش دستی باید مظفری

معروفی بلخی

کنون بجز دل خوش هیچ در نمی باید

وین نفس حریص را شکر می باید

که خلق عالم اند رسایه عدلش بیاساید

چه باید روز شادی گرم خوردن

آنجا که پیش بینی باید موفقی

چمن خوشست و هوا دلکشست و می بیغش

دردا که طبیب صبر می فرماید

جهان را شاه فرخ پی چنین باید چنین باید

باید:

یکی مرد ویرا بباید نخست

بباید فیلسوف سخت شیوا

بباید پیچیدن این کار را

ناز را رویی بباید همچو ورد

رشت باشد روی نازیبا و ناز

باید:

کم از هشتاد زن پیشش نبایند

الحق امدادی ممال ایتمام

که گوید نیو شیده ها را درست

ابو المعانی مروزی

که باشد در سخن گفتن تو انا

ابو شکور

پذیره شدن رزم و پیکار را

لیبی

چون نداری گردد خوینی مگرد

حیف باشد چشم نا بینا و درد

سنا

نمایل روحه ره

که کمترین ندیمی را نشایند

ویس و رامین

همچون تو خلال زاده بایستد

سعده

مثالی از چهار مقاله نظامی عروضی:

«پس از نزدیکان او کسانی بایند که حل و عقد عالم و صلاح و فساد بندگان خدای
بمشورت وزیر و تدبیر ایشان بار بسته بود».

باینده صفت فاعلی از بایستن:

از و باینده تاج و تخت از و تازنده اسپ و زین
قطران

از و بالنده تیر و تیغ از و نازنده جام می

بای صیغه امر:

هر و فایی را بیاب و هر بقایی را بیای

هر نشاطی را بخواه و هر مرادی را بجوی

بایستی:

برآب نقطه شرمش مدار بایستی
چرا تهی زمی نوشگوار بایستی
حافظ

گدا اگر گهر پاک داشتی دراصل
در آفتاب نکردی فسوس جام زرش

به جای کفش و پلش دل کفیده بایستی
معروفی

همیشه گفشن پلش را کفیده بینم من

کانچه او را در زبان بایست در پیراهنست
سنایی

گرز بان بامن ندارد چرب هم نبود عجب

که در بر دوستان بستن نشایست
جسم از بهر جان همی باید
انوری

نخفت ار چند خوابش می بیایست
جام از بهر می همی بایست

نیک بایست بهر نیک و بد
روز و شب در جنگ و اندر ماجرا
سوزنی

این زن و مردی که نفس است و خرد
وین دو بایسته درین خاکی سررا

بایست چیزی لازم و واجب:

گفت یزدان تو بده بایست او
برکشا در اختیار آن دست او
بای مخفف بایست، یعنی آنچه مورد احتیاج است:

زهی تن هنروچشم نیکان را
چوروح در خور و همچون دودیده اندر بای
ملکت را و بزرگی و شهی رادر بای
فرخی

بایسته:

ندارد پدر هیچ بایسته تر
زفرزند شایسته شایسته تر

بایستنی:

بگفتند کاز ما تو داناتری
بایستنی ها توانانتری

بایستگی:

جهان را چو باران بایستگی
روان را چو دانش به شایستگی
هم چنین لفظ با یا بمعنی آنچه مورد احتیاج باشد ضرور، واجب، لازم گاهی ضمیر
را با لفظ باید بیاورند و گویند ببایدتن چنانچه درین شعر.

هر گاه که باید تماشا
شو چهره خویشن همی بین
بايا: در بایست و ضروری:

بايا تری به مصلحت عالم
از بهتری به سینه بیماران
سوژنی

مثال باید با مصدر و مصدر مرخص:

اگر فرهنگ شان من کرد بایم
کنون این روز را می دید بایم
کسی کوکنند میز بانی کسی را
کار تو باید که باشد بر نظام

گزند افزون ز اندازه نمایم
تن سیمانت گشته خاک پایم
نباید که بگریزد از مهمانی
کار های عاشقان گوزار بشاش

حیفا که درین بادیه عمر نیورود
هر لحظه وداع می باید کرد
شهید
رکاب و عنان را باید بسود
چون بی تو بوم باید زار گریست
پس فرق میان وصل و هجران تو چیست
نصیر الدین طوسی

در داکه درین زمانه غم پرورد
هر روز فراق دوستی باید دید
مرا رفت باید بدین چاره زود
چون با تو بوم در تو نیارم نگریست
چون با تو و بی تو م بهم باید زیست

بایست: ضیغه غیر شخصی است و لزوم چیزی با وقوع را در زمان گذشته بیان می کند.
نایست کردن برین سوگذر
هر گاه ضرورت اقدام به فعلی برای کسی بیان می شود فاعل آن فعل نسبت به فعل بایستن
مفهول قرار می گیرد یعنی او را لازم است که چنان کند درین مورد ضمایر مفعولی به

آخر فعل غیر شخصی افزوده می شود :

بایستم همی مرگ تو دیدن به پیری زهر هجر انت چشیدن
چرا این راه را باز شمردی چرا سازی که بایست نگردد
گاهی در مفرد مخاطب بجای ضمیر مفعولی (ت) ضمیر فاعلی (ی) می آید:
نایستی تو گفتار ش شنیدن چو بشنیدی به پیشم ناور دیدن
اما بیشتر درین مورد بجای ضمیر متصل ضمیر مرا ترا می آید و فعل بصورت غیر
شخصی بایست و در مفرد غایب اسم می آید.

مرا بود با او سر پر زجنگ

مرا رفت بایست کردم در نک

از تاریخ سیستان:

نایست کا نجافرستم
از تاریخ بیهقی :

دلیلی بایستی که ما را از این ظلمات به آب حیات بر دی گاهی صیغه بایست

سال نزدیم

شاپستان و باشپستان

(۹۳)

غیر شخصی است مرا دآنکه وقوع یا اجرای امری در زمان ماضی لازم بوده است وفاعل آن مجھول است یا گوینده در آن تجاهل میکند.

یک دملک باری در خانه ببایست نشست تا بدیدندی روی تو غزیزان و تبار

ببایستی همان مفهوم ببایست دارد با اضافه یا شرط و بعد از اگر و دیگری صرف

شرط می آید:

گر نه از بهر عدو تو ببایستی همی فخر تو از روی گیتی برگرفتی نام عار

پس کلمه ببایستی دو مورد استعمال دارد: یکی در معنی استمرار در زمان گذشته

چنانکه در شعر با لاو دیگر متضمن مفهوم شرط مانند: هر چه ببایستی بخریدی.

برای تفصیل در باره ببایست رجوع شود به کتاب در باره زبان فارسی تألیف دکتر

خانلری چاپ رنگین. ۱۳۴۰

پوهاند دکتور جاوید

: همه مبتدا

هر روز میخواست اینجا . چهار یاره زنگه بخواهد: لهجه: بخواه را میخواسته و مختف ای
تیغه کسی نیست . متنی و قیوب پنهان نیست . اینه روزه میخواسته ای روحانیتیها را روحانیه میخواسته
لیونه (زولفعه) روحانیه میخواسته ای روحانیتیها را لمسه میخواسته ای اینه میخواسته که قبلاً هنریه بخواهد
رسالت خارج ایا همیشیب را ایشان را بخواسته ای همیشیب شایان نیست حال . عی آی بخواه و دیگر همیشیب
دیگر لیکه کاری نیسته روحانیه لهجه: بخواهد: هنریه: نهجه: متنی میخواسته رسالتی: زانیه
میخواسته ای بخواهد: لب لیکه همیشیب تاییه: زانیه: میخواسته: زانیه: نهجه: متنی میخواسته رسالتی: زانیه
نهجه: همیشیب: زانیه: تاییه: زانیه: آی بخواه و شیخه: شیخه: زانیه: نهجه: رسالتی: زانیه
نهجه: همیشیب: رسالتی: زانیه: ای بخواه: رسالتی: زانیه: رسالتی: زانیه: رسالتی: زانیه
نهجه: زانیه: رسالتی: زانیه: آی بخواه: زانیه: نهجه: رسالتی: زانیه: رسالتی: زانیه: رسالتی: زانیه

تیار کرده بودند و آن را نمایند. این دلایل این است که این سلطنت را می‌توان از نظر اسلامی معرفت کرد. این دلایل این است که این سلطنت را می‌توان از نظر اسلامی معرفت کرد. این دلایل این است که این سلطنت را می‌توان از نظر اسلامی معرفت کرد. این دلایل این است که این سلطنت را می‌توان از نظر اسلامی معرفت کرد. این دلایل این است که این سلطنت را می‌توان از نظر اسلامی معرفت کرد.

نویسنده : اقتدار حسین صدیقی

ترجمه : پوهنمل حمیدالله (امین)

سلطنت افغانها در هند

مقدمه:

با فتح هند شمالی توسط ترکها در اوخر قرن دوازدهم ، تغیرات عمدی در موسسات سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی هند قرون وسطی بوقوع پیوست. تأسیس حکومت ترکها باز دیگر طبقه حاکمه نظامی را که قسمًا با استفاده از اراضی عسکری (اقطاع) تمویل میگردید، بوجود آورد. فاتحین ترک سیستم دولت خود را بشکل سیستم اداری که سالها قبل از تأسیس سلطنت ترکها در هند، در غزنی و دیگر سرزمینهای اسلامی مرعی الاجرا بود، اساس گذاشتند. سلاطین مذکور همچنین تغیرات عمدی یی را بنا بر ضروریات کشور و ایجابات عصر، در سیستم اداری خویش بوجود آوردن. بنابر آن میتوان گفت که مطالعه تکامل سیستم اداری سلطنت دهلی به نسبت اکشاف و اصلاحاتی که در تمام دوره اسلامی تاریخ هند در آن مورد بوقوع پیوسته، حائز اهمیت شایان است.

بعد از قتل سلطان شهاب الدین غوری در ۱۲۰۶، کنترول متصرفات هندی وی بدست قطب الدین ایلک که بحیث یک فرمانروای مستقل کام میراند و روابط و مناسبات خوبی با دربار غزنی نداشت؛ افتاد. قطب الدین ایلک با اتخاذ یک موقف مستقل کوشید تا با تعقیب یک سیاست سخاوتمندانه و در فضای حسن تفاهم قدرتش را در هند شمالی استحکام بخشد. بعد از مرگ وی در سال ۱۲۱۰، سلطان التمش نه تنها سیاست وی را در مورد استحکام حکومت ترکها در سلطنت دهلی تعقیب نمود؛ بلکه در مورد حفظ حیثیت مقام سلطنت نیز اقدامات لازمه بعمل آورد و برای افزایش جلال و عظمت سلطنت و به منظور جلب نظر مردم، بیشتر توجه نمود. باین ترتیب ازین وقت بعده در بار سلطان برای اعمال نمایشی شهرت یافت (۱).

هدف اساسی ازین نوع فعالیتها این بود تا سلطان را بحیث یک شخصیت بزرگ در بین امرا تبارز دهد. متعاقباً سلاطین مربوط به خانواده‌های بلبن، خلنجی و تغلق تشکیلات دولتی را بیشتر مرکزی ساختند و باین ترتیب به افسران امپراطوری تفهم شد که موقعیت و امتیازات آنها همه از طرف سلطان و بنابر اراده او بایشان داده شده است. با گرفتن الهام از عنعنات غیر اسلامی آریایی در مورد فاصله بین مقام سلطنت و مردم، سلاطین هر نوع تماس را با مردم برای خود کسرشان میدانستند و خواستار انقیاد و خدمت اشراف نسبت بمقام سلطنت بودند.

باز هم سلاطین هند به پیروی از روش شاهان خارج آشکور میکوشیدند تا عادل و دارای سلطه کامل در امور دولتی باشند. سعی بعمل می‌آمد تا عدالت در امپراطوری بر همه و بدون در نظر گرفتن موقعیت، نژاد و یا طبقه مذهبی تطبیق گردد. (۲) در حقیقت

۱- مراجعة شود به

Some aspects of religion and politics in India during the 13th century,
prof. K.A. Nizami, Aligarh, 1961, pp. 93-94

۲- تاریخ فخر الدین مبارکشاه، فخر مدبر، ص ۳۳. همچنان:

Some aspects of religion and politics in India during the 13th century
op. Cit. 111-112

همین عمل بود که باعث شهرت سلاطین در بین مردم اگرددید و باعث استحکام قدرت آنها شد. بعد از سلطان موقعت اشراف قابل یادآوری است. زیرا تمام فعالیت دستگاه دولتی به آنها تعلق میگرفت. وزرا در مرکز، مقطع‌ها یا حکمرانان در ولایات و افسران نظامی همه از جمله همین طبقه مردم انتخاب میشدند. از همین جهت هر یکی از سلاطین دهلي مجبور بود عوامل مختلف را در تنظیم سیستم اشرافی در نظر داشته باشد. سلطان جمیعتی از پیروان قابل اعتماد داشت و بپاس خدمات بزرگی که انجام میدادند وظایف حساس اداری در دستگاه سلطنت به آنها سپرده میشد. علاوه بر آن اشخاص دیگری نیز وجود داشتند که به نسبت داشتن نفوذ بر دسته‌های مشخص مردم، از منافع مقام سلطنت دفاع میکردند و بروای ایشان نیز موقعيت‌های مناسبی در زمرة اشراف ڈاده شده بود. از شواهدی که در تاریخ فخرالدین مبارکشاه برای دوره سلطنت قطب الدین اییک وجود دارد بر می‌آید که اشراف این دوره از عناصر مختلف نژادی تشکیل یافته بودند و شامل هندی‌ها، خراسانی‌ها، ترکها، سغوری‌ها و خلنجی‌ها بودند^(۱). این ترکیب اشراف بعد از وفات سلطان قطب الدین اییک^(۲) (۱۲۴۹) نیز تغییر نیافت^(۳). خلف او سلطان التمش اشراف در بار خود را از اشراف قدیمة دوره شهاب الدین غوری و قطب الدین اییک انتخاب نمود و باین ترتیب برای خنثی ساختن قدرت اشراف سابقه، طبقه اشراف را از پیروان قدیمة خود و مهاجرین خارجی که از سرزمین‌های اسلامی اشغال شده توسط مغل هابهند آمده بودند یکجا ترکیب و تنظیم نمود^(۴).

با مرگ التمش (۱۳۰ اپریل ۱۲۳۶) اشراف ترک که اکثریت و دلایل طبقه حاکم

۱- فخر مدیر، همان اثر ص. ۳۲

2- Some aspects of religion and politics in India during the 13th century, op. cit. : ناتسیونال سوسائٹی آف هندوستان، ۱۲۸، ۱۲۴.

۳- مخصوصاً در حقیقت سلاطین (۱۲۴۸-۱۲۷۴) (برای تفاصیل بزرگتر بخوانید) بودند به کارهای مهم (اداری) بُرنی، بُزنی، ۲۸

دارا بودند برای بدست آوردن موقعیت های حساس در دستگاه سلطنت بمجادله آغاز کردند (۱) آنها تمام مناصب و اراضی مهم را برای ترکها انحصار نمودند و باین ترتیب موقعیت مردمان غیر ترک را در جامعه پائین آورد. ترکها تفوق شانرا تادوره سلطنت ناصر الدین محمود یعنی هنگامیکه بلبن یکی از اشراف بزرگ در دربار اکثر آنها را از بین برداشتند (۲) بلبن که خود ترک بود ترجیح میداد موقعیت ها و مناصب مهم را به مردمان غیر ترک بطوری بسیار داد که توازن بین آنها و ترکان برقرار گردد. بانهم در زمان او کسانیکه در فامیل های نسبتاً فقیر بدنیا آمدند، از داشتن مقامات عالی محروم بودند.

بلبن افغانها را که قبلاً^۱ بحیث مردم خشن و تعلیم نیافته تلقی و تنها در خدمت نظامی استخدام میشدند بنظر نیک میدید و ایشانرا مورد اعتماد قرار میداد. قراول های نظامی (تهانه ها) اطراف دهلی و پرگنه های جلالی، kampil، patiali، Bhojpur به آنها سپرده شد. بنابران از این وقت بعده است که افغانها در سلطنت دهلی مقامی بدست آورند (۳) قدرت خلجی ها که ترکها ایشان را پایین تراز خود میدانستند به پیمانه قابل ملاحظه افزایش یافت. اشراف غیر ترک نیز با آنها در مقابل اشراف ترکی که میخواستند در زمان کیقباد ضعیف تمام مناصب عالی و حساس را برای خود انحصار نمایند یکجا شدند در نتیجه حکومت ترکها از بین رفتہ و تاج و تخت دهلی به خلجی ها انتقال یافت.

۱ - طبقات ناصری، ص ۲۱۷، باید تذکر داد که باز ماندگان التمش سعی کردند با اعتماد بر مردمان غیر ترک موازنه را بین آنها و اشراف ترک حفظ کنند، چنانچه یکمرتبه ریحان یکی از هنرمندان توسط سلطان ناصر الدین محمود بر تبه مهمن ارتقا یافت تا در مقابل ترکها و مجبور ساختن آنها به اطاعت باو کمک نماید.

2 - Studies in Medieval Indian History and Culture, prof.K.A. Nizami, (Kitab Mahal, Allahabad), 1966., pp.48-50

۳ - شواهد موجود در طبقات ناصری نشان میدهد که افغانها در اول بحیث سوراها و افسران خود در تبه نظامی ایفای وظیفه می نمودند. طبقات ناصری ص ۲۱؛ برنسی، صفحات ۵۷-۹ در مورد نظر مساعد بلبن در مقابل افغانها.

به قدرت رسیدن خلنجی‌ها باعث عروج مردمان غیر ترک شد آنها یکه در سابق حتی بعضاً تصور بدست آوردن اینگونه موقعیت‌های بزرگ را نیز نکرده بودند. ضمناً سلاطین خلنجی برخلاف اسلاف خود به سوابق فامیلی اشخاص اهمیت زیاد قایل نبودند (۱) آنها بدون در نظر گرفتن موقف فامیلی و نژادی زمینه مساعد خدمت در حکومت را برای همه فراهم نمودند، لیکن همینقدر بود که کسی که در حکومت بکاری گماشته می‌شد، باید دارای صفاتی می‌بود که برای حکومت کردن لازمی پنداشته می‌شد. باین ترتیب اشخاص میتوانستند باداشتن استعداد مناسب بزرگ را بدست بیاورند. چنان‌که سلطان جلال الدین خلنجی بزرگترین رتبه یعنی نیابت پادشاه (نایب‌ملک) را به ملک قطب الدین علوی که به قبیله سلطان تعلق نداشت، سپرد (۲) همچنان وظیفه ندیم خاص شاه به مولانا سراج الدین ساوی از اهالی Samana سپرده شد. (۳) ضمناً یکتن از اشخاصیکه مربوط بیکی از قبایل هندو، و موسم به Mandahar بود، در بدл معاش ماهانه یک لک Jital بحیث وکیل دار مقرر شد این امتیاز را وی در بدل شجاعتی بدست آورد که در یکی از جنگ‌ها بحیث مقطع Samana در مقابل شاه نشان داده بود (۴). ملک سعد الدین منطقی نیز که حیات متزوی داشت به رتبه بزرگ در دربار رسید (۵) حتی مغل‌ها که مردم از آنها تنفر داشتند و آنها را غیر مدنی و دشمن اسلام میدانستند نیز بعد از قبول اسلام در خدمت شاه و دستگاه سلطنت راه یافتد (۶).

باب وجود آمدن علاء الدین خلنجی، تشکیلات دربار و سیعتر گردید؛ زیرا توسعه

۱ - Nobility under the Khalji Sultans, Iqtidar Husain siddiqi, Islamic culture, Hyderabad, 1963 Vol.xxxxvll, No.2, pp.55-57

۲ - برنی ص ۲۰۲

۳ - ایضاً ص ۱۹۵

۴ - ایضاً ص ۱۹۶

۵ - ایضاً ص ۱۹۸

۶ - ایضاً ص ۲۱۶

امپراطوری استخدام تعداد زیاد مردم را برای پیشبرد امور نظامی و اداری ایجاد نمود. سلطان که در زمان عمومیش آنهم در هنگام فتوحات به مقابله راجاهای Deogiri و Bhilsa ازین نوع ترکیب در پیروان خود بوجه احسن استفاده نموده بود هیچگاه در مورد گماشتن آنها بوظایف اداری و نظامی سوابق فامیلی شان را در نظر نداشت. همکاران سابق وی محمود سالم (یکی از اشخاص عادی Samana) و اختیار الدین هود قاتلین سلطان جلال الدین خلجی، بادیگران در طبقه حاکمه موقعیت‌های خوبی بدست آوردند^(۱) در حقیقت عروج سیاسی آنها نتیجه تغییرات اجتماعی و سیاسی بود که با به قدرت رسیدن خلجی‌ها بوقوع پیوست^(۲).

درینورد از افغانها نیز باید ذکری بعمل آورد، زیرا در دوره سلاطین قبلی معمولاً^{*} مردمان غیر مدنی پنداشته شده و بحیث سواره نظام و مامورین خورد رتبه نظامی استخدام نمیشدند. اما درین هنگام مناصب عالیتری را در دربار بدست آورده بودند. درینورد میتوان از اختیار الدین یل افغان که در دوره علایی از درباریان و اشراف بزرگ بود نام برد که تازمان محمد بن تغلق موقعیت مناسب و ثابت اداری را دارا بود^(۳)

برادر کوچک او ملک مخ نیز در دوره خلجی‌ها موقعیتی خوبی بدست آورد. اما باید تذکر داد که تنها هندی‌ها و مردمان عادی نبودند که در خدمت شاه گماشته میشدند بلکه خارجی‌ها و بازماندگان خانواده‌های اشرافی و قدیمه ترک نیز بوظایف خوب مقرر میشدند. از مطالب فوق میتوان چنین استنباط کرد که سلاطین خلجی برخلاف حکمرانی ترکی نه تنها اشخاص منسوب به خانواده‌های اشرافی، بلکه سایر

۱- ایضاً ص ۲۵۰

2 - the Nobility under the Khalji sultans, Islamic culture, Hyderabad , op. cit.
pp. 59-60

اشخاص و طوایف را نیز اهمیت میدادند و بادین سبب بود که ایشان وارد دستگاه حکومت شدند و بوظایف بزرگ مقرر گردیدند، چنانکه در دوره آنها اهل هند نیز مناصب عالی را بدست آوردند؛ بطور مثال، ملک نایک، یکی از جنرالان هندی بیک رتبه بلندتر یعنی بحیث مقطع شق Sunam و Samana ارتقا یافت بطور یکه رتبه او به مقایسه ملک غازی (بعداً سلطان غیاث الدین تغلق) مقطع Dipalpur نیز بلندتر بود، اخیر الذکر در تحت قومندانی وی در جنگ علیه مهاجمین مغل که توسط علی بیگ و ترق رهبری میشدند، شرکت نمود (۱)

با استناد متون مربوط به Sadharna (Jodhpur) در ۱۳۱۶ سلطان علاء الدین یکی از هند را که موسم به حکمرانان مسلمان نیز در ولایات واقطاعها بوظایف مناسب مقرر میشدند.

از شواهدیکه در اعجاز خسروی تذکر داده شده بر می آید که شخصی بنام کیوچند بسال ۱۳۰۹ بحیث دیوان مقطع ایفای وظیفه مینمود (۲) بطور خلاصه میتوان گفت که از اوایل قرن ۱۴ هندوها وظایف مهمی را در بخش های نظامی و اداری سلطنت دهلی بدست آوردند.

فهرست اشخاصیکه در فامیل های نسبتاً فقیر جامعه تولد یافته و توسط برنی ارائه شده، نشان میدهد که مشخصات اشراف در زمان محمد بن تغلق تا اندازه زیادی

۱- برنی میگوید که علی بیک و ترق رهبران قبایل مغول بودند که در مناطق کوهستانی مسکن گزین بودند و با سی یا چهل هزار نفر به سرزمین امرونه رسیدند. سلطان علاء الدین، ملک نایک و اکبر بیک را با قشون مسلمان به مقابله آنها فرستاد. برنی ص ۲۰-۲۱ ۲۲۱-۲۲۰ برنی درباره دین ملک نایک چیزی نمیگوید، تنها امیر خسرو اظهار میدارد که ملک نایک یکی از اشراف هندو بود خزان بن الفتوح، ص ۱۴

Journal of Indian History, Aug, 1936, p.183

۲- مراجعه شود به

3 - Ijaz-i-Khusavi, Eng,tr., prof. Hasan Askari, Medieval India Miscellany, Aligarh, vol. 1, 1969, pp. 16-17

تغییر یافته بود. آرزوی سلطان در مورد شامل ساختن تمام قاره هند توسط فتوحات تحت یک قلمرو واحد ایجاد مینمود تا تعداد زیاد از مردم بدون در نظر گرفتن کدام اصل خاص استخدام شوند. سلطان محمد بن تغلق خارجی‌ها را تشویق نمود تا بتعداد زیاد بهند بیایند و در آنجا مسکن گزین شوند. او همچنان تعداد زیادی از مردم عادی را در خدمت دولت گماشت و باین ترتیب ضرورتی را که بنا بر توسعه امپراطوری ایجاد شده بود، رفع نمود. در بین این مردم تعداد زیاد از هند نیز باساس لست برنی که کامل هم نیست شامل بودند.

نجبه (Najba) یکی از موسیقی دانان و نیز یکی از مردمان عادی این دوره بطوری مورد نوازش قرار گرفت که به مقایسه اکثر اشراف مقام و منزلت عالیتر یافت بطوریکه گجرات، ملتان و بدایون تحت اداره وی قرار گرفت. همچنان عزیز خمار (و برادر او فیروز حجام، منکه (Mankah طباخ، مسعود خمار، لده (Ladah) با غبان و چندین تن دیگر نیز از جمله همین مردمان عادی بودند که امور اداری دفاتر عمدۀ واراضی وسیع به ایشان سپرده شده بود. سلطان همچنان رتبه شیخ بابو پسر نایک (Nayak) را باندازه بالا برد که تقریباً معادل رتبه خود سلطان بود. او اموروزارت وزارت مالیه) را به پیره (Pera) با غبان که از مردمان خیلی عادی در تمام هند و سند بود سپرد. و رتبه او را بالاتر از ملک‌ها والی‌ها و مقطع ها قرار داد. همچنان اداره سرزمین (Awadh) به Kishan Bazran Indri تفویض گردید و مقبل (Maqbil) یکی از غلامان احمد ایاز را که از نظر اخلاق ننگی برای تمام غلامان بود رتبه وزارت گجرات که رتبه خوانین بزرگ و وزرا بود، داد (۱) ابن بطوطه نیز این حقیقت را تائید مینماید که در دوره سلطان محمد بن تغلق هندوها موقعیت‌های حساس را در دست داشتند بطور مثال رتن (Ratan) به حیث حکمران ولایت سند مقرر شد و اجازه داشتن نقاره

وعلم را که از امتیازات اشخاص مقام های بسیار عالی دار امپراطوری بود به دست آورد (۱) بهمین ترتیب قلعه Gulharga تحت اداره Dhara dhar یکی از اشراف هندو قرار گرفت (۲)

باید گفت که چون سلطان فیروز شاه تغلق به سلطنت رسید، سیاست محمد بن تغلق در مورد استخدام خارجی ها و مردمان عادی ممنوع قرار گرفت. در نتیجه مساعی که سلطان در قسمت جلب اشراف هندی الاصل بعمل آورد. خارجی ها از شهر های سرحدی به مناطق مختلف چون آسیای مرکزی، سیستان، عدن، مصر وغیره که از آن آمده بودند، رانده شدند (۳) از آنجاییکه ساحه سلطنت درینوقت به نسبت سلطنت های محلی در بنگال و دکن کوچک شده بود سلطان میتوانست از استخدام خارجیان برای اجرای امور دولتی ممانعت کند. علاوه بر این قدرت مرکزی نیز ضعیف گردید واقطاع ها حداقل در عمل، میراثی قرار گرفت. سلطان فیروز شاه اجازه داد تاباز ماندگان اشراف وظایف پدران شان را در اقطاع ها و یا دفاتر آنها داشته باشند. نتیجه این امر آن بود که مقطع هاقدرت شان را در ولایات خویش استحکام بخشیدند و بعد از مرگ فیروز شاه سلطنت های مستقل را بوجود بیاورد.

زمینداران: طبقه دیگری از مردم که بعد از اشراف حائز اهمیت بودند و بر تولیدات اضافی دهقانان اتکا داشتند، عبارت از زمینداران هستند که بنام مقدم ها، کهوت ها چودری ها، رای ها، راناها ورنگه ها نیز یاد میشدند. (۴)

۱- الرحله، ابن بطوطه، ص ۸

۲- برنی ص ۵۰۱

۳- برنی ص ۵۳۸

۴- برنی، ص ۵۳۹ در مورد زمینداران یا سرکردگان ارشی که اهمیت قابل ملاحظه را در اطراف شهرها دارا بودند، عین الملك مهر و در یکی از اسناد باین موضوع که طبقه زمیندار شامل مقدم ها، چودری ها وغیره بوده اند، روشنی میاندازد.

(۱) انشاء مهرو به تصحیح پروفیسور شیخ عبدالرشید، لاہور، ۱۹۶۵، صفحات ۱۶-۱۷) شمس سراج، عفیف نیز به زمینداران در ضمن توضیح حمله اول فیروز شاه در بنگال اشاره نموده اظهار میدارد که راناها، رنگهها و زمینداران بنگال فیروز شاه را در مقابل حکمران باغی بنگال یاری کردند (عفیف، ص ۸۲)

در اوایل دوره حکومت ترکها مقطع‌ها، شهرها و قصبات بزرگ را در دست داشتند حالانکه زمین داران در اطراف شهرها دارای قدرت بودند. سلاطین اولی با همیت اعضای این طبقه پی بر دند و یک سیاست مسالمت آمیز را در مقابل آنها اتخاذ کردند. از دلیل مشابه که در یکی از مدارک به دست آمده، بر می‌آید که سلطان التمش برای حفظ برتری خود در مقابل زمینداران به عایدات ناچیز سالانه که از آنها بدست می‌آورد، اکتفا نمود. (۱) اما زمینداران در قسمت این نوع پرداخت به قدرت مرکزی آنهم بواسطه فشار قوای نظامی حساسیت داشتند و بنابران در موقعیت که قدرت مرکزی ضعیف می‌گردید از پرداخت این سهمیه، خود داری می‌کردند. چنانچه با مرگ التمش زمین داران مقتدر نه تنها از پرداخت سهمیه شان امتناع ورزیدند بلکه به تصرف والحق اراضی جدید نیز اقدام نمودند. (۲) بهر صورت این نوع مجازات‌ها هیچگاه روحیه شورش را در آنها از بین نیرد و مجادله بین زمینداران و قدرت‌های مرکزی در طول قرن ۱۳ بطور مداوم ادامه داشت اگرچه می‌گویند بلبن سر زمین‌های امرونه، Katehar (ناحیه Bereilley موجوده) میوات و Kara را از رای‌های مقتدر تصرف نمود (۳) اما به آنهم آنها در جریان دوره بعدی بفعالیتهای شورشی شان ادامه داده‌اند.

بهر صورت سلاطین چون نمیتوانستند مجادله‌دایمی بین زمینداران و دولت را تحمل کنند سعی نمودند تا آنها را در قسمت اداره نواحی اطراف شهرها برای همکاری با دولت تشویق نمایند. علاوه بر آن یکجا شدن و اجتماع زمینداران که در نتیجه موجودیت فشار نظامی صورت گرفت، زمینه را برای اختلاط کلتوری در طبقه اشرافی هندو و مسلمان فراهم ساخت. چنانچه با آغاز قرن ۱۴ کهوت‌ها، مقدم‌ها و چودری‌ها قسمت اعظم کلتور اشرافی مسلمانان را اخذ کردند. اسپهای مقبول خارجی را سوار می‌شدند، لباسهای فاخره

۱- انشاء مهرو، ص ۱۷

۲- طبقات ناصری، صفحات ۲۸۰، ۱۸۶، ۱۸۳

۳- برنی، صفحات ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۳۷

را در بر میکردند و در مجالس اشتراک مینمودند (۱) اما علاقه زمینداران به تصرف اراضی جدید و امتناع از پرداخت سهمیه شان به مرکز، سلطان علاءالدین خلجی را مجبور ساخت تا در مقابل آنها به اقدامات شدید متوجه گردد. اکثر امتیازات آنها ممنوع قرار داده شد و در نتیجه دچار غربت گردیدند (۲) بنابران آنها اقلاً^۳ تا هنگام سقوط خانواده خلجی این نوع مشکلات را تحمل نمودند.

با درک ارزش خدمت زمینداران، سلطان غیاث الدین بار دیگر امتیازات آنها را باوشان سپرد (۳) با بدست آوردن امتیازات قدیمه، زمینداران بار دیگر نفوذ شان را در اطراف شهرها حاصل کردند و در یکمدمت کم قادر شدند در مقابل قدرت مرکزی مقاومت نمایند، بطور مثال در مقابل خلف غیاث الدین یعنی سلطان محمد بن تغلق هنگامیکه عواید اراضی را در ناحیه دوآب از دیاد بخشیده شورش برخواستند. این شورش باندازه شدید بود که دستگاه اداری کاملاً^۴ تغییر محل داده و تمام منطقه بدون استفاده باقی ماند (۴) درین حالت زمینداران به رهزنی مناطق مجاور پرداخته و امنیت در مورد مسافت را از بین برداشتند.

بهتر صورت زمینداران از عناصر عمده و مهم در تشکیلات اداری هند بوده و هیچ یک از سلاطین باستانی سلطان علاءالدین خلجی ارزش خدمت آنها را از نظر دور نداشت.

تقریباً تمام سلاطین در پی آن بودند که با زمینداران روابط حسن داشته باشند زیرا این مردم در تمام هند شمالی به صورت پراگنده امرار حیات داشتند. زمینداران کوچک چون کهوت ها (Khuts)، مقدم ها و چودری ها که حقوق زمینداری بریک

۱- ایضاً ص ۲۹۱

۲- ایضاً ص ۲۹۱

۳- ایضاً ص ۴۳۰

۴- ایضاً ص ۴۷۳

و یا چندین قریه را دارامی بودند بحیث میانجی در بین دولت و دهاقین خدمت مینمودند. در حالیکه راناها، رای‌ها و رنگه‌ها که خوانین مقتدر بودند واراضی و سیعی را در اختیار داشتند، در مورد پرداخت سهمیه سالانه شان و تهیه قشون برای سلطان در هنگام ضرورت آزاد گذاشته شده بودند.

در دوره سلطان فیروزشاه تغلق، رای‌ها و راناها مجبور بودند با پیروان خویش در پایتخت زندگی نمایند. آنها به صورت منظم در دربار حضور یافته و باسایر درباریان نظر به موقف خویش در جاهای معین اخذ موقع میکردند (۱) حقوق زمینداری میراثی بود و زمینداران حقوق زمینداری شان را در صورت فروش و یا در صورت شورش علیه سلطان از دست میدادند. (۲)

عروج طبقه اشراف افغانها در دوره فرمانروایان تغلق و خانواده سید:

در دوره سلطنت سلطان محمد بن تغلق است که ما به اسمای تعداد زیاد از اشراف افغان بر میخوریم بنابران افغانها که برای مدت زیادی برای سلطنت خدمت میکردند بیش ازین از نظر دور نماندند و مقامات عالی را در حکومت احراز کردند. اشراف افغان دارای تعداد زیاد پیروان قومی بوده و بنا بران از حسن نظر شاهان برای

۱- عفیف، صفحات ۲۸۰-۲۸۱: یکی از رای‌ها چنان موقعیت عالی داشت که از طرف سلطان فیروز شاه اجازه یافت تا دوسایه بان را با خود داشته باشد.

اکثر این زمینداران بعد از وفات فیروزشاه قدرت زیاد بدست آوردند. دو تن از رای‌ها بنامهای Adhran و صابر Kampil، Mahoni، phapoond، patiali، Bhogaon، chandwar، Jalesar، Etawah را که بولايت متعلق بود بدست آوردند. یکی از آنها حتی گوالیار را نیز تصرف نمود. این وضع برای یک مدت طولانی تا زمان بھلول لودی بهمین منوال باقی ماند (تاریخ مبارکشاهی صفحه ۷۳-۱۷۲ و تاریخ محمدی اوراق ۴۱۹ الف، ۴۲۹ ب و ۴۳۰ الف).

۲- شواهد در مورد فروش حقوق زمینداری برای اوایل این دوره میسر نیست تنها ابن بطوطه برین موضوع روشنی انداخته اظهار میدارد که تعدادی از قراء برای حفظ و ترتیب مقبره سلطان مبارکشاه خلنجی خریداری شده بود.

تقویه قدرت نظامی شان استفاده کردند. تاحد یکه ملک شاه ولودی در سال ۱۳۳۴ میلادی با قتل بهزاد نایب ملتان اعلام استقلال نمود. شورش ملک شاه و بحدی جدی بود که سلطان بغرض مقابله با وی شخصاً جانب ملتان رفت.

ملک شاه ولودی بعداً با پیروان افغان خود جانب افغانستان رفت (۱).

از اشرف دیگر افغان که درین دوره شهرت یافتند میتوان از ملک خطاب افغان قاضی جلال افغان و ملک مخ افغان یاد آورشد.

ملک خطاب امور مربوط به قلعه Rapri را به عهده داشت. چون در اطراف این قلعه زمینداران مقتدر امرار حیات مینمودند، بنا بران وی همیشه مصروف بود تا آنها را تحت کنترول نگهداشد. چنانچه در یک موقع زمینداران مذکور با هم اتحاد نمودند و با استفاده از یک قشون پانزده هزار نفری قلعه را تصرف کردند. ملک خطاب از سلطان کمک خواست؛ اما سلطان باین تقاضا جواب مثبت داده نتوانست. ملک بعداً بتعدد سه صد نفر افغان، به همین تعداد غلام و چهار صد نفر دیگر راجمع آوری نمود و در یک محاربه چونین قشون زمینداران را شکست داد (۲).

بعداً سلطان در ۱۳۴۵ میلادی، هنگا میکه ملک مخ افغان شورش نمود بر وفاداری وی مشکوک گردیده وی را با امیران دیگر افغان محبوس نمود. اما بعد از مدتی دوباره آزاد شد و موقعیت اولی خود را بدست آورد (۳) با مرگ سلطان محمد بن تغلق

۱- برتری کلمه افغانستان را استعمال نموده اظهار میدارد: شاهواز بلغاک دست بداشت و توبه کرد و ملتان را ترک داد با افغانان خود در افغانستان رفت.

برتری صفحه ۴۸۲-۴۸۳ همچنان مراجعه شود به

Mahdi Husain, Rise and fall of Muhammad bin Tughluq p.180

مؤلف تاریخ محمدی میگوید که شاهو به سلسله جمال سلیمان رفت جاییکه افغانان قبیله وی زندگی داشتند. پهامت خان، تاریخ محمدی ورق ۴۱۹ ب.

۲- ابن بطوطه، ص ۱۶۲

۳- عفیف تاریخ فیروز شاهی، ببلیکا، اندیکا صفحه ۵۰ و مراجعه شود تاریخ محمدی ورق ۶۰ ب

از خواجه جهان ایا زحمایت نمود با وی یکجا به فیروز شاه پیوست. قاضی جلال افغان با پیروان افغانی در گجرات مقرر شد؛ اما بدست طرفداران شاه، شکست خورد و در جریان محار به بقتل رسید (۱) ملک مخ افغان از جمله امیران ساده بود و در ولایت دولت آباد مقرر شد (۲) و درین موقع دو هزار سوار داشت در ۱۳۴۵ میلادی با امیران دیگر یکجا به گجرات فرستاده شد تا سلطان را در مقابله با شور شیان یاری نماید وی بعداً از ترس اینکه مباد ا سلطان از تماس وی با اشرف دیگر افغان در گجرات مشکوك نشده باشد علم بغاوت را بر افراس است. اشرف دیگر نیز با او وعده همکاری دادند و او را سلطان ناصر الدین اعلام داشتند (۳) موصوف بزو دی بتعداد سی هزار سوار را جمع آوری نمود و تمام کسانی را که حاضر به همکاری نبودند از بین برد و متعاقباً تمام ولایت دولت آباد را بر کسانی که از وی حمایت نموده بودند بشکل اراضی اقطاع توزیع نمود. سلطان بعد از گرفتن این خبر از گجرات جانب دولت آباد حرکت کرد. شور شیان نیز تصمیم گرفتند با اوی مقابله نمایند. اما در محاربه خونینی که در نزدیکی دولت آباد صورت گرفت شکست خوردند و تلفات سنگینی را متحمل شدند.

سلطان ناصر الدین (ملک مخ)، حسن کنگو و دیگر شور شیان مهم فرار کردند و قلعه دولت آباد بار دیگر بتصريف سلطان درآمد. در همین وقت سلطان خبر شورش Targhi در گجرات را شنید. بنابران بدون حل مسایل این ناحیه جانب گجرات رفت تا آنکه بعد از عزیمت سلطان ازین ناحیه حسن کنگو قوای باقیمانده وی را شکست داد. (۴) سلطان ناصر الدین (ملک مخ) در خدمت حسن کنگو که قدرت زیاد را در دست داشت درآمد و از صحنه سیاست خارج شد (۵).

۱- ابن بطوطه ص ۹۲ و مراجعه شود به عروج وزوال محمد بن تغلق صفحات ۱۸۱-۱۸۲

۲- برنی ص ۵۱۴

۳- مراجعه شود به مهدی حسین، عروج وزوال محمد بن تغلق ص ۱۸۴

۴- برنی صفحه ۵۱۵ و ۵۲۰

۵- برنی ص ۵۲۰ و فرشته، جلد دوم، ص ۵۲۲

اگر چه شورش های قاضی جلال و ملک مخ بصورت وقت اشرف افغان را ز
صحنه دور نگهداشت، اما این واقعات نشان میدهد که درین هنگام افغانها موقعیت
مهمی را در دربار بدست آورده بودند. در دنی نیز تعداد زیادی از افسران شهرت
یافته بودند. (۱) رویه سلطان فیروز شاه نیز با اشرف افغان نیک بود. ملک بیر (Bir)
افغان مقطع ولایت بهار بود و بعد از وفات وی این امتیاز به پسرش داود خان انتقال
یافت (۲) امور مربوط به قلعه جدید التعمیر تغلق پور (قبلا Akhal) به محمد شاه
افغان سپرده شد تازمین داران ولایت Etawah را زیر نظر داشته باشد (۳)

بعد از وفات وی سلطان اجازه داد تا پسران وی سربالی خان (Sarbali) و محمد
خان اقطاع پدر را در تصرف داشته باشند (۴) با وجود آنکه پسر اول وی برای مدتی
محبوس نیز بود. ضمناً باید اظهار داشت که در همین هنگام ملک خطاب نیز بهیث
مقطع Rapri بکار خود ادامه میداد (۵) در عین حال خدمت افغانها در قشون اشرف
غیر افغان نیز ادامه داشت؛ بطور مثال ملک مروان مقطع ملتان یک تعداد از افغانها را
استخدام کرده بود که ملک بهرام از اجداد سلطان بهلول نیز از آن جمله بود (۶) در دوره
باز ماندگان فیروز شاه نیز اشرف افغان موقعیت های شان را در سلطنت دهلی حفظ
کردند. سربالی خان که توسط سلطان فیروز شاه محبوس شده بود، بار دیگر توسط
سلطان تغلق شاه دوم (۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ میلادی) آزاد شد (۷) اما با ضعف سلطنت

۱- ملا حظه کنید، ابن بطوطه، ص ۹۷

۲- یحیی سرهنگی، تاریخ مبارکشاهی، بیلیکا اندیکا ص ۱۲۳ و تاریخ محمدی ورق ۴۱۷ الف

۳- ایضاً ص ۴۱۲

۴- تاریخ محمدی ورق ۴۱۲ الف

۵- تاریخ مبارکشاهی ص ۱۳۵

۶- رجوع شود به فرشته، جلد اول صفحه ۱۷۳

۷- تاریخ محمدی ورق ۴۱۹ ب

موقعیت مقطع Etawah نیز متزلزل گشت. بنابر آن سربلی خان و برادران او محمود خان سلیمان خان و نظام خان این ناحیه را ترک دادند و بسال ۱۳۹۴ در خدمت محمود خان مقطع Kalpi در آمدند. در ۱۴۰۵ میلادی دولت خان لودی به حیث فوج دارناحیه میان دوآب مقرر شد (۱) حالانکه ملک اسد خان لودی به حیث مقطع Sambhal مقرر گردید (۲) همچنان حسین خان افغان از باز ماندگان ملک خطاب افغان اقطاع Rapri را در دست داشت (۳).

بهر صورت فعالیت های سیاسی افغانها در هند شمالی از دوره فرمانروایان خانواده سید در دهله آغاز یافت. زیرا قدرت آنها تا اندازه زیادی بر افغانها متنکی بود و در همین دوره بود که افغانها به قدرت خود پی برند، زیرا اکثر آنها، مخصوصاً آنها ییکه به خانواده لودی تعلق داشتند؛ اقطاع های مهم را در سلطنت دهلی بدست داشتند (۴) در بین آنها ملک شاه بهرام لودی (بعداً اسلام خان) اراضی سر هند را توسط خضر خان سید در ۱۴۱۷ میلادی بدست آورد و ۱۲ هزار سوار افغان و مغل را در تحت فرمان داشت و بعد از وی نواسه اش بهلول به حیث مقطع سر هند ادامه داد (۵).

۱- فرشته، جلد اول صفحه ۱۶۰ دولت خان لودی بعد از مرگ سلطان محمد در سال ۱۴۱۲ قدرت فوق العاده در دهله به دست آورد. مراجعه شود به مختصری از مقاله مولف

The life and time of Daulat Khan Lodi the proceedings of all India History Congress 1960

۲- تاریخ مبارکشاهی ص ۱۷۶

۳- ایضاً ص ۱۷۶

۴- تاریخ مبارکشاهی، ص، ۱۹۵-۶

۵- فرشته، جلد اول صفحه ۱۷۳، رزق الله مشتاقی، اولف واقعات مشتاقی اغلهار میدارد که بالو (بهلول) قبل از آنکه در خدمت سلطان محمود شاه سید شامل شود به تجارت اسپ در هند مشغول بود. عبدالله مولف تاریخ داوودی نیز همین مطلب را نقل میکند. اما نظام الدین آنرا رد نموده و این مطلب را که بهلول و کاکایش اسلام خان به تجارت اسپ اشتغال داشتند، اشتباہ میدانند. (طبقات اکبری جلد اول صفحه ۲۹۷) فرشته میگوید که بهرام از اجداد بهلول با اموال تجاری افغانی خود به ملتان آمده و در آنجا در دوره سلطان فیروز شاه در خدمت ملک مروان شامل شد. (فرشته جلد اول صفحه ۱۷۳)

ملک سلیمان لودی نیز موقعیت مناسبی را در ملتان دارا بود. امادر هما نجا در جنگی که به مقابله شیخ علی، یکی از مهاجمین مغل از کابل در ۱۴۱۸ میلادی انجام داد، کشته شد (۱) اقطاع وسیع Rapri هنوز هم در تصرف حسین خان افغان بود و بعداً پسر وی قطب خان در دوره سلطان مبارکشاه سید آنرا در تصرف داشت (۲) ملک الله داد خان لودی در سال ۸۳۶ هجری (۱۴۳۲ میلادی) در Tabrhinda مقرر شد، اما در همان سال توسط جسرت که وکر (Jasrat khokkar) از بین رفت (۳) و متعاقباً شق وسیع Sambhal بوی سپرده شد. در همینجا بود که با سرور الملک که سلطان مبارکشاه را در سال ۱۴۳۴ میلادی بقتل رسانده بود، بنای عداوت را گذاشت و در مدت کمی به کمک اشراف دیگر که به سلطان وفادار بودند، وی را مضمحل ساخت. سلطان محمد شاه خلف سلطان مبارکشاه باین مناسبت اشراف و فادار را به القاب و رتب عالی افتخار بخشید. اما الله داد خان از قبول هر نوع امتیاز برای شخص خود اجتناب ورزید و آنرا برای برادر کوچک خود تقاضا نمود. بنا بر آن سلطان لقب دریا خان را به برادر کوچک او اعطا نمود (۴)

در ینجا به افغانها ییکه برای چندین نسل در خدمت سلاطین بودند و در هند استقرار یافته بودند نیز باید اشاره شود. آنها کاملاً بارسوم و عادات هندی توافق یافته بودند. از آن جمله اشراف بزرگ آنها مانند مردمان غیر افغان که همین موقعیت اجتماعی را دارا بودند زندگی اشرافی داشتند و در قشون آنها مثلاً در نزد ملک خطاب، تعداد سواران غیر افغان بمقایسه افغانها بیشتر بود، باید تذکر داد آنها به سر زمین ها ییکه توسط سلطان محمد بن تغلق در هند شمالی و دکن مقرر شدند، توافق حاصل کرده بودند.

۱- تاریخ مبارکشاهی، صفحه ۲۲۳

۲- ایضاً صفحه ۲۱۴ همچنان ملیقات اکبری جلد اول صفحه ۹۸

۳- ایضاً ۲۲۶

۴- ایضاً صفحه ۲۷۲

بر علاوه سلطنت دهلي افغانها در سلطنت هاي ولايتى ويا محلی ديگر نيز استقرار یافته بودند. در گجرات افغان خان در زمان سلطان مظفر شاه (۱۴۰۳-۱۴۱۰) و سلطان احمد شاه (۱۴۱۰-۱۴۴۲) از اشرف بزرگ به شمار ميرفت (۱) وى در سلطان Nandurbar توسط يكى از باعثيان بنام مويد الدین فiroz Khan که بعداً ادعای خود رادر در مورد تاج و تخت احمد شاه نيز شدت بخشيده، شکست خورده (۲) يكى از اشرف مقتدر ديگر افغان ، سليمان افغان است که به اعظم خان شهرت داشت وى در سال ۱۴۳۱ عليه احمد شاه بغاوت نمود و هوشنيگ شاه را از مالوه برای برانداختن سلطان گجرات دعوت کرد ؛ اما در نتیجه هوشنيگ شاه شکست خورده و اعظم خان نيز اجباراً به مالوه رفت (۳) و نيز يك نگاه مختصر بتاريخ بنگال نشان ميدهد که افغانها بتعدياد زياد سال ها قبل از تاسيس امپراطوری لودي ها و حتى تا هنگاميکه سلطان بهلول لودي آنها را برای شامل شدن در قوای خويش دعوت نمود، درين ناحيه امرار حيات داشتند. هر چند نويسندگان دری در قرون وسطی اسمای اين اشرف را بيان نداشته اند. اما با آنهم تعداد ايشان در سلطنت بنگال قابل ملاحظه بود و نقش عمده را در فتوحات واداره اين ناحيه بازی کردند (۴) هم چنان سلاطين شرقی جوانپور نيز افغانها را در قشون خويش استخدام نموده بودند. چنانکه سلطان مبارکشاه شرقی تعداد زياد از افغانها، تا جيک ها و راجپوت ها را در قشون خود شامل کرده بود. همين ما آخذ نشان ميدهد، که در ين دوره اشرف افغان، مغل، تا جيک و راجپوت وجود داشتند که به احتمال قوي سوا ران در تحت اداره آنها خدمت ميکردند (۵).

۱- طبقات اکبری، جلد اول، صفحه ۹۸

۲- سكندر، ميراث سكندری، ص ۲۲

۳- ايضاً ص ۳۰

۴- رياض السلاطين، بيليك اندیکا، صفحات ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶ و فرشته، جلد دوم، ص ۲۰۱-۲

۵- فرشته، جلد دوم، ص ۳۰۵

تاسیس سلطنت لودی: دسته یی از اشراف و مردمان مقتدر خانواده لودی بطور آهسته اما با ثبات و ممتاز یک گروپ فشار قوی را در سلطنت دهلی که به سرعت تجزیه میشد بوجود آوردند. در بین آنها بهلول، خلف اسلام خان لودی به حیث مقتدر ترین آنها احراز موقعیت نمود و تعداد عساکر خود را به بیست هزار سوار بالا برد (۱) وی با داشتن قدرت عسکری که از مردمان افغان، مغل و هندی تشکیل شده بود در مقابل اداره ضعیف سلطان محمد شاه (۱۴۳۴-۴۷) بر خاست واعلام استقلال نمود.

اگرچه جنگ داخلی که بعد از کشته شدن سلطان مبارکشاہ بوجود آمد به نفع سلطان محمد شاه خاتمه یافت اما او خود را با شرایط موجود در کشور توافق داده نتوانست حیات آرامی را برای خود بر گزید و بالاخره در سال ۱۳۳۶ بعد از باز گشت از ملتان و Samana تمام علاقه و دلچسپی خود را در اداره امور سلطنت از دست داد در عین حال لنگه ها (Langah) در سرزمین ملتان مشکلاتی را بوجود آوردند، و نیز سلطان ابراهیم شرقی چندین پرگنه را در شرق بدست آورد. لیکن سلطان نه در مقابل لنگه ها و نه در مقابل سلطان شرقی به لشکر کشی اقدام نمود (۲) بهر صورت اشرف بزرگ و مقتدر که شق های وسیع را در دست داشتند با درک این حقیقت که سلطان قدرت مقابله را با پیش آمد های موجوده ندارد. متأثر گردیدند و بنا بران به استحکام مقام و وسائل و مهمات در سرزمین های مربوط آغاز کردند.

درین هنگام بود که اسلام خان لودی وفات یافت. و باسas خواهش وی، نواسه اش بهلول اقطاع مربوط او را بدست آورد (۳) قطب خان لودی پسر اسلام خان به ادعای

۱- ایضاً، جلد اول صفحه ۱۷۱ فرشته بورود قشون وی در دهلی که برای نجات سلطان محمد شاه در مقابل سلطان محمود خلجی از مالوه آمده بود اشاره نموده اظهار میدارد که «ملک بهلول با لشکر افغانان و مغل تیرانداز بودند» مراجعه شود به The First Afghan Empire, p.50

۲- بدآونی، جلد اول صفحه ۳۰۳

۳- از اطلاعات موجود چنین استنباط میشود که اسلام خان لودی بعد از ۱۴۳۶ وفات نموده است (تاریخ مبارکشاهی ص ۲۴۳)

خویش در مورد تصرف اقطاع پدر ادامه داد و از مرکز کمک خواست. سلطان وزیر خود حسام خان (Husam) را برای مقابله با بهلول اعزام نمود اما شکست خورد. متعاقباً بهلول از وفاداری خود به سلطان اطلاع داد، بشرط آنکه حسام خان کشته شود و در عوض وی حمید خان یکی از دوستان او بحیث وزیر مقرر شود سلطان به این شرط بهلول وقعي نگذشت و مطابق میل خود عمل نمود (۱).

در ۱۴۴۰ میلادی ملک زاده های میوات سلطان محمد خلجی را از مالوه برای تصرف دهلی دعوت نمودند. از آنجاییکه بهلول قبل از سلطان محمد را از وفاداری خود در بدل کشتن حسام خان اطلاع داده بود، ازوی کمک خواسته شد. در نتیجه بهلول نه تنها قشون مالوه را شکست داد؛ بلکه تفوق خود را بر اشرف دیگر دهلی نیز ثابت نمود (۲) او همچنان درین ضمن موقع یافت تا اندازه ضعف حکومت مرکزی رادرک نماید در ۱۴۴۱ بهلول موظف شد تا جسرت کهکر (Jasrath Khokkar) را که دشمن سر سخت خانواده خضرخان از خانواده سید بو د، مضمحل نماید. اما با رسیدن بهلول، جسرت با وی مصالحه نمود و اظهار داشت که وی تنها دشمن خانواده خضرخان می باشد. و در ضمن وی را تشویق نمود تا برای گرفتن تاج و تخت محمد شاه اقدام نماید (۳) از همین وقت بعد است که بهلول به دعوت افغانهای قبایلی از رووه (Roh) به تقویه قشون خود آغاز نمود (۴) درین وقت تمام اشراف در سرزمین های اطراف

۱- مراجعه شود به The First Afghan Empire, pp.48-9

۲- طبقات اکبری جلد اول صفحه ۲۸۶؛ واقعات مشتاقی ورق ۴ الف، راجع به لقب خان خانان

که بهلول بحیث مكافات در همین موقع بدست آورد.

۳- عبدالحق، تاریخ حقی، علیگر

۴- فرشته ص ۱۷۴

دھلی استقلال یافته بودند، زیرا هیچکدام آنها سلطان را در مقابل سلطان مالوہ کمک نکرد. بنا بران برای بھلول بسیار آسان بود تا بر مرکز حمله کند. وی اولتراز همه سرزمین های حصار فیروزه، Samana، Dipalpur ولاھور را به شمال منطقه شمال غربی آن تحت کنترول خود درآورد (۱) و سپس آنرا تا پانی پت توسعه داد (۲) تاریخ حمله اول ملک بھلول بر دھلی داده نشده اما چنین می نماید که این امر در اواخر دوره محمد شاه (بین ۱۴۴۶ و ۱۴۴۷) صورت گرفته باشد. زیرا اخیر الذکر، به مجرد شکست دادن بھلول در سال ۱۴۴۷ وفات نمود (۳) بعد از مرگ محمد شاه پرسش علاء الدین تاج و تخت را بدست آورد. اشرفی که در دھلی وجود داشتند و اسمای آنها ثبت نشده، او را برای مقابله با مقطع Biyana یعنی داود خان همراهی کردند. اما سلطان بنا بر یک آوازه غلط مبنی بر اینکه سلطان محمود از جوانپور برای تسخیر دھلی در حال پیشرفت میباشد ازین اقدام منصرف گردید (۴).

بزودی بعد از باز گشت وی به دھلی بھلول بار دیگر برای تسخیر قلعه Siri اقدام نمود. اما این بار نیز ناکام شد (۵) (۱۴۴۸) (۵) محاسبات نظام الدین در باره حمله دوم بھلول نشان میدهد که قطب خان افغان از Rapri عیسی خان از Kol و رای پرتاپ (Rai pratap) از Bhogaon به ادامه سلطنت در خانواده سید علاقه مند بودند و تشویش داشتند که مبادا تغییر در خاندان سلطنتی موقعیت مستحکم آنها را متزلزل سازد. آنها سلطان را در مقابل بھلول کمک نمودند و بعد از شکست اخیر الذکر توصیه نمودند تا حمید خان بقتل برسد (۶) باین ترتیب سلطان حمید خان را محبوس نموده

۱- فرشته، ص ۱۷۴ و مراجعه شود به The First Afghan Empire, p.50

۲- طبقات اکبری جلد اول ۲۹۷ و مراجعه شود به The First Afghan Empire, p.51

۳- ایضاً ص ۲۹۶

۴- تاریخ خان جهانی، جلد اول، صفحه ۱۳۶

۵- طبقات اکبری جلد اول صفحه ۱۹۶

۶- ایضاً ص ۲۹۷ و تاریخ داودی ص ۷

وبعد آ وی را در سال ۱۴۴۸ به بدآون فرستاد که در همانجا متوفن گردید (۱) امور دهلی از طرف سلطان به دو نفر از خسر بره ها یش محول گردید . آنها در غیاب سلطان با هم مشاجره نمودند و یکی از آنها بقتل رسید . برادر دیگر نیز در اثر تحریک حسام خان یکی از دوستان حمید خان کشته شد .

حمید خان نیز موفق شد تا از حبس فرار نماید و به دهلی بر گردد وی در آنجا از طرف مردم محلی استقبال شد (۲) او حریم شاهی را از دهلی بیرون کشیده و قلعه را با تمام املاک سلطنتی که با قیمانده بود تصرف نمود . حمید خان بعد آ با حسام خان در باره مدافعته دهلی از شر دشمنان مذکوره و مشوره نمود . آنها تصمیم گرفتند تا بهلول را از سر هند دعوت کنند . (۳) در هیچ یک از استناد تاریخی ورود بهلول به دهلی و دوره همکاری وی با حمید خان توضیح داده نشده است ، در وهله اول حمید خان از افغانها هراس داشت و بنا بران به بهلول اجازه نمیداد تا با تعداد زیادی از پیروان خویش به قلعه داخل شود (۴) .

بهر صورت بهلول و پیروان او موفق شدند تا شک و تردید او را بر طرف نمایند و بالاخره وی را محبوس سازند . باین ترتیب بهلول تاج و تخت را در سال ۱۴۵۱ بدست آورد . بنا بران از تحلیل شرایط که سلطان بهلول به تأسی آن تاج و تخت را بدست آورد چنین بر می آید که این موقفيت وی در نتیجه حمایت متحدا نه اشرف افغان نبوده است . لیکن بهلول موفق شد تا اشرف افغان را زیر لوای خویش متحد گرداند . وی با کمک آنها نه تنها قدرت مرکزی را استحکام بخشید؛ بلکه بالاخره رژیمی را بوجود آورد که در آن افغانها موقعیت ثابت داشتند .

۱- سلطان علاء الدین بسال ۱۴۴۸ در بدآون مسکن گزید زیرا اینجا مصون تر از دهلی بود بر علاوه شق بدآون یک ناحیه وسیع و از پرگنه هایی مشکل بود که از Bereilley Aonla (در ناحیه

Dr.K.S. Lal, Apea ceful Abdication in Medieval India, proceedings of Indian History Congress, 1957 مراجعه شود به

۲- بدآونی، جلد اول صفحه ۳۰۵

۳- واقعات مشتاقی، ورق ۴ الف و تاریخ داوودی ص ۷

۴- ایضاً ورق ۴ ب

أصول تحقیق متن فلمنی

- ۲ -

۲- تفحص و مطالعه شواهد:

۲- از آنجا که تاریخها به صورت امکان ثبت گردید، میتوان شواهد انتقال متن را که در بعضی آثار وجود دارد. مورد مطالعه قرار داد. این انتقال نظر به دو طرز عمده امکان پذیر است: یکی تحریری و دیگری شفاهی که اکثر آن در تاریخ همان یک متن به صورت متناوب می آیند.

انتقال از راه نوشته میشود به صورت غیر مستقیم و غیر شخصی بدست آمده باشد (کسی اثری را در یک کتابخانه میخواند یا یک نسخه آنرا میخرد)، یا بصورت مستقیم و شخصی یک شاهد ذی صلاحیت متن را مینویسد و به غرض معلومات و آگاهی به شخصی معین میفرستد. سلسله های انتقال منازل السایرین برای ما بعضی مثالهای انتقال نوشته شخصی را ارائه میدهد:

F و W: اخبر ناالشيخ الاديب ابوالنجم مصباح بن محمد بن احمد بن علی المکی قراءة

علیه بیلخ: اخیر نا شیخ الا سلام ناصر السنہ ابو اسماعیل عبدالله بن محمد الا نصاری الھروی فی کتابه الینا.

V (در وسط سلسله): انبأ نابه الشیخ برهان الدین ابو اسحاق ابراهیم بن احمد بن عبدالواحد البعلی الشامی مکاتبه عن محمد بن احمد بن تمام قال ...

انتقال شفاهی میتواند بطرز های مختلف صورت گیرد. شخصی که متن را انتقال میدهد، میتواند در آن مورد سهم فعال داشته باشد. مقصد از سهم فعال اینست که او املا بگوید یا متن را برای یک شخص معین یا یک دسته اشخاص بخواند. در اینصورت شخصی که متن را بدست می آرد، گوش میدهد یا مینویسد. لیکن سهم فعال میتواند به شخصی که متن را آرد یا حتی به یک شخص ثالث برگردد. یکی از این اشخاص متذکره، متن را به آواز بلند بحضور یک شاهد که دارای صلاحیت اصلاح اغلاط باشد، میخواند (قراءة) یا از حافظه میگوید. در اینصورت کسی که متن را نقل میکند، گوش میدهد.

انتقال شفاهی اکثر آ بصورت رسمی در حضور شاهد ها صورت میگیرد و اینرا سمع میگویند که عموماً در نسخه تذکرداده میشود و در اینجا اسم انتقال دهنده و نام شخصی که متن را بدست می آورد و اسمای شاهد ها، محل و تاریخ هم درج می گردد. بالاخره انتقال شفاهی بعضاً توسط یک اجازه رسمی انتقال دهنده به اخذ کننده داده میشود، و اخذ کننده به تو به خودش متن را انتقال داده میتواند.

سلسله های انتقال منازل السائرین بعضی مثالها ای این طریقه های مختلف انتقال شفاهی را ارائه می نماید.

V - ... اخیر نا ابو الفتح عبدالملک بن سهل الکرونی مشافهه .

V - قراءة جمیع هذا الكتاب علی سیدنا الفقیه الی ... الا مام العلام رضی الدین محمد ... (قراءة) .

F - اخیرنا ... ابو حفص عمر بن عبد المجید ... القرشی المیانشی .. قراءة عليه
وانا اسمع (قراءة) ملت متعبد من رباط السدرة من المسجد الحرام
سماع : ۷ ... وحضر ولدی محی الدین محمد بن کاتبه وقاریه محمد بن عمر بن محمد
بن احمد بن حزم التمیمیالتونسی... من اول باب السر من قسم الولايات وهو فی شهر التاسع
من هجره ...

اجازه : ۳^b : فقد روينا هذا الكتاب الذي هو منازل السايرين عن شیحنا ابی الوقت
الکورانی اجازة.

۳- معلوماتیکه توسط سلسله های انتقال داده شده اند، بواسطه معلوماتیکه از مهرها
و نوشته ها ییکه در اثر موجود میباشند، تکمیل می گردند. مثلاً از عنوان نسخه (۷) چنین
می نماید که خواجه عبدالله انصاری منازل السايرین را املا گفته است.

۴- بالاخره بخاطر باید داشت که در موارد مشکل و مهم از متخصصین کو迪کولوجی
استفاده جست. کو迪کولوجی (یعنی نسخ شناسی) مواد لازمه برای ترتیب یک نسخه
(کاغذ، رنگ قلم، رنگها، چوتها، میناکاری و قایه وغیره) واستعمال آنها را مطالعه
میکند. این علم در مرور پنجاه سال اخیر از رهگذر توسعه تخنیک جدید پیشتر فتهای
قابل ملاحظه یی نموده است. عملیات مختلفه فزیکی و کیمیاوی که باید راجع به
آن معلوماتی داده شود، درین علم بکار برده میشود.

عملیات فزیکی به دو دسته تقسیم میشوند. عملیات میخانکی و عملیات بصری.
عملیات میخانکی بطور عمومی عبارت اند از شست وشو، برداشتن ورقهای سرش
شده و تراش. این عملیه ها یا بالای خود نسخه اجرا میشوند و یا بالای وقایه آن.

عملیات بصری به طرق معاینه مستقیم (سکوپی) و معاینه غیر مستقیم (گرافی)
 تقسیم می گردند. علاوه از زره بین ها، آیدنه ها، فلتر ها، مخصوصاً چراغ وود (wood)
را استعمال میکنند. چراغ وود، از تشعشع اشعه ماورای بنفش جلوگیری میکند. روشنی
آن برای چشم انسان غیر مرئی است. این چراغ بعضی اشیاء را منبع نور میسازد. از جمله

اشیای مذکور پوست و کاغذ قابل تذکر است. رنگ نوشتن که در روشنای روز خیلی ضعیف باشد در حوزه روشنی مذکور که سفید آبی گون میباشد، سیاه معلوم میشود. همچنین از وسائل عکاسی نیز کار گرفته میشود. علاوه از انلارج ساده میکرو فیلم از عکسی که توسط روشنی ماورای بنفس این فلتر شده تهیه گردیده استعمال می گردد. هکذا عکسی که در روشنایی ماورای سرخ گرفته شده میباشد، نیز مورد استعمال قرار داده میشود. در این عکس متون ور سمهاییکه توسط یک حلقه نازک یا کدام ماده کدر دیگر پوشانیده باشد، بطور واضح نمایان می گردد. بر علاوه از شعاع سودیم و اکسریز نیز استفاده بعمل می آید. همه این اجرآت ایجاب عملیات خانه و متخصص را میکند.

عملیات کیمیاوی (استعمال سلفوری امونیوم یا پیرو گالول) برای روشن ساختن نوشته های غیر مرئی یا غیر واضح باید بکمال احتیاط به کار برده شود، ورنه آثار بکلی از بین میروند. درین خصوص نیز تنها متخصصین میتوانند نتیجه مطلوب را از عملیات کیمیاوی بدست آرند.

۳- مقایسه شواهد:

چون در مرحله اول، شواهد جستجو و جمع آوری شود و در مرحله دوم هر یکی از آنها بحسن صورت مطالعه گردد و سعی بعمل آید که تاریخ آنها معین شود و معلوماتیکه از آنها راجع به انتقال متن مطالبی فهمیده شود، فراهم آید، مرحله سوم شروع میشود. این مرحله خود تحقیق را تهیه میدارد و بنام مقایسه شواهد یاد می گردد.

این مرحله جدید حاوی سه جزء میباشد: انتخاب یک متن اساسی، نقل کردن این متن با نمره زدن آن وبالاخره یاد داشت کردن تفاوت هایی که بین این متن و شواهد دیگر وجود دارد.

۱- انتخاب یک متن اساسی:

متن اساسی میتواند یک نشریه مطبوع باشد یا یکی از آثار قلمی. البته انتخاب یک اثر قلمی نسبت به یک نشریه مفاد بیشتر دارد. زیرا تجربه نشان میدهد که در اثنای

مقایسه اثر قلمی به نشریه، غلطی‌های اثر به ملاحظه نمی‌رسد. ولی با لعکس و قتیکه نشریه به اثر مقایسه می‌شود، غلطی بیشتر نمایان می‌گردد.

اگر در جمله شواهد، اثری بقلم شخص مؤلف وجود داشته باشد یا نقلی بدبست باشد که در زمان مؤلف نوشته شده باشد و مخصوصاً مؤلف شخصاً آنرا کنترول کرده باشد طبعاً این متن را باید ترجیح داد.

۲- نقل کردن متن با نمره زدن آن:

همینکه متن اساسی انتخاب شد، باید طوری به ترتیب تهیه شود که مراجعات به هر یکی از کلماتش با متنهای سهولت و دقت صورت بگیرد. درین خصوص دو طریقه بکار برده می‌شود:

طریقه اول عبارت است از نمره زدن صفحات نقل متن و نمره زدن سطور هر صفحه. در ینصورت مراجعه به صفحات و سطرهای اثر خیلی سهل می‌شود مثلاً فلان کلمه به صفحه (۲۳) به سطر (۴) وجود دارد. یکانه نقص این طریقه که روشن ترین و مساعدترین میباشد اینست که جمیع مراجعات در نشریه باشد تغییر کند، زیرا کلمات نه در یک صفحه و نه در یک سطر وجود داشته میباشند.

طریقه دوم که ذریعه مستشر قین SAVYAGET و BLACHERE در کتاب کوچکشان «قواعد برای نشرات و ترجمه‌های عرب» (پاریس ۱۹۵۳) بیان شده، عبارت از این است که پرآگرافهای متن را نمره میزنند و یک حرفک در آغاز هر جمله در داخل هر پرآگراف می‌گذارند که بدینصورت مراجعات تا اندازه بی آسان می‌شود. لیکن فایده این طریقه اینست که به صفحات و سطور نیازمندی احساس نمی‌شود. همین طریقه رامن برای نشریات مختلف که به طبع رسانیده ام انتخاب کرده ام. ولی باید خاطر نشان ساخت، بعضی از متخصصین مانند پروفیسور ریتر، شدیداً مخالف این طریقه هستند.

۳- یاد داشت کردن اختلافات:

همینکه متن تهیه شد باید بطور مسلسل تمام شواهد را که در مرحله سابق جمع

آوری شده است به آن مقابله کرد. تمام اختلافات به حسن صورت در صفحه مقابل اوراق علیحده یاد داشت شود. به منظور جلوگیری از هر نوع غلطی و فراهم نمودن تسهیلات لازمه برای تبعات آتی، لازم می‌افتد مراجعت به متن اساسی، دقیقانه نشان داده شود و همچنین برای هر اختلاف آثار مربوط نشان داده شود. این معلومات ذیلاً^۳ بیان میگردد.

متن اساسی: ۴۵ ۱

الرغبة الحق با التحقيق من الرجالان الرجال طمع يحتاج الى تحقيق
والرغبة سلوك على تحقيق.

اختلافات: ۴۵ ۱

الحق $B^2 FWYPC$: الى الحق $LREb$ من الرجال وهي فوق الرجال : از قلم
اند اخته B^2 الى : تحقيق الى التحقيق F سلوك $LRB^2 FWYPC$: السلوک
على تحقيق $bYPC^2 LREB$ على التحقيق .

حتی یک یا چند نسخه ییکه بدست خود مؤلف استنساخ شده باشد، باز هم مقایسه آنها ضروری میباشد. زیرا ممکن است که مؤلف در اثنای نوشتن یا در موقع نقل کردن اثر خود مرتکب اشتباه شده باشد. با مقایسه متون، شاید یک نقل بعد تر بدست آید که نسبت به دیگر متون صحیح تر و با چیزیکه مؤلف میخواست اظهار کند، موافقتر باشد. اکثرآ دیده شده است که مؤلف مسوده اولیه اثر خویش را بعداً تغییر میدهد.

مقابلة این مسوده های مسلسل که در متون چاپی یا قلمی پیدا میتواند شد، برای مطالعه تحولات افکار مؤلف حائز اهمیت بسزا میباشد. بالاخره اگر ما یک نسخه بسیار اعلای مؤلف را بدست داشته باشیم، باز هم باید دیده شود که متن مذکور به مرور انتقال آن در دوران سالها چه شکلی را بخود گرفته است. زیرا این شکلها مسلسل اند که به ملاحظه خوانندگان رسیده است.

حتی دار آنصورت که از متن جز یک شاهد بیشتر نباشد، لازم است اصلاحات

ضروری بکمال دقت نشان داده شود. لهذا لازم است که اثر نقل کرده شود و درین باب به ترتیبی که قبلاً تذکر دادیم، یاد داشت بعمل آید. بالاخره در صورتیکه متن طویل باشد و در آن شواهد متعدد به ملاحظه رسد، یادداشت تمام اختلافات خیلی طولانی میشود. در چنین صورت باید آن حصه ها مورد تجسس قرار گیرد که پر معنی ترین اختلافات را دارا میباشد. راجع به این اختلافات مقایسه نسخی صورت میگیرد که برای ترتیب تاریخ متن بکار میرود و معلوم میگردد که کدام شواهد برای ترتیب نشریه تنقیدی بحیث اساس بکار برده شده میتواند.

ترتیب نسخه ها:

وقتیکه یک متن نمره زده با یاد داشت اختلافات فرا هم شد، به اساس اصول وقواعديکه در نزد ما وجود دارد برای نشر یک متن عمل میکنیم. باید خاطر نشان سازیم که درین خصوص تجریه ونبوغ شخصی و نیز حدس و درک شخصی را به موفقیت نائل میسازد که دیگران جز به تپتویی به آن نمی رستند و یا اینکه سهومی کنند.

تمام طریقه ترتیب نسخه ها واجرای تحقیق، برکشف اشتباهات بنا نهاده میشود. لهذا تعریف کردن اشتباه و شرح دادن آن اهمیت زیاد دارد.

وقتیکه یک متن به پایه آکمال رسید و به شخصی دیگر انتقال یافت. (خواهاین انتقال شفاها بشد یا تحریری یا مجموعه هر دو) در این انتقال به هیچ وجه از اشتباه جلوگیری شده نمی تواند. بخصوص اگر متن طویل باشد. برای حصول قناعت کافیست به اصلاح یک املا پرداخته شود یا به خواندن متنیکه از تخته سیاه نقل شده است، اقدام گردد یا مطلبی به صورت سرگوشی از یک شخص به دیگری وسیل به چندین شخص گفته شود. در مراتب فوق بدون شباهت اشتباهات و غلطیها رخ میدهد. اشتباه خواندنی است که مؤلف نتوانسته است بخواندو آنرا بنویسد. لهذا وقتیکه خواندنی از نگاه صرف و نحو صحیح یا مطابق به سبک مؤلف نباشد، بلکه مبهم یا متضاد باشد، یا وقتیکه برای مؤلف مفکوره ها و معلوماتی را ارائه بدارد که او داشته

نمی توانست، در اینصورت انسان به موجودیت اشتباه در خواندن قائل وقانع میشود.

اطمینان در عدم یا در موجودیت اشتباه کم یا بیش نظر به افکار شخص محقق تغییر میکند. یگانه چاره برای متفق نمودن یک عده اشخاص در مورد یک اشتباه وقتیکه انسان در رفع کردن شک متعدد میباشد، اینست که قاعده Havet که در ذیل ایضاً میگردد، بدون کم و کاست تطبیق کرده شود: «هیچگاه اشتباهی بدون اسباب بوجود نمی آید و باید علل این اشتباه تجسس شود، زیرا تجسس درین باب خیلی مهم میباشد و برای یک محقق امر اجتناب نا پذیر محسوب میگردد.»

لهذا باید سعی بعمل آید که طرز کار نقل کننده فهمیده شود و نیز باید در ک گردد که وی چطور اینجا و یا آنجا اشتباه کرده است.

معمولترین صورتیکه محرر دچار اشتباه میشود، اینست که محرر حرف به حرف یا کلمه به کلمه را نمی نویسد، بلکه یک قسمت متن را می خواند و سپس آنچه را که خوانده است مینویسد. در اینصورت از دو جهت اشتباه بروز میکند. خواندن غلط متن و اصلاح یا تعدیل یک حصه خوانده شده متن. در اثنای نوشتن عادتاً محرر چیزی را که می نویسد می فهمد، ایکن گاهی تنها قسمتی را می فهمد. بعضی اوقات در اثر تشتن فکر نا فهمیده مینویسد. در اینصورت ندرتاً حرف به حرف نقل میکند. معمولاً ذهن وی گیج میشود و به اندیشه های غیر ارادی دچار میگردد و عوض کلمات حقیقی که باید بنویسد هر چه بفکرش میگذرد به قید تحریر می آورد.

همچنین وقتیکه بخواهد، بجای جمله، کلمات را بنویسد، محرر کلمه را حرف به حرف تحلیل نمی کند. او کلمه را بصورت مجموعی میخواند و در اینصورت به بسیار آسانی در بین کلمات مشابه مغالطه بوجود دمی آید؛ لهذا در اشتباهیکه رخ میدهد، دو عات موجود میباشد. یکی شکل نوشته کلمه است که کلمه دیگری را به فکر محرر جای گزین میسازد. و دیگر عاملی است که از ذهن خود وی نشأت میکند. و آن انتخاب کلمه

غلط خوانده شده به نسبت کثرت استعمال و عام بودن آن میباشد و نیز خواب و خیالهای غیر ارادی که محرر را دلتنگ میسازد.

علاوه ازین اشتباهات غیر ارادی، تعدادیلاتی را که یک محرر بعرض ساده ساختن و یا شرح دادن متن اصلی، توام با مفکوره های خودش وارد می کند، باید یاد آور شد. بنابر آن ما در این قبیل یک متن، کلمات حذف یا تزیید شده یا اختلافات عمده وارد شده را خواهیم داشت که باید آنرا درک و شرح داد. البته شرح اینگونه اشتباهات نسبت به شرح اشتباهات غیر قصدی تفاوت دارد.

در صورتیکه یک متن بصورت شفاهی نقل گردد، طرز بروز اشتباهات تقریباً شبیه به طرز ظهور اشتباهات تحریری میباشد. تنها بدین تفاوت که استماع غلط بجای خواندن غلط میاید و عوامل سمعی عوض عوامل نوشتن.

چندین مثال از انواع غلطیها یکه اکثراً واقع میشود:

گاهی دو صفحه با هم چسبیده میباشد و محرر ورق می گرداند، دو صفحه را رها میکند. بعضاً یک کلمه در یک حصه با فاصله بی دو باره تکرار میشود.

وقتیکه محرر کلمه را نقل میکند و باز به اصل رجوع مینماید این بار همان کلمه رابه فاصله دورتر میبیند و از نوشته آن صرف نظر میکند، زیرا فکر میکند که این کلمه را قبل نوشته بود. درحالیکه باید کلمه دومی را می نوشت برای اینکه کلمه مذکور در محل دومی زاید نبوده است.

در مورد این اینگونه غلطی میتوان مثالهای ذیل را از کتاب منازل السایرین ذکر کرد که از آنها با لتریب «رغبت»، «الحزن» حذف شده است: ... لان الرجا طمع يحتاج الى تحقيق (والرغبة سلوك على تحقيق) والرغبة على ثلات درجات.

A²b³

و در باب الحزن (٥٣٥) :

وليت الخاصه من مقام الحزن [في شيء ولكن الدرجة الثالثة من الحزن] التحزن
E

للعارضات دون الخواطر ...

تزییدات: گاهی محرر به فکر اینکه یک تبصره با یک شرح به متن ارتباط دارد، آنرا به

نقل علاوه میکند. مثلاً^۱ تزییداتیکه از شرحهای تلمسانی و کاشانی وغیره در منازل السایرین وارد شده است.

اشتباهاتیکه از رهگذر حروف و خواندن آن بوجود می‌آید: این نوع اشتباه در حروفیکه جز تو سط نقطه فرق نمی‌شود اکثرآ به ظهور می‌رسد؛ مثلاً^۲ : التادب التأدب، الخلق: الحق، با لحرب: بالحرف، يلویه: بلونه، یوم: نوم ونظائر اینها. عوض کردن یک کلمه مشکل به متراffد آن که کثیر الا ستعمال است؛ مثلاً؛ یفشا: یبرد. اصلاح غلط متن در جاییکه محرر معنای اصل را نمی‌فهمد یا به فکرش تند جلوه میکند؛ مثلاً^۳ : مطیب العود: بطلب العود (67a) اباء الحال على العلم: بناء الحال على العلم (74b) خسنه: خشیة (40a) وحدرا من الجزاء وحدرا من الحرام (59b) ولا شاهدا للجذ: ولا شاهدأ لا حد (50b).

نوشته دو بورکوی

نگاهی به وضع اجتماعی دوره سامانی

بحث در بارهٔ وضع اجتماعی دورهٔ سامانی نیا زمیند دقت بسیار و تحقیق عمیق است. زیرا در این زمینه نویسنده‌گان سلف آنچنانکه لازم است، به تفصیل صحبت نکرده بلکه مطالب را بطور پراگنده آورده‌اند. البته علت آن اینست که اکثر مؤرخان از جههٔ رغبیتی‌که بنگارش تاریخ سیاسی داشته‌اند، بنویشتن تاریخ اجتماعی کمتر توجه کرده‌اند. اما محققان کنونی تاجایی‌که اسناد و مدارک موجود است، در ضمن بررسی وضع اجتماعی خاندانهای قدیم به وضع اجتماعی این عهد نیز تماس گرفته‌اند. بهر حال باید متذکر شد که دورهٔ سامانی از لحاظ وضع اجتماعی یکی از ادوار بسیار مهمی است که بعد از اسلام در خراسان و ماوراء النهر و نواحی دیگر بوجود آمدند.

برای مطالعه وضع اجتماعی دوره سامانی مطلب را از رسوم و راجهای آن عهد آغاز می‌کنیم. در آن عصر رسوم و راجهای باستانی رایج بود. جشن‌ها و بعضی از روزهای مخصوص

از قبیل نوروز، چشن مهر گان و سده (۱) و نظایر آن با افروختن آتش و چراغانی کردن باغها و عمارت‌های تجلیل و برپا می‌گردید. چنان‌که به روایت نرشخی در دوره منصور بن نوح به اثر افروختن آتش برای برگزاری جشن‌حریقی در شهر رخداد. البته این‌حریق غیر از آنست که بعد از مرک عبدالملک سامانی توسط یاغیان بر مسجدی که ابو جعفر عتبی (۵۳۴ ه) بنا کرده بود، صورت گرفته بود (۲).

تأثیر این جشنها و اعياد را در ادبیات دری این عهد و دوره‌های بعدی می‌توان مشاهده کرد (۳). بازی‌های مختلف از قبیل چو گان بازی، شترنج بازی و مانند اینها نیز رواج داشت این بازیها مخصوص طبقه اشراف و سواران که اعراب آنها را اساوره مینامیدند، بود. و علاوه از متون تاریخی در شعر نیز از این بازیها یاد شده است و اصطلاحات گوی و چو گان دال بروجود بازیهای مذکور در آن‌عصر می‌باشد.

در اجتماع آن روز سه طبقه عمده را می‌توان تشخیص داد: یکی طبقه بیست که شامل کد خدایان و دهقانان می‌باشد. کد خدایان که اعراب آنها را به اسم ملوك الطوایف یاد می‌کردند، شاید همان «آزادان» دوره ساسانی و یا «حران» عهد اسلامی بوده باشد (۴). این گروه در مراتب دارندگی و نفوذ از دهقانان برتر بودند و از آنان در شعر دوره سامانی بخصوص در شعر زود کی سمرقندی یاد شده است (۵) حران

۱- آثار الباقيه تأليف ابو ریحان بیرونی ترجمه زاخاوو ترجمة فارسی از اکبر دانا شرمت محبت اعياد.

۲- تاریخ بخارا، نوشی ص ۳۲

Turkistan down to the mongol invasion, by Barthold, pp. llo-lll, London, 1968

۳- رجوع شود به مقاله «جشها و اعياد آريانی باستانی و تاثير آن در ادب دری» اثر نگارنده مجله عرفان سال ۴۱-۴۰.

۴- تاریخ افغانستان تأليف پوهاند حبیبی چاپ کابل ص ۵۹۶.

۵- ر. ک. ص ۱۳۱، همین مقاله.

یا کد خدایان در نواحی مختلف پشت به پشت حکمر وایسی مورثی داشتند و با شکوه و جلال زندگی میکردند. دهقان (۱) که معرب دهگان (ده + گان پسوند اتصاف و دارندگی) است، بمعنای مالک دیه میباشد. دهقانان اشخاص ملاک و باعبدا رودر خراسان و ماوراء النهر حامل روایات قدیم و فرهنگ و داستانهای اسلاف بودند. بنابر آن مؤرخان و داستان پردازان، مانند نویسندهای خدایانه و شاهنامه‌ها، روایات و سنن واخبار گشتگان را از ایشان نقل میکردند. چنانکه در سال ۳۴۶ هجری ابو منصور محمد بن عبدالرزاق سپهسا لار خراسان که خودش هم دهقان نژاد بود، چهار نفر دانشمند پهلوی دان را از موبدان و دهقانان گرد کرد تا شاهنامه منتشر ابو منصوری بدمست تألیف سپرده شود. این چهار نفر عبارت بودند از: ماخ پسر خراسانی هزوی شاذان پسر برزین طوسی، یزدان داد پسر شاپور سیستانی و ماهوی خورشید پسر بهرام نیشاپوری (۲). از شاعران دوره سامانی دقیقی بلخی، اشعار رایسی گشتاسپنامه خود را بنقل از آنگونه روایات فراهم آورد. استفاده شاعران شاهنامه گوی در دوره غزنوی و دوره های بعد، از روایت دهقانان و بیان کیفیت استفاده از آن روایت محقق است. چنانکه فردوسی طوسی و همشهری او اسدی دو مثال بر جسته اند که در سروden شاهنامه و گر شاسپنامه علاوه و از مراجعه به آن خذ دیگر، از روایت دهقانان نیز استفاده برده اند.

خلاصه دهقانان هم در مسائل فرهنگی و هم در امور دولتی عهد سامانی دخیل بودند. آنها در روستاهای خویش، قصرهای مجلل داشتند و در آن با تجمل میزیستند (۳) این طبقه از لحاظ تادیه مالیات و جمع آوری مالیه از مردم برای حکومت، نقش

۱- دهقان در دوره های مختلف مفاهیم گوناگون داشته است. رجوع شود به دایرة المعارف اسلامی ذیل کلمه دهقان.

۲- مقدمه شاهنامه ابو منصوری؛ تاریخ افغانستان تألیف پوهاند جیبیسی چاپ کابل.

3- History of Iranian literature, by Jan Rypka p.139

عمده داشتند (۱) گاهی طبقه متنفذ املاک دیگران را تصاحب میکردند. اما حکومت مرکزی بعضاً برای جلو گیری از خرابی و تباہی وضع زراعت املاک تصاحب شده را به صاحبان اصلی شان بازمیگردانید، چنانکه هنگامیکه اسماعیل بن احمد سامانی در سال ۲۸۸ هجری بطرستان آمد، املاک اشرف طبرستان را به صاحبان قدیم آنها مسترد ساخت. گذشته از آن وی املاک زراعتی و اموال غیر منقول رعایا وضععاً را باشان باز گردانید و خود به گرفتن خراج سالیانه قناعت کرد. (۲) مقصود ما از تذکر مطالب فوق اینست که در دوران سامانیان به زراعت که پایه اساسی دولت برآن استوار بود، توجه زیاد مبذول میگردید. حتی در دوره های بعدی نیز عواید عمده مملکت از زمین بدست می آمد و رجال سیاست بدین فکر بودند که اگر وضع زراعت و دهقانی خراب گردد، نه تنها به آسایش مردم صدمه وارد میگردد؛ بلکه عواید دولتی نیز کاسته میشود (۳). در دوره های بعد از عصر سامانی اسنادی داریم که به اهمیت دهقانی اشاره کرده اند. (۴)

بار تولد برآنست که ملا کان منشأ قدرت سامانیان بودند (۵). اما ازین امر نمیتوان انکار کرد که این طبقه، گاه و بیگانه برای حکومت سامانی تکالیف و درد سرهایی ایجاد میکردند، یعنی برخی از ملا کان و متنفذین در پی آن بودند تاقدرت حکومت مرکزی را با ایجاد مخالفت‌ها و نابسامانی‌ها ضعیف سازند و به همین علت بود که امرای سامانی

۱- ترجمه دری الممالک والمالک اصطخری ص ۳۲۸

۲- مالک وزارع تألیف پروفیسور لمتن ترجمه منوچهر امیری تهران صفحه ۱۱۳؛ این اسفندیار ص ۱۹۰

۳- مالک وزارع ص ۵۱

۴- مرصاد العباد تألیف نجم الدین شیرازی چاپ تهران ص ۲۶۸؛ التوصل الى الترسيل چاپ احمد بهمنیار ص ۱۱۰-۱۱۱؛ سیاستنامه چاپ اقبال ص ۱۹؛ نصیحت الملوك تألیف غزالی چاپ جلال همایی ص ۵۵؛ کیمیای سعادت تألیف غزالی چاپ بمبنی ص ۱۲۵؛ اخلاق ناصری تألیف خواجه نصر الدین طوسی ص ۱۸۰؛ نفایس المفتون تألیف محمد بن محمد آملی چاپ سنگی تهران ج ۲ ص ۱۵۹.

۵- Tarkistan down to the mongol invasion p. 226

برخی از اشخاص منسوب به این طبقه را به وظایفی مقرر می کردند. هر تضییی راوندی در کتاب تاریخ تحول اجتماعی ایران، مالکیت دوره سامانی را بنام سیستم فیودالی خوانده است. اما پروفیسور خانم لمتن، مستشرق معرف انگلیسی در کتاب مالک وزارع خودمی نویسد: مقتضیاتی که باعث توسعه و تکامل فیودالیزم در مغرب اروپا گردید با سیستم مالکیت اعهد سامانی بکلی تفاوت دارد. پس باید توضیح شود که فیودالیزم دوره سامانی هیچگونه هم بستگی به هیچ نوعی از انواع مختلف فیودالیزم که در مغرب زمین پیدا شده بود، ندارد. نکته جالب اینست که رابطه را که در میان ارباب ور عیت وجود بود و اوصول فیودالیزم اروپای غربی بشمار می رفت، در مالکیت دوره سامانی و سیستم ملک داری و روش اقطاع خاندانهای مختلف خراسانی و ماوراءالنهر در دوره های بعدی نمی تو اندید (۱) با اینهمه پولیاک در «فیودالیته اسلامی» (۲) این مطلب را محل گفتگو میداند و اختلاف روش اقطاع را در ممالک اسلامی، باروش فیودالیزم در مغرب زمین ناشی از این میپندارد که تیول داران مسلمان در شهرها تجمع و تمرکز یافته بودند. برخلاف «فیودال» های مغرب زمین در قلاع بسر میبردند و از هم متفرق بودند. اما علت تجمع و تمرکز تیول داران ممالک اسلامی یکی این بود که وضع پول و مسکوک در ممالک اسلامی نسبت به اروپا بیشتر ترقی و تکامل یافته بود و دیگر اینکه اوضاع طبیعی کشورهای مزبور اقتضا میکرد که مطفعه ها در بلاد متجمع شوند. بطور کلی ادعای او مبنی بر تجمع و تمرکز مطفعه ها در بلاد منبعث از مدارک موجود است. اما صحبت ادعای او راجع به رد نظر «بکر» در «تحقیقات اسلامی» (ص ۲۴) مبنی بر اینکه بعد ها نظامیان با استفاده از قدرت خود در اصول و روش اقطاع اعمال نفوذ کردند، قابل تأمل است. (۳) زیرا سامانیان و غزنویان بمأمور ان خود مزد نقدی

۱- مالک وزارع ص ۱۲۱.

۲- La feodalite Islamique منتشره مجله تحقیقات اسلامی ۱۹۳۶ ج ۱ ص ۲۴۸. (بحواله مالک وزارع)

۳- مالک وزارع ص ۱۲۱.

میدادند و اقطاع نمی بخشیدند (۱) با اینهمه بموادی بر میخوریم که غلامانی که به مقامات عالی نائل می شدند، املاکی را با پول می خریدند (۲) چنانکه البتگین غلام سامانیان املاک زیادی را بتصرف داشت.

بهر حال از همبستگی حران و دهقانان با حکومت مرکزی عهد ساما نی نمیتوان چشم پوشید. آنها در روزهای مخصوص و موقع لازم در جایهای معین در دربار امیر وقت می نشستند چنانکه شعر ذیل از رود کی سمرقندی مؤید این مدعاست:

یک صف میران و بلعمی بنشسته	ترک هزار به پیش پای صف اندر
هر یکی چون ماه برد و هفتہ درخشان	در دوره ساما نی ساختمان شهر طوری بود که برای هر طبقه جای مخصوص تعیین گردیده بود. بقول سعید نفیسی هسته مرکزی را که دیوار، برج و خندق داشت و نخستین آبادی شهر از زمان های قدیم بود، «ارگ» یا کهند ژمی میگفتند. این کلمه را در زبان عربی قهند ر ضبط کرده اند. بمرور زمان گرداگرد آن آبادی بزرگ تری اعمار گردید که آنرا شارستان و بزبان عربی بعض میگفتند. آبادی دیگر یکه گرداگرد شارستان ساخته شده بود، روستا میگفتند که بعربی این کلمه را روستاق می خواندند.
در شهر های بزرگ عساکر مخصوص برای نگهداری قصرها و مراکز دیوانی موظف بودند که به آنها «حرس» میگفتند و مامورین بلدیه را «شرط» و رئیس بلد یه یا بنار وال را «صاحب الشرط» یا «والی الشرط» مینامیدند. شهر سمرقند در زمان رود کی دوازده فرسنگ دوره داشت و در آن بستانها و کشتزارها و آسیابها بود و دوازده دروازه داشت و از هر دروازه تادر واژه دیگر یک فرسنگ راه بود و بالای دیوار شهر طاقهای برای جنگ و برجهایی ساخته شده بود و در میان هر دروازه سرایی بود برای نواب و در قسمت آخرین کشتزارهای شهر، بعض واقع بود و در بعض نیز عمارت و بازارهای بود (۳).	

۱- سیاستنامه ص ۹۲

۲- مالک وزارع ص ۱۱۹

۳- محیط زندگی و احوال و آثار رود کی تألیف سعید نفیسی.

نظر مؤلفین «تاریخ ایران» (۱) درخصوص بخش‌های مختلف شهر در عهد سامانی
بانظر سعید نفیسی که در بالا نگاشته شد، اندک تفاوتی دارد.

سعید نفیسی شارستان وربض را یک چیز خوانده است. یعنی یکی را کلمه دری
و دیگری را عربی گفته است. حال آنکه مؤلفین تاریخ ایران شارستان وربض را دو
قسمت کاملاً جدا گانه شهر خوانده اند. قول آنان با آنچه که در کتب متعدد جغرافیای
تاریخی ثبت گردیده است، موافق میدارد.

بعول این مؤلفین در شارستان (مترادف کلمه عربی مدینه) که بخش قدیمی
شهر را تشکیل میداد، خانه‌های دهقانان و اعيان اعمار شده بود. درین زمان مرکز
زندگی اقتصادی شهر، به ربع یعنی سرمه تجارتی و صنعتی یا شهر جدید منتقل
گردید. وقتیکه شارستان از رونق افتاد وربض رو به آبادانی گذاشت و محل تجمع
مردم شد، سازمان اجتماعی و اقتصادی و نقشه‌های این عهد نیز تغییر کرد. هنرمندان
پیشوران و تجار در شهرهای مختلف بود و باش داشتند. بزرگترین شهرهای این عهد
که از بلا دار و پا در قرون وسطی پر جمعیت تر و مهمتر بودند، در میسر کار وانها و راه
های تجارتی بحری که کشور ساحل مدیترانه و قفقاز و اروپای شرقی را با آسیای میانه
و عربستان و هندوستان و چین مربوط می‌ساختند؛ قرار داشتند (۲).

بطور عموم شهر و بازار و یا مخصوصاً چندین رسته بازار مرکز زندگی اجتماعی
می‌بود. نقطه تقاطع بازارهای اصلی مرکز بازارها را تشکیل میداد. معاملات خرید
وفروش در نزدیک و اطراف چهار سو درا بنیه مخصوص بنام کاروانسرای صورت
می‌پذیرفت. تجار یکیکه از سایر بلاد می‌آمدند درین کاروانسرای‌ها اقامت می‌گزیدند
و اموال خویش را در همین محل می‌گذاشتند.

۱- تاریخ ایران تألیف جمعی از نویسندهای اتحاد شوروی ترجمه کریم کشاورز ج ۱ ص ۲۰۷

۲- ایضاً ج ۱ ص ۲۷۷

مصنوعات پیشوران محلی، با پول نقد بفروش میرسید و خرده فروشی مصنوعات در کارگاهای که در بین دکه فروش بود، صورت میگرفت. تمام استادان یک پیشه در کوچه واحد زندگی میکردند و دکانهای شان نیز در همان کوچه بود (۱) از مطالب فوق چنین استنباط میگردد که بعض جای بودو باش طبقه متوسط جامعه عهد سامانی بود.

طبقه سوم عصر سامانیان را بر دگان تشکیل میداد و در حقیقت درین دوره برداری از رسوم معمول بشمار میرفت و غلام و کنیز از امتعه بزرگ تجارتی میبود. بقول مؤلفین عربی در قرون دوم و سوم هجری در هر شهر بزرگ، بازار برده فروشان وجود داشت بازارهای برده فروشان در شهرهای بلخ (۲) و نیشاپور و ری وغیره موجود بود. درین بازارها خرید هر نوع برده ممکن بود. از کارگر ساده گرفته تا صنعت کارما هر غلامان جنگی و موسیقی دان و مطریان و رقصهای آواز خوانان. بر دگان را از کشورهای اروپای شرقی و دشتهای ترک نشین و هندوستان وبخصوص از گرانه غربی افریقا وارد میکردند. عده کثیر برده در املاک، مخصوصاً آبیاری مصنوعی و دیگر کارها مشغول بودند. در این زمان یک نوع خاص تجارت برده همانا خرید و فروش غلامان ترک بود که برای خدمات پیاده نظام و سواره نظام صورت میگرفت (۳) این غلامان بترتیب مخصوص تربیت میشدند. یعنی وقیکه یک غلام را میخریدند او را یک سال پیاده خدمت میفرمودند و اجازه نمیداند تا یک سال برآسپ سوار شود. او را لباس مخصوص در بر میکردند. بعد از یک سال به رتبه غلام باشی (وثاق باشی) میرسید. و در این وقت او را اجازه میدادند که از یک اسپ کم قیمت بالجام و افزار مخصوص استفاده کند. پس از یک سال دیگر او را قرار جوری (شمشیر) میدادند

۱- ایضاً.

۲- چهارمقاله تألیف نظامی عروضی سرقتی به اهتمام قزوینی چاپ مطبوعه ایرانشهر بر لین سال ۱۹۲۷.

۳- تاریخ ایران تألیف جمعی از نویسندهای اتحاد شوروی ترجمه کریم کشاورز ج ۱ ص ۱۰۶

تا اینکه بعد از طی هشت یانه سال با گذشتاندن شرایط مختلف به رتبه حاجبی میرسید و بعد از سی و پنج سال آنهم با ابراز لیاقت و صداقت دریکی از محلات بحیث امیر مقرر میشد. چنانکه الپتگین پس از سی و پنج سال به این منصب رسید (۱) در دربار پادشاهان سامانی و در قصرهای امرا و دهقانان و حتی شاعران، غلامان و کنیزکان زیبا مخصوصاً جنس ترکی وجود داشتند (۲) چگونگی معاشقه و مغازله با آنها در ادبیات دوره‌های مختلف انعکاس یافت. از وقتیکه شعر ابراثر کثرت صلات شاهان و امیران و وزیران صاحب نعمت فروان شدند و کنیزکان و غلامان در منازل ایشان داخل گردیدند؛ معاشقات شاعران بایشان فزونی گرفت. منتهی چون معامله امر او شعرابا آنان معمولاً معامله مالک و مملوک بود و عشق شاعران با سوز و گداز همراه نبود، در سخنان آنان گیرندگی اشعار عاشقانه روز گار بعد که معمولاً غزل بوده است، دیده نمی‌شود. و بیشتر تغزلات در ذکر معشوقگان است و در اشعار گویندگان قدیم دری این وضع روشن و واضح است. بهمین سبب در اشعار قرن چهارم و پنجم (۳) و حتی بعد از آن (۴) ترک بمعنی معشوق و شاهد بکار رفته است. یکی از نتایج ورود غلامان ترک در جامعه دری زبان ورود لغات ترکی در زبان دری است. این وضع باروی کار آمدن سلجوقیان که ترک نژاد بودند

۱- سیاستنامه چاپ قزوینی ص ۱۰۸-۱۲۸.

۲- خرو بر تخت پیشگاه نشته
شاه ملوك جهان امير خرا سان
ترک هزار به پاي پيش صف اندر
هر يك بر برباك مورد نهاده
لبش مى سرخ وزلف و جعدش ريحان
رو دكى۳- بگه رفتن کان ترک من اندر زرين شد
دل من زان زين آتشکده بروzin شد
از همه ترکان چون ترک من امروز کجاست
فرخی سیستانی۴- اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل عارا
بحال هندویش یخشم سمرقند و بخرا را را
حافظا

و خاندانهای دیگر ترکی و مغولی شدت بیشتر پیدا کرد.

در عهد سامانی وضع مذاهب و فعالیت گروههای مذهبی بدین ترتیب بود که درین دوره مذهب اهل سنت و جماعت عمومیت داشت و مذهب اسماعیلیه، و روش فرقه‌های معتزلی و اشعری نیز در خراسان و ماوراء النهر رایج بود^(۱) (راجع به موجو دیت پیروان ادیان غیر اسلامی یعنی دین زرده‌شی، بودایی، یهودی و عیسوی در این عصر معلوماتی نیز در دست هست. لیکن تعداد آنها خیلی کم بود و در نواحی معینی بود و باش داشتند. نویسنده‌گان بزرگ چون مقدسی^(۲) اصطخری^(۳) ابن حوقل^(۴) ابن مسکویه^(۵) ابن اثیر^(۶) مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان^(۷) وغیره از وجود ادیان مذکور و معابد آنها خبر داده اند. بطور عموم از خلال نوشته‌های آنان چنین بر می‌آید که در سیستان، مرو، بادغیس، غور، بامیان، فاریاب، بلخ و غزنی و ماوراء النهر و نظایر آن پیروان ادیان مذکور امرار حیات داشتند.

در باب تمایل بعضی اشخاص به آین زرده‌شی در این عهد علاوه از برخی از منابع متذکره از شعر آن دوره نیز معلومات بدست می‌آید. چنانکه در شعر دقیقی بلخی که بقول بعضی از نویسنده‌گان (به استناد شروعی) بر آن کیش گرایش داشتند^(۸) همین مطلب را می‌توان یافت:

- ۱- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف دکتر صفا ص ۱۳۸-۱۵۱.
- ۲- احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم ص ۴۳۹-۴۴۱.
- ۳- المسالک والمسالک ص ۱۱۹-۱۳۹.
- ۴- صورت الارض ص ۴۴.
- ۵- تجارب الامم ج ۱ ص ۲۹۹-۳۰۰.
- ۶- کامل التواریخ حوادث سال ۰۳۶۹.
- ۷- تاریخ سیستان ص ۲۹۹ و ۳۶۹.
- ۸- بعضی از نویسنده‌گان گرایش دقیقی را به آن کیش رد کرده اند. و این امر نظر به یک سلسله دلایل معقول می‌باشد درین مورد رجوع شود به مقاله «دقیقی پیشو افندی» ترجمه نگارنده مجله ادب شماره ۳-۴ سال ۱۳۴۸ ص ۱۲۹.

دقيقی چار خصلت بر گزیده است
بگیتی از همه خوبی وزشتی
لب یاقوت رنگ و ناله چنگ
می خون رنگ و کیش زرد هشتی
آنچه از قول نظام الملک مستفاد می شود اینست که درین وقت روش مزد کی نیز
طرفدارانی داشت (۱).

در قلمرو دودمان سامانی، مذهب حنفی بیشتر شیوع داشت. به اساس گفته مؤلف
کتاب پورسینا چهار خمس از مردم حنفی بودند (۲) در خراسان کرامیان یعنی پیروان
ابو عبدالله محمد بن کرام سیستانی (متوفی ۵۲۵۵). عمومیت داشتند (۳). در
ماواراء النهر مادر دیدیان یعنی پیروان ابو منصور محمد بن محمد بن محمود حنفی مادر دیدی
سمرقندی (متوفی ۵۳۳۳). روز بروز قوت میگرفتند.

درین دوره مذهب اسماعیلی نیز پیروانی داشت. نظام الملک. (۴) و خواجه
رشید الدین فضل الله (۵) از نویسندهای قدیم نوشه اند که این مذهب در نقاط
مختلف خراسان و ماواراء النهر پیروانی داشت. درین دوره دعا و مبلغین فرقه اسماعیلیه
در ری و خراسان و ماواراء النهر به فعالیت آغاز کرده بودند. تبلیغ کنندگان در جلب
مردم موقیت بزرگی بدست آوردند و در همین ایام حسین بن علی
مرو روایت اجمع اسماعیلیان پیوست و در اندک زمانی دامنه قیام او تاهرات و نیشاپور
گستره شد و مردمانی که بنام اسماعیلیان متشكل شده بودند به نهضت او پیوستند. بالاخره
حسین بن علی مرو روایت در ضمن اینگونه فعالیت ها توسط احمد بن سهل اسیر
گردید و در زندان امیر نصر سامانی فوت کرد. (۶) بعد از وی محمد نخشبی به

۱- سیاستنامه چاپ قزوینی ص ۲۳۰-۲۳۱.

۲- پورسینا ص ۱۹.

۳- The early Islamic history of Gur by C.E. Bcsworth, Centeral Asiatic Jaurnal,
vol. VI, pp. 122-129

۴- سیاستنامه ص ۲۲۲-۲۲۸.

۵- جامع التواریخ قسمت اسماعیلیان و باطیلیان چاپ تهران ص ۱۲-۱۳.

۶- تاریخ تحول اجتماعی ایران تأثیف مرتضی راوندی ج ۲ ص ۱۲۲.

قیادت اسماعیلیان برخاست (۱) و حتی شخص نصر دوم بن احمد پادشاه سامانی (۲۰۲-۵۳۳). (۲) به اسماعیلیان خوش بین شد. از تحقیقات اخیر چنین استنباط میگردد که بعضی از وزرای نصر بن احمد از قبیل ابوالفضل بلعمی، ابو عبدالله محمد جیهانی و ابوطیب مصعبی و از امرای قشون او ابوعلی سیمجرور بدین مذهب متمایل بودند (۳) بعضی از اینها در قسمت نوشن کتاب راجع به این مذهب توجه خاصی مبذول میداشتند. چنانکه یاقوت حموی در کلمه بست در شرح حال ابوحاتم بن محمد بن معبد بستی معروف به ابوحاتم سجستانی فقیه نامی قرن چهارم هجری (متوفی ۵۳۵). مینویسد که وی کتابی در باره قرمطیان برای ابوطیب مصعبی نوشت (۴) بقول سعید نفیسی گوینده نامی آن عصر یعنی ابوعبد الله محمد رودکی و از دا نشمندان بزرگ آندوره یعنی ابن سینای بلخی نیز به مذهب اسماعیلیه متمایل بودند (۵) اسماعیلیان به علوم و ادبیات توجه زیاد داشتند و بهمین سبب است که علم و ادبیات چه در دوره سامانی و چه در دوره های بعدی در اثر توجه آنان به اکشاف مواجه شده است (۶).

نوح دوم جانشین نصر که از سال ۳۳۲ تا سال ۳۴۳ حکومت کرد، با اسماعیلیان از در مخالفت پیش آمد و آنانرا مورد شکنجه و آزار قرار داد و نهضت شانرا در خراسان و ماوراء النهر خنثی نمود (۷) و محمد نخشبی را بدارآ ویخت. (۸) مباحثات پیروان مذاهب وادیان فوق در زمان آل سامان در خراسان و ماوراء النهر جریان داشت. اگر اقدامات نوح بن نصر سامانی را برای سرکوبی اسماعیلیان استثناء قرار دهیم میتوان گفت که در آن عهد پیروان مذاهب وادیان مذکور برای پخش عقاید و تعالیم خویش آزادانه

- ۱- تاریخ ایران تألیف جمعی از نویسنده‌گان شوروی ترجمه کریم کشاورز تهران ج ۱ ص ۲۴۸.
- ۲- جامع التواریخ قسمت اسماعیلیان و باطنیان چاپ تهران ص ۱۲-۱۳؛ میاستنامه ص ۲۲۲-۲۲۸.
- ۳- احوال و اشمار رودکی تألیف سعید نفیسی ص ۳۱۲-۳۲۳؛ پورسینا تألیف سعید نفیسی ص ۱۰۱.
- ۴- معجم البلدان چاپ مصر ج ۲ ص ۱۷۷.
- ۵- پورسینا، سعید نفیسی ص ۱۰۱.
- ۶- دایرة المعارف اسلامی ذیل لفت اسماعیلی.
- ۷- تاریخ ایران تألیف جمعی از نویسنده‌گان شوروی ترجمه کریم کشاورز ج ۱ ص ۲۸۴.
- ۸- تاریخ تحول اجتماعی ایران تألیف مرتضی راوندی ج ۲ ص ۱۲۲.

فعالیت میکردند ژوکوفسکی در کتاب «چنگ در تصوف» که مجموعه‌یی از مقالات بوده رساله‌یی را یافته است که در باره آزادی افکار و عقاید در عصر سامانی اشاراتی دارد. به نظر او این رساله ممکن است در دوران سلطنت نصر بن احمد سامانی نوشته شده باشد (۱).

در پهلوی مسائل فوق الذکر لازم است از چگونگی وضع زندگی مردم آنروزگار نیز صحبت کنیم. میدانیم که در عصر سامانیان فلاحت و صنعت رونق خوبی داشت. از دیاد قوه‌های استحصالی منجر به فور نعمت در خراسان و ماوراءالنهر شد.

شهرهای بزرگ مانند بلخ و بخارا و سمرقند و مرو و نیشاپور وغیره بسبب آبادانی و بهبود وضع زندگی، یک مرکزیت قوی را برای جلب علماء و گویندگان تشکیل داد. این آبادانی و فور نعمت در شعر گویندگان این عهد انعکاس کرد و در باره شهرهای مهم اشعار نغز انشاد گردید، مثلاً شعر عربی بن محمد بستی در وصف سمرقند شعر ابوعلی السجی در باره مرو و شعر ابوالحسن بن عیسی الکرخی در باره نیشاپور خیلی مشهور است (۲) رودکی در قطعه‌یی از شهر بخارا بدین سان یاد می‌کند.

امروز بهرحالی بغداد بخارا سمت
کجا میر خراسانست پیروزی آنجاست
ساقی تو بده باده ومطرب تو بزن رود
تمامی خورم امروز که وقت طرب ماست

نر شخصی راجع به آبادانی پایتحت سامانیان و گرد و بو احی آن معلومات مفید میدهد (۳) این موضوع را ناگفته نباید گذاشت که وضع تعلیم و مدارس نیز در آن دوره رونق تمام داشت و در بسیاری از شهرهای خراسان و ماوراءالنهر مکاتب و مدارس موجود بود و زبان و ادب و حدیث و فقه و فلسفه و سایر علوم در آنها تدریس می‌گردید (۴).

پو هنمل عبدالقیوم قویم

۱- ابو عبد الله رودکی تأليف عبد الغنی میرزايف چاپ تاجکستان ص ۵۶.

۲- ابو عبد الله رودکی تأليف عبد الغنی میرزايف چاپ تاجکستان.

۳- تاریخ بخارا ص ۶۷-۶۹.

۴- تاریخ سیستان صفحه ۸۹؛ دایرهالمعارف اسلامی ج ۳ ص ۱۰۰.

این مقاله را در اینجا معرفی نموده ام، بخط نامه تسانیه لاریانه ملکه نویسنده و مترجم
رئیس کتابخانه ملکه نویسنده و مترجم و محقق از این مقاله است. این مقاله در مجموع
دو هزار و هشتاد و سه صفحه دارد. در این مقاله مذکور شده است که این مقاله در
آن سال در مجله علمی ایرانی به عنوان مقاله مقاله مقاله مقاله مقاله مقاله مقاله مقاله
دانشگاه آزاد اسلامی تهران منتشر شده است. این مقاله در مجموع دو هزار و هشتاد
و سه صفحه دارد. در این مقاله مذکور شده است که این مقاله در مجموع دو هزار و هشتاد
و سه صفحه دارد. در این مقاله مذکور شده است که این مقاله در مجموع دو هزار و هشتاد
و سه صفحه دارد.

بیلیو گرافی چیست

تصویرت عمومی بیلیو گرافی علم تشریح کتاب است، واژ بیلیو لوجی، تشریح
شكل ظاهری کتاب (چاپ - صحافی - فروش - ترتیب کتب در کتابخانه ها وغیره)
و علم کتابداری فرق فاحش ندارد. تصویرت خصوصی بیلیو گرافی دارای تعریفهای
گوناگون میباشد و مفهومهای خاصتری را افاده میکند. مثلاً^۱ اگر منظور از بیلیو گرافی
مطالعه تشریح وارزیابی کتاب و یا صنعت تشریح و توضیح درست کتاب باشد، مفهوم
کتابشناسی و اگر تهیه لست کتب - نفسه ها، چارتها، مواد سمعی و بصری وغیره باشد
مفهوم فهرست ما آخذ را افاده میکند.

بمفهوم کتابشناسی :

بیلیو گرافی بمفهوم کتابشناسی، سنجش، ارزیابی و قضاوت درست در باره کتب
را می رساند. اصطلاح کریتیک (Critic) که از ادبیات غرب نشأت گرده، نیز
معنی قضاوت و داوری را میدهد. اگر چه ممکن است یک ادب نکته سنج یا یک
نویسنده با بصیرت و یا یک هنرمند ماهر بتواند در رشته اختصاصی خود قضاوت

وداوری بنماید، ولی نا ممکن است همه کتب و آثار ثبت شده را ارزیابی کند. زیرا ارزیابی و قضاوت درباره همه آثار، هنر جدا گانه بوده و این امر برای یک کتابشناس در اثر توجه با ساسات و پرنسیپهای آن دست میدهد. یعنی کتابشناس سریع خوان و دراک دارای قضاوت درست و صحیح بوده واستعداد موجز ساختن اثر را بوجه احسن دارامیاشد. کتابشناس سریع خوان بوقت کم نکات حساس اثر را یاد داشت و مفهوم آنرا درک مکند. قضاوت صحیح و درست میکند. احساسات غرض آلود و شخصی را بد ور می اندازد و اثر را آنچنان که هست جلوه میدهد. هنر خلاصه کردن از حساس ترین قسمتهای ارزیابی است و میتوان قدرت هنری کتابشناسی را از آن درک کرد.

در هنر کتابشناسی چیزی که برای یک کتابشناس خیلی مهم است، اینست که بفهمد کدام قسمتهای کتابرا مطالعه کند. زیرا کتابشناس وظیفه دارد روزانه چند کتاب را از نظر بگذار اند و بنا بر آن وقت کافی برای مطالعه کامل کتاب نخواهد داشت. پس مجبور است قسمتهای حساس و مهم کتابرا تشخیص نماید و بوقت کم استفاده اعظمی از آن بردارد.

از نظر کتابشناسان مطالعه قسمتهای آتی کتاب لازم و ضروری می باشد: پشتی کاغذی کتاب (Bookjacket) فهرست مند رجات، مقدمه و چند فصل کتاب. پشتی کاغذی کتاب: درباره نویسنده، فهرست آثار او و خلاصه کتاب معلومات ارائه میکند.

مقدمه کتاب: منظور و مرام نویسنده را درباره چگونگی نشر اثر می فهماند. خواندن چند فصل کتاب: اطلاع عمومی کتابشناس را درباره کتاب مکمل ساخته واژروش نوشته، رسایی و ترکیب موضوعات، معلومات میدهد.

کتابشناس و قبیله همه معلومات را فراهم آورد، به اساس پرنسیپهای آتی اثر را ارزیابی تحلیل و تجزیه مینماید:

۱- از نقطه نظر صلاحیت و موثوق بودن اثر :
کتابشناس واضح می‌سازد که نویسنده اثر کیست، چار ظیفه دارد، صلاحیت نویسنگی او تا چه اندازه است، ناشر اثر کیست. آیا اثر کار جدید است یا مبنی بر کدام اثر سابقه می‌باشد.

۲- از نقطه نظر سکوپ و رسانای اثر :
درین پرسنیپ کتابشناس از موقف نویسنده در نوشتن اثر صحبت می‌کند و واضح می‌سازد که نویسنده تا چه اندازه از عهده کار برآمده تو انسنه است. آیا معلوماتی که گردآورده تازه است، یا کهنه؟ چه ارزشهايی نسبت به اثر های مانند خود دارد؟ چه موضوعات را احتوا کرده است؟ تا چه حد بیلیو گرافی ها مکمل اند؟ آیا خواننده را بمطالعه مقالات و کتب دیگر رهنمایی می‌کند، یا خیر؟

۳- از نقطه نظر طرز العمل اثر :
درین قسمت کتابشناس واضح می‌سازد که آیا حقایق موثوق و از منابع معتبر گرفته شده اند یا خیر؟ آیا اثر جنبه علمی دارد یا پروپاگنדי، آیا بیطرف نوشته شده است، چقدر معلومات در باره موضوع جمع گردیده، آیا معلومات برای تشریح موضوع کافی است یا نه آیا کتاب ساده و عام فهم نوشته شده یا علمی و مغلق، کدام طبقه مردم از آن استفاده کرده می‌تواند؟

۴- از نقطه نظر ترتیب :
درین قسمت کتابشناس واضح می‌سازد که موضوعات اثر چطور ترتیب شده اند. آیا بسیstem های گروپی دسته بندی گردیده اند یا به سیstem های تاریخی و یا بسیistem الفبایی؟ آیا اندکس و یا فهرست اعلام دارد یا نه؟ اندکس آن چقدر مکمل است؟

۵- از نقطه نظر شکل و صحافی :
درین قسمت شکل و صحافی اثر کتابشناس واضح می‌سازد که آیا قطع و صحافت

اثر مناسب است یا نه؟ عکسها (اگر داشته باشد) واضح و روشن چاپ شده اند یا بدفوكس، آیا آنها بمتن اثر ارتباط دارند، اگر ارتباط دارند، تاچه اندازه در توضیح متن اثر نقش می‌یابند؟

۶- از نقطه نظر ارزش‌های اختصاصی:

کتابشناس درین کرايتر يا (Criteria) آن ارزش‌های اثر را روشن می‌سازد که در دیگر آثار وجود ندارند. ممکن است این ارزشها در بسیاری کتب موجود باشد؛ اما کتابشناس نقاطی را که این کتاب را از کتب دیگر فرق میدهد، با دلایل قانع کننده توضیح میدهد.

پس از آنکه اثر ارزیابی شد، برای حذف کلمات و عبارات اضافی دو باره مرور می‌شود. در کشیدن عبارت اضافی، کتابشنا س باید مهارت ولیاقت کافی داشته باشد تا نقاط مهم و پر ارزش نوشته را از بین نبرد و روح و معنی آنرا حفظ کند. گرچه این پرسیپ‌ها برای تشریح و ارزیابی همه کتب و آثار مطبوع قابل تطبیق اند و کتابشناس میتواند همه موضوعات را مطابق این موازین ارزیابی نماید، ولی برای کتب مراجعوی و مآخذ پرسیپ‌های اساسی شمرده می‌شوند، و کتب مراجعوی باید با در نظر گرفتن این موازین ارزیابی گردند.

بمفهوم فهرست مآخذ:

فهرست کتب (عمومی و خصوصی) از مواد اساسی و ضروری مراجعوی کتابخانه‌ها می‌باشد، موجودیت آنها در کتابخانه بزرگ مخصوصاً کتابخانه‌ای تحقیقی و پو هستون ها خیلی مهم است.

فهرست کتب از موجودیت مآخذ در یک موضوع مشخص و یا موضوعات مختلف معلومات داده و در جواب دادن سؤالهای مراجعوی نقش پر ارزش دارد. فهرست مآخذ عمومی انتخابی مخصوصاً آنها یکه نوشته های تشریحی دارند، مانند (انویتید بیلیوگرافی

آف افغانستان) (۱) برای دریافت چند مأخذ انتخابی در یک موضوع خیلی با ارزش میباشد؛ زیرا بدون آنکه تمام ادبیات آن موضوع یکا یک از نظر بگذرد، مأخذ لازم و ضروری و مهم با سانی از آنها اخذ میگردد. فهرست مأخذ ملی و تجاری که ریکارد کتب طبع شده یک مملکت و یا یک زبان را نشان میدهد، برای موضوعاتیکه در فهرست های مأخذ کوچک و محدود پیدا نشوند، بکار میرود. علاوه بران چون فهرست مأخذ ملی و تجاری قیمت کتب را تثبیت مینیماید، برای خریداری کتب استفاده زیادی از آن بعمل می آید.

فهرست کتب مأخذ که موجودیت مواد مخصوص در موضوعات معین یا آثار یک نویسنده مخصوص و یا فهرست کتب قدیمه و کتب نا در و کمیاب را توضیح میدهد، خیلی پر ارزش میباشد. این فهرست یکی از مهمترین افزار کتابدار کتب مراجعوی بشمار میرود.

یکی از کتب مراجعوی که برای استعمال کتب فهرست لازم و ضروری است، فرهنگ اصطلاحات و اختصارات فهرست کتب میباشد؛ زیرا در کتب فهرست برای جلوگیری از ضخامت کتاب و صرفه جویی در وقت، فهرست نویسان میکوشند از اختصارات و اشارات استفاده بنماید. در فرهنگ اصطلاحات و اختصارات فهرست کتب این مشکل حل گردیده رهنمای خوبی برای مراجعین مخصوصاً کسانیکه بفهرست نویسی و کتلالک علاقه دارند، میباشد.

متوجه باید بود که یک قسمت قابل ملاحظه سؤالهای مراجعوی کتابخانه ها در مورد فهرست مأخذ میباشد از قبیل انتخاب مأخذ، توضیح در باره مأخذ و مأخذ اسنادی.

سؤالهای انتخاب کتب:

ایجاب انتخاب یکتعداد معین عنوانها را در موضوعات معین و مخصوص مینماید. این انتخاب‌ها در هر روز مختلف و بمنظورهای متفاوت صورت می‌گیرد؛ مثلاً^۱ خواننده یک کتاب خوب را درباره شرح زندگی مولانا جلال الدین بلخی می‌خواهد، از کتابدار، آن کتب مراجعوی را تقاضا می‌کند که از آنها معلومات درست درباره مولا نا جلال الدین سراغ شده بتواند. شخص دیگری می‌خواهد چند کتاب مهم و با صلاحیت در باره‌انقلاب کبیر فرانسه بخواند، این شخص هم در آن واحد و در همان روز و وقتیکه کتابدار بسؤال مراجعوی درباره مولانا جلال الدین جواب تهیه میدارد مجبور است سؤال درباره انقلاب کبیر فرانسه را نیز حل نماید. از طرف دیگر یک تعداد زیاد کار کتابخانه‌ها مربوط به کارهای خانگی و موزوگرافهای شاگردان مکاتب و محصلان پوهنتونها می‌باشد که ایجاب تهیه لست های کتب درباره موضوعات تحت مطالعه و تحقیق آنها را مینماید. پس باید دانست که از اساسی‌ترین کارهای کتابخانه‌ها بصورت عموم، انتخاب و جمع نمودن کتب و ترتیب فهرست‌های معین و مخصوص در باره موضوعاتی است که بدرد جامعه کتابخانه‌بخورد. جامعه کتابخانه همان محیطی است که کتابخانه در آن فعالیت مینماید. مثلاً^۲ جامعه کتابخانه‌های پوهنتون، محیط پوهنتون و جامعه کتابخانه‌های عامه محیط کتابخانه‌عامه می‌باشد. پس کار مراجعوی بصورت مداوم یک بخش مهم کتابخانها را تشکیل میدهد.

حقیقتاً انتخاب کتب مراجعوی برای خریداری و یا جهت جواب گفتن بسؤالهای مراجعوی، خیلی وسیع و مهم است و لازم است این خدمت مهم و پرارزش که ایجاب مطالعه و دانستن زیاد کتب را می‌کند، از طرف مراجعین تقدیر شود. چه طوریکه احصائیه‌ها نشان داده است، سالانه چند هزار کتاب جدید در ممالک مختلف در موضوعات گوناگون نشر می‌شود که کتابدار کتب مراجعوی تا جاییکه کتب با و میرسد، مجبور است در باره‌همه معلومات عمومی داشته باشد. چنانچه در اولین راپور یونسکو که در باره طبع

کتب در سال ۱۹۵۰ نشر کرده است (۱۱۰۲۲) عنوان در ایالات متحده امریکا (۱۷۰۷۲) عنوان در انگلستان و در ۴۲ مملکت دیگر چندین هزار نسخه ذکر شده است، این امر واضح است که انتخاب کتب مراجعوی از بین یک تعداد کتب صورت میگیرد و کتبی بحیث کتب مراجعوی انتخاب میشود که مورد علاقه و مراجعة عموم باشد. اگر تولید یک ساله کتب ایالات متحده امریکا و انگلستان را بالای تولید کتب هر سال آنها از اختراع چاپ تا اکنون علاوه کنیم، بیمیلیونها جلد کتاب بالغ میگردد که واضحاً بدون کمک و رهنما یسی فهرستهای کتب، یافتن و انتخاب کردن آنها دشوار میباشد.

گروپ دیگر سؤالهای مراجعوی در باره شناخت و دریافت کتب میباشد این دسته سؤالهای اگر مکمل باشند، برای کتابدار کتب مراجعوی حل آنها مشکل نیست. مشکل حقیقی کتابدار درین گونه سؤالهای وقتی عرض وجود میکند که سؤالهای نامکمل و ناقص به کتابدار میرسد، یعنی سؤالهای فاقد نام مکمل نویسنده، عنوان حقیقی کتاب، تاریخ طبع، تعداد صفحه، قیمت کتاب و چندین نقص دیگر که موجب مبهم گردانیدن سؤال میگردد، باشد. برای جلوگیری و حل این مشکلات، کتابدار کتب مراجعوی مجبور و مکلف است بیلیو گرافی را در وقت گرفتن سؤال تکمیل کند و بعداً بحل آن اقدام بدارد.

سؤالهای مراجعوی دسته سوم مربوط اوراق و اسناد است:

گرچه این گروپ سؤالهای در افغانستان حل شده نمیتواند؛ زیرا تاحال اکثری از مکتوبها فرمانها، منشورها، دستور العملها، خاطرات، وقف نامه‌ها، قباله‌های خرید و فروش عکسها و سایر مجموعه‌های اسناد و مدارک در کوشش‌های فراموشی بوده تا اکنون در معرض استفاده قرار ندارند، چه رسید باانکه از آنها فهرستی ترتیب شده مورد استفاده همگان قرار گرفته باشند.

در قاره اروپا گرچه حفظ اسناد یک مسلک جدا گانه تثیت نگردیده، اما تو انسنه است، بحیث یک شاخه مهم علم کتابداری عرض وجود کند. اهمیت مواد

اسنادی در آن است که مواد اولیه مقالات و رساله‌های تحقیقی را تشکیل میدهد. اگر در کشوری اختراعی صورت میگیرد، اگر در موضوعی تحقیق واقعی بعمل می‌آید و اگر تاریخ‌حقیقی و واقعی طایفه‌ای نگاشته میشود، بیقین محققان متبعان، مدارک اولیه وزیر بنای تحقیق را از لابلای اوراق و استاد فهرست شده بدست می‌آورند.

انواع بیلیو گرافی

بیلیو گرافی به دسته‌های منتخب، ملی، تجاری و آفاقی تقسیم میشود. بیلیو گرافی منتخب محدود بوقت نبوده و برای یک منظور معین جمع آوری و انتخاب میشوند. بیلیو گرافیهای ملی ریکارد ملی یک ملت و زبان را ثبت میکند و بیلیو گرافی تجاری لست کتب فروشی آنکشور را احتوا مینماید. بیلیو گرافی های آفاقی محدود بزمان، مکان نبوده، کلیه آثار تمدن بشری را ثبت می نماید.

۱ - بیلیو گرافی های منتخب :

از شروع طباعت جمع آوری آثار پرارزش و مفید، مورد توجه کتابشناسان، کتابداران و کتابدوستان بوده و از آنها فهرست هایی ترتیب داده اند. درین اوخر بیلیو گرافیهای منتخب در نصاب تعلیمی نیز داخل گردیده است. موسسات تعلیمی با تهیه لست کتب منتخب، انکشاف تعلیم آزاد را از راه مطالعه آزاد و بکمک فهرستهای منتخب تقویت بخشیده و بیقین حاصل کرده اند که مطالعه آزاد برابر وهم سویه با مؤسسات تعلیمات عالی در پیشبرد تعلیم و تربیه محصلان سهم دارد.

قدیمترین استفاده از فهرست کتب منتخب در تعلیم و تربیه آزاد، بواسطه چارلز ایلیت رئیس پوهنتون اسبق هارورد صورت گرفته است. وی عقیده داشت که تعلیم آزاد بمراتب، بهتر از تعلیم تشریحی ولکچر مؤسسات تعلیمی عالی است. سپس این مفکوره توسط هچن رئیس پوهنتون شیکاگو بیشتر انکشاف یافت و اکنون عده زیاد

پوهنتونهای جهان این روش را قبول کرده اند و در تعلیمات عالی از آن استفاده می‌کنند.

۲ - بیلیو گرافیهای ملی و تجاری :

بیلیو گرافیهای ملی یک کشور و یا یک زبان که در حقیقت ریکارد فرنگ ملی آن زبان و کشور می‌باشد، در حفظ و نگهداری تمدن و پدیده‌های نشر شده آن کشور نقش با ارزشی دارد. گرچه تا حال هیچ مملکت قادر نگردیده که تمام آثار چاپ شده خود را از ابتدای شروع چاپ ثبت کند؛ لیکن تا جاییکه موابد بدبست رسیده، این کار مهم ملی قسماً صورت گرفته و اکثر کشورهای جهان بیلیو گرافیهای ملی را ترتیب داده اند. درین اوخر یونسکو در پی آنست که بیلیو گرافیهای ملی جامع تمام ممالک عضو را بكمک کتابشناسان ترتیب بدهد. چنانکه این امر در بعضی از ممالک انجام یافته و در بعضی دیگر در حال تکمیل است.

بیلیو گرافیهای تجاری تقریباً با بیلیو گرافیهای ملی یکسان است؛ اما فرق جزئی آنها درین است که بیلیو گرافیهای تجاری بمفهوم معرفی کتب برای فروش ترتیب یافته و دارای قیمت کتب نیز می‌باشد. در حالیکه بیلیو گرافیهای ملی قیمت کتب را ارائه نمی‌دهد. در حقیقت بیلیو گرافیهای تجاری ریکارد کتب طبع شده موجود و آماده فروش یک زبان و یا یک کشور می‌باشد.

بیلیو گرافیهای آفاقی :

بیلیو گرافیهای آفاقی به زمان و محل و موضوع معین محدود نیست، و ریکارد تمدن بشری را بحیث یک کل، فهرست و تهیه میدارد گرچه تهیه و ترتیب چنین یک فهرست مکمل و جامع نا ممکن می‌باشد ولی کوششهای انفرادی و گروپی ملی و بین المللی درین راه جریان دارد. یکی از مهمترین و مشهورترین کوششهای انفرادی درین راه برونس منول دولایبری (۱) می‌باشد که تا قبل از سال ۱۹۵۴ بیش از جهل هزار جلد کتاب

از کنج وکنار جهان را فهرست کرده بود. همچنان مؤسسه بین المللی بیلیو گرافی در برو سلز به تهیه بیلیو گرافی آفاقی جهان اقدام کرد که شاید روزی تکمیل شود. در حال حاضر کتلاک کتب کتابخانه کا نگرس امریکا کتلاک عمومی کتب طبع شده برتش موزیم وکتلاک کتابخانه ملی فرانسه بهترین پژوهه ها در مورد ثبت کردن تمدن بشری و نیل بسوی بیلیو گرافی آفاقی جهان میباشد.

ترجمه و نگارش پوهنمل عبدالرسول رهین

لینین الملی
تابدروزی
اعوی ک
هار فوار
عبدالله

ادب دری در سر فہیمنهای دیگر

اشعاری از گویندگان ایران

آتش سهودا

چون باد سحرگا هم در بی سروسامانی
من خاکم و من گردم من اشکم و من دردم
خواهم که ترا در بس بنشانم و بنشیشم
ای شاهد افلاکی در مستی و در پاکی
در سینه سوزانم مستوری و مهجوری
من زمزمه عودم تو زمزمه پردازی
از آتش سودایت دارم من و دارد دل
دل با من و جان بی تو نسپاری و بسپارم
ای چشم «رهی» اسویت کو چشم رهی جویت
داغی که نمی بینی دردی که نمیدانی
من چشم ترا مانم تو اشک مرا مانی
تسا آتش جانم را بنشینی و بنشانی
تو مهری و تو نوری تو عشقی و تو جانی
چون زلف توام جانا در عین پریشانی

کام از تو و تاب از من نستانم و بستانی
روی از من سرگردان شاید که نگردانی
در دیده بیدارم پیسا یی و پنهانی
من سائله موجم تو سلسله جنبانی
رها معیری

چهارمین

پاره ای آبم براهی بیقرار افتاده ام
ناله ام در دامن شباهی تار افتاده ام
حرستی بیحا صلم در پای یارا فتاده ام
در رهت از دیده ای امید وار افتاده ام
برگ ک خشکم در گریبان بهار افتاده ام
من که چون مژگان زچشم روزگار افتاده ام
چون صدف بادست خالی برکنار افتاده ام
پژمان بختیاری

قطره ای آبم زچشمی اشکبار افتاده ام
آتشم در خرم آمال خویش افگنده ام
بوسه ای نشگفته ام درموی او پیچیده ام
اشک چشم آیت نومیدیم ای جان ولی
گر جوانی میکنم در عشق او عییم مکن
روز گاری چون نگه جادا شتم در چشم خلق
سینه ام لبریز گوهر بوده وز دریای عشق

لهم إله السماوات والسماء رب العالمين
 شهدت على سعادتك وعلمه بمحنة
 لسعه لست بغيرك فلما رأته نادى
 سمعه نادى سعادتك وعلمه بمحنة
 لسعه لست بغيرك فلما رأته نادى
 سمعه نادى سعادتك وعلمه بمحنة
 لسعه لست بغيرك فلما رأته نادى
 سمعه نادى سعادتك وعلمه بمحنة
 لسعه لست بغيرك فلما رأته نادى
آشنا

ای آشنا! من!
 بر خیز و با بهار سفر کرده باز گردید
 تا پرسکنیم جام تهی از شراب را
 وز خوشی های روشن انگور های سبز
 در خم بی فشاریم می آفتاب را

بر خیز و با بهار سفر کرده باز گردید
 تا چون شکوفه های پر افshan سیب ها
 گلبرگ آب به بوسه خورد شید واکنیم
 وانگه چزو باد صبح
 در عطر پونه های بهاری شنا کنیم

بسر خیز و باز گرد
 با عطر صبحگاهی نارنجهای سرخ
 از دور از دهانه دهلیز تا کها
 چون باد خوش ، غبار بر انگیز و باز گرد
 یک صبح خنده رو
 وقتی که با بهار گل افshan فرارسی
 در باز کن بکلبه خاموش من بیا
 بگزار تا نسیم که در جستجوی تست
 از هسر که در ره است بپرسد نشانه هات
 آنگاه با هزار هوس با هزار ناز
 بسر چین دو زلف خویش
 آغاز رقص کن
 بگذار تا بخنده فرود آید آفتتاب
 بسر صبح شانه هات

◦ ◦ ◦

ای آشنای من

بسر خیز وبا بهار سفر کرده باز گرد
 تا چون بشوق دیدن من بال و پرزنند
 بسر شانه لبان تو مرغان بسوسه ها
 لب بسر لبم نهی
 تا با نشاط خویش مرا آشنا کنی
 تابا امید خویش مرا آشتب دهی

نادر نادرپور

(361)

نویسته: عنایت الله شهرانی

لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان

- ج -

- ۶ -

- ۱- چا چله Chaachla حاصل مصدر (ج) شیرینی دادن در وقت تولدی طفل
۱- بدر وازی چیچله Chechla
- ۲- (بفتح جیم فارسی ولام کفش و پای افزار چرمی را گویند، برهان).
مثال ده خانه امکم بچه شد دینه چا چله شه بخش کدن (درخانه کاکا یم دیروز بچه شد و شیرینی اش را تقسیم کردند).
- ۳- چار Chaar اسم (ج) با قیمانده کاهیکه به اثرباد کردن هنوز از گندم و یا جو جدا نگشته باشد. گاه گاه با اسم درشت Dərəştə نیز یاد کنند. این خوراک خوبیست برای اسب ها و مرکب ها.

- ۱- دروازیها و جرمیها با اسم کف Kaffa و کشمی ها جفته *jøfta* هم استعمال میدارند.
- ۲- چارپچاق Chaarpæchaaq اسم (ج دف ک) نوعی از قمار که با چار مغز اجرا میشود.
- ۳- چارتیاق Chaarteyaaq اسم و صفت (کشم) قرضدار، قرض گیر، سخت گیری قرضدار، نوعی از شکار ماهی.
- ۴- چارتوبارak Chaartobarak اسم مکان (کشم) چهار اطراف، دور ادور.
- ۵- چار جل Chaajøl صفت (د ک ج ف) اسپ بی زین بشکلیکه جل بد ون زین بالای اسپ ^{انداخته} شده باشد. استعمال زین معمولاً در دو وقت صورت میگیرد، یکی در بز کشی و دیگری در سفرهای دور، اما در اوقات دیگر سوار کار از چار جل استفاده میدارد.
- ۶- چار چشم Chaarcheshm صفت (ف ک د ج) عموماً بسک ها استعمال میشود و مخصوصاً به سگ هایی که اولاً سیاه بوده و بعداً در فوق چشم شان خالهای سفید داشته باشند، نسبت داده میشود.
- ۷- چارچشمک Chaarcheshmek صفت (د ک ج ف) نوعی بافتیست از گلیم های بد خشی.
- ۸- (گلی است که بین آن زرد و برگ های دور آن سفید است، افغانی نویس)
- ۹- چاز دره Chaardara اسم مکان (ج) دروازه حولیکه بالای آن خس پوش داشته باشد و در آنجا معمولاً اسپ ها را بندند.
- ۱۰- در گشم و جرم اخته خانه Akhtakhaana نیز گویند.
- ۱۱- چارزalfa Chaarzalfa صفت (د ج) زنیکه موی د و طرف سرشن را بیافتد و برپشت اندازد، کاکل دار.

۱۱- چارق Chaaraq اسم (د ک ج) چموس ویا چمبوس نیز مورد استعمال داشته و ترک ها نیز باسم چارق که نوعی از پا پوش بوده و ساخت محلات خود بدخشان است یاد مینمایند. چمبوس ویا چارق را عموماً شبانها، دروگرها و کسانیکه از یک جا بجا دیگر سفر میکنند. استعمال می کنند و گاهی هم از موکی Moky (نوعی از پا پوش) کار میگیرند. ترک ها بجای (ق) غین را آرند و چارغ Chaaragh تلفظ کنند.



۱- (با غین نقطه داربر وزن فارغ و بمعنی چارغ است، پای افزار دهقانان باشد و با قاف نیز آمده، برهان).

۲- چارق بند و بند چمبوس، بندی باشد بافته شده از نخ ویا از پشم مگر در وقت مجبوریت از شونی Shawny نیز کار میگیرند.

۱۲- چارقلاج Chaarqelaach حاصل مصادر، قید (ک ف ج) خیز زدن اسب به چهار دست و پای.

۱- نوعی از دویدن اسب.

۲- بدروازی چار نعل.

۱۳- چار گل Chaargul اسم، حال بینی که از گل (نوعی از بتنهای) باشد. بعضًا در مناطق کشم و درواز با سم (نت Nat) یاد کنند.

۱۴- چار مغز چای Cchaarmghz Chaay صفت (د ک ج) نوعی از شورچای که بجای شیر قنخ آنرا از مغز اند از ند.

۱۵- چاری Chaary صفت (د ف ک ج) بزویا گوسفند چهار ساله.
۱- گوسفند دو ساله، افغانی نویس.

۱۶- چاشدان Chaashdaan اسم ظرف (د) ظرف بزرگی که در آن ذخیره شیر صورت میگیرد.
مگر ذخیره شیر تحت (چشتک Chashtak) و داخل (ساغو Saagho) نیز صورت گرفته میتواند.

۱۷- چاغلک Chaaghok اسم (د) پرنده سیاه رنگ همچو زاغ وازنگاه جسامت خوردن از آن.

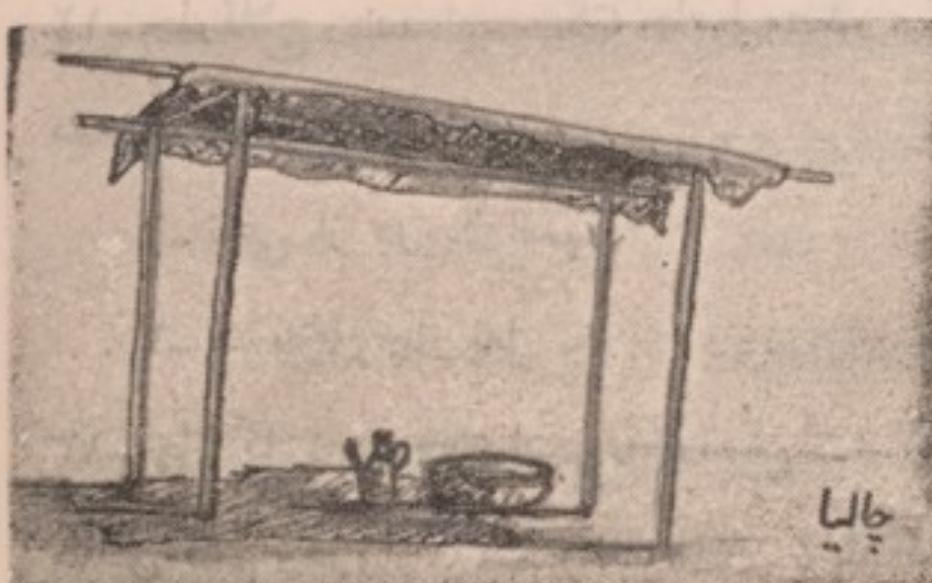
۱۸- چاق Chaaq صفت (ج ک د ف) برابر، خوش، فربه، قوى البنيه.
۱- بدر وازی تر سن Tərsən اصلاً لغت ترکی بوده و اصل آن تورسن بمعنی پاینده و جاوید است.

۲- چاق ترکی است بمعنی قوى، چست، تندرست (از بر هان و چراغ هدایت، غیاث) مثال: اکه بره بایه تیتش بسیار چاقس بچه که ما لاش به بی رفته (طبعت اکه بره بای خیلی خوب و خوش است زیرا که گوسفند ها را فروخته).

۱۹- چاك Chaak اسم مصدر، قيد، صفت (د ج ف ک) پاره، سوراخ، دونخ و دوز.
۱- در کشم نوعی از پرنده.
۲- دریده، پاره، فردوسی گوید:

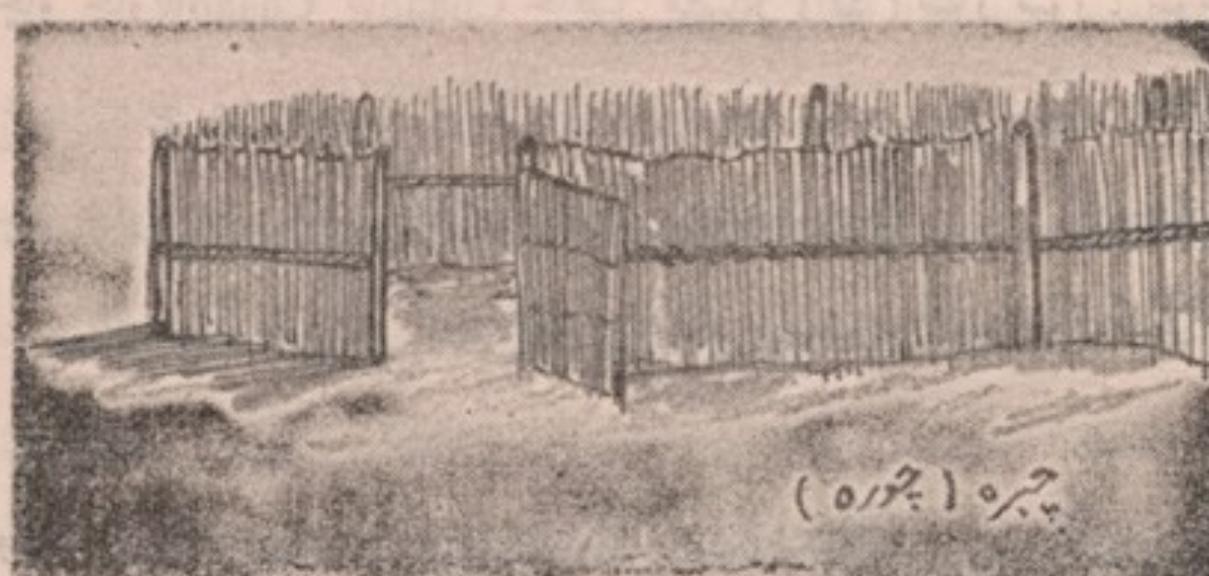
دهان گشته از تشنگی چاك چاك - لغت فرس
تن از خوی پر آب و دهان پر زخاک

۲۰- چالیا Chaalyaa اسم (د ف ک ج)
خیمه که توسط چار پایه استوار باشد و بروی آن بوریا و یا چغ Chagh (مشابه بوریا) اندازند و برای خشک کردن قروت واستفاده از سایه آن بکار می بوند.



- ۲۱- چامکی Chaakəmi یا چا کمی استفهام (د) چه میکنی .
- ۱- چا کینی Chaakinami چه میکند (د) .
- ۲۲- چاو Chaaow (ك د ف ج) پروپا گند، آوازه .
- ۱- چاو چاو Chaaow حاصل مصدر (ك) شور شور، غوغاء، صدای چوچه مرغ .
- ۲- چاو چاو با جیم فارسی کاو کاو، شور و غوغاء صدا و آواز گنجشک را گویند. وقتیکه جا نور مصدر گرفتن او کرده باشد و یا کسی دست به آشیان آن کند که بچه اورا بر آورد، برهان.
- ۲۳- چا وندازی Chaaowandaazi حاصل مصدر (د ك ف ج) آوازه و پروپا گند کردن ، بزر کشی .
- ۱- چا ونداز (چاپ انداز) بزر کش علاوه بر آن بزر کش را بعضاً با اسم پهلوان نیز یاد کنند و پهلوان به اشخاص شکاری (صیاد) و کشتی گیر نیز اطلاق می شود . بزر کشی در بد خشان بروزهای خوشی در اوقات زمستان و بهار برگزار می شود. قرغز های بد خشانی بزر کشی را در بالای تپه ها و بلندی ها اجرا میکنند.
- ۲۴- چاوه ای Chaawae چطور هستی (د) .
- ۱- چاوه شبیه Chaawasheie چطور شده ای ؟ (د) .
- ۲۵- چای قتف Chaaqqatəgh اسم (د ك ف ج) مقدار شیر ، شیر قیماق دار و یا مغز چار مغز که با چای آمیزند.
- ۲۶- چای کیک Chaaykayak اسم (خاش) نوعی از گیاه مانند چای و از آن بعضاً بغرض چای استفاده کنند.
- ۲۷- چبره Chabra اسم (ك) دیواری که از شاخچه د رختان سازند و در مناطق درواز و جرم وغیره با اسم چوره Chawra یاد کنند چوره و یا چبره محوطه است که در میان آن مالها (گوسفند و بز) و یا بره و بزغاله از طرف شب می خوابند. فرق میان قلن qətan

چوره همین است که قتن از سنگ ساخته شده و در دشت ها و جایهای دور تعمیر می شود اما چوره در حوالی ها ساخته شده و مختص برای خوابیدن حیوانات نبوده در اطراف سبز یکاری ها و بعضاً بجای دیوار از آن استفاده میکنند.



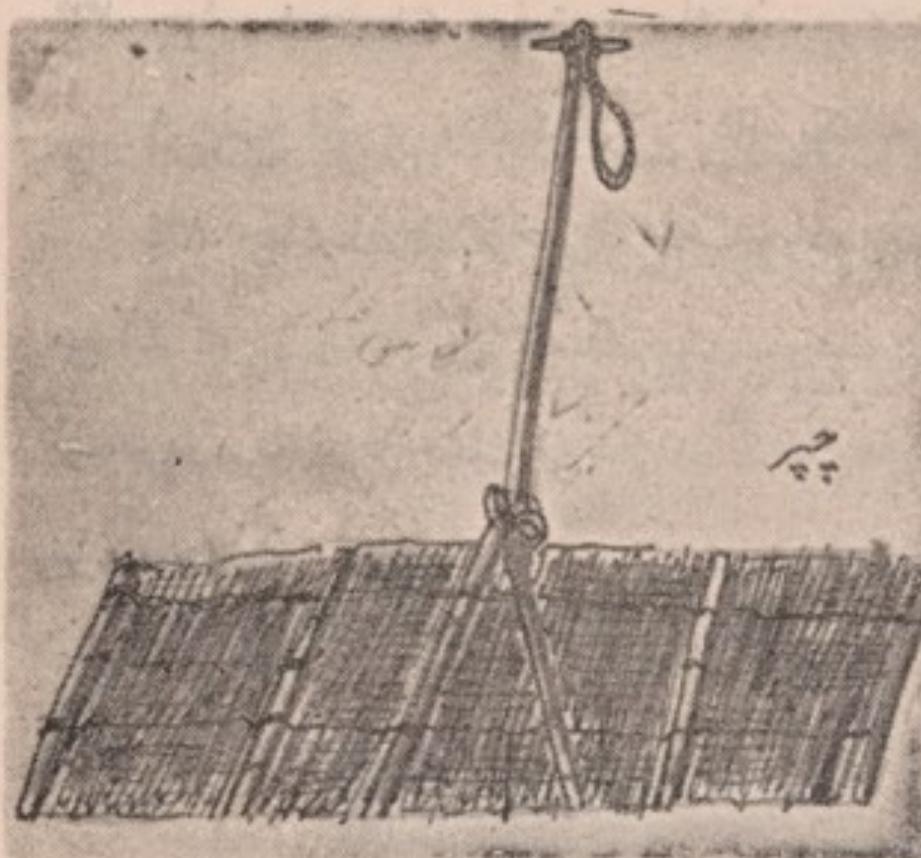
چبره (چوره)

- ۲۸- چبه Cheba استفهام (ك د ف ج) چرا ، بچه سبب ، بکدام علت.
- ۲۹- چپات Chapaat (ج ف د) سلی یا قفاق و در کشم شپات گویند و چپاتی عبارت از آن نان خشک بی روغن و نازک است که در تابه و دیگدان پزند.
- ۱- چپاتی بر وزن بناتی مخفف چاپاتی است که نان تنگ فتیر باشد که بر وی تابه پزند، برهان.
- ۲- نان تنگ فتیری منسوب به چپات « از برهان، غیاث» .
- ۳۰- چپا چلنگ Chapaa chalang قید (د ک ج) بر فبادیکه شمال داشته باشد . بار ایکه در حین وزش باد فرود آید .
- ۱- در کشم چو قون Chawqoon نیز استعمال میگردد و بدر واژی با اسم شوقون گفته شود و ترک های بدخشنانی هر دو را (چو قون و شو قون) بکار می بردند.
- ۲- شوقون Shawqoon به ترکی صدای بلند را گویند و صدای بلند را بشکل قریغس qereghgas و یا ترغس
- ۳- چپا چلنگ : کاریکه بدون حوصله و تحمل با سرا سیمگی اجرا گردد.

سال نزدیک

لغات مستعمل در ...

(۱۵۹)



۳۱- چپر Chapar اسم (د ک ف ج)

تخته بزرگی که از خار و چوب سازند و برای خورد ساختن گندم و جو بعد از در و بکار برند.

۱- خانه ییکه از چوب و علف سازند.

۲- چوب بندی که در روی آن خمچه بسته خر من گندم را میده کنند.

۳- قاصدیکه به عجله از جایی بجایی فرستاده می شود (باین معنی

مخفف چاپار است که در ترکی پسته رسان را چاپار گویند و از چاپ ماق که مصدر آن است گرفته شده است) به معنی دویدن. در از منه ماضیه یکدسته نفر در داخل هر کشور موظف بودند که فرامین شاهی و مکتوبات رسمی را از مرکز بولايت و از ولايت به مرکز به سرعت تمام برسانند. خواص ایندسته را چاپار می گفتند و بزبان عوام چپر شهرت دارد افغانی نویس.

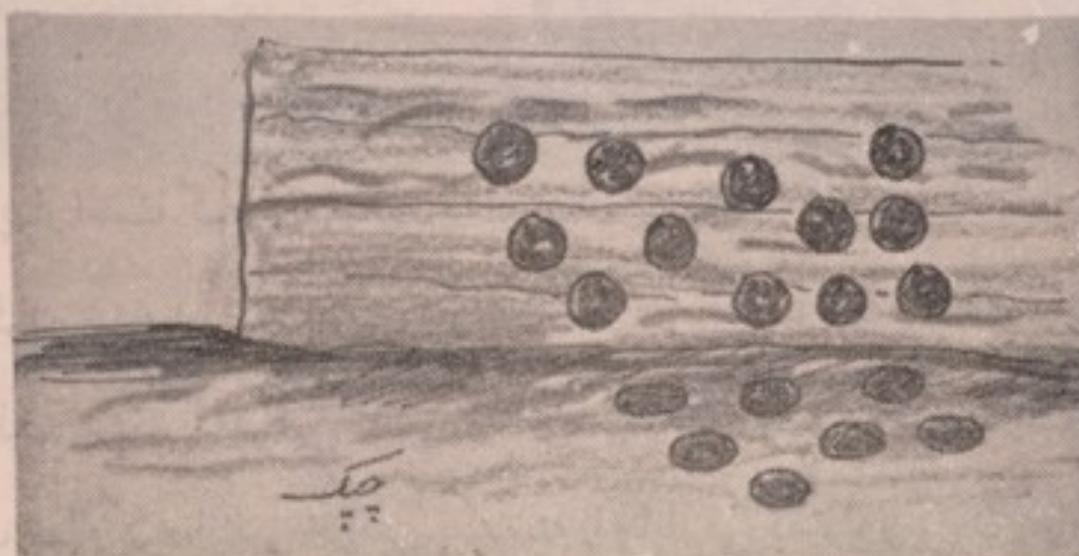
۳۲- چپردری Chapardre اسم (د ف ج) دروازه ییکه از بسته کردن چند چوب پهلوی هم بدست می آید.



۳۳- چپش Chapəsh صفت (د ک ف ج) بز یکساله.

۱- بفتح اول بر وزن کشش بز غاله یکساله را گویند «برهان».

۳۴- چپک Chapak اسم (ک ج ف) مواد سوخت که از پاروی گاو، مرکب و اسپ بدهست می آید که در زمستان و یا تابستان برای سوخت از آن کار میگیرند. شکل چپک دایروی بوده و در بر دیوارها خشک می سازند. کشمی ها Chapək چپک گویند. بین ترکی زبانها نیز معمول باشد و چپ Chap بمعنی نصب و چون چپک در بر دیوارها نصب میگردد و به عین معنی استعمال میگردد از آنرو شاید ترکی باشد. بدر واژی تیپاک Təpaak گویند.



۳۵- چپر Chayeer اسم (ک ج ف) شیره کمال، کمال بته یدیست بلند قامت که بغرض سوخت از آن استفاده کنند.



۳۶- چپه Chappa صفت (د ک ج ف) کسی که بدست چپ زیاده تر کار کند و مهارت دست چپ او نسبت بر است آن زیاد باشد وهم کسانی که دارای یک لفظ و قول باشندواز گفته اولی خود بر نگردند.

۱- فتح اول و ثانی مشد دکسی را گویند که پیوسته کارها را بدست چپ کند - برهان.

۳۷- چپلاق Chapalaaq حاصل مصدر (کف د) سلی زدن ، قفاق ، تپانچه (۱) تپانچه که بروی کسی زند - افغانی نویس .

۳۸- چتاغ Chataagh و یا چتاق Chataaq صفت (کد ف ج) دغل باز ، چالاک و فریب کار .

۳۹- چترین Chatreen صفت (کشم) بجیر bajeer بجر bajar قولته و چیچکی .

۴۰- چتن Chatan (دف ج ک) بین رانها ، قات ران ، مسافه بین دو قدم کلان .

۴۱- چیچ Chach حاصل مصدر (د) صاف کردن ، پاک کردن غله ، چیزی را از زمین کنند و چچش Chachesh نیز بمعنی کنند استعمال میگردد . درین ترکی زبانها چچله Chashla و چشله Chaach ردیف چچ استعمال میشود و چاچ Chach نیز آمده که معنی تیت و پاشان و هوا دادن غله بمنظور پاک ساختن را میدهد .

۴۲- چخ Chakh از اصوات (کد ف ج) لفظیست که برای راندن سگ استعمال میشود . گاهی برای آنکه کسی یا ک شخصی بدر را از خود دور سازد ، استعمال کند .

۴۳- چخت Chakht اسم آله (دکف ج) چرخ و یا چوبیکه بدور آن تناب را پیخند .

۴۴- چخت Chekht (دک جف) سقف خانه ، چتخانه در ترکی نیز مستعمل است .

۴۵- چختک Chakhtak صفت منعولی (کد ف ج) خسته و مانده ، ذله و در کشم و بعضی حصص دیگر پا گرفتگی و کرخت شدن پایها را گویند . اشخاصی که راه رفته نداشتند .

۴۶- چخت فلک Chakhtefak صفت (دواز) متکبر و مغorer .

۱- چخت فلک Chakhtefalak اسم ، آسمان .

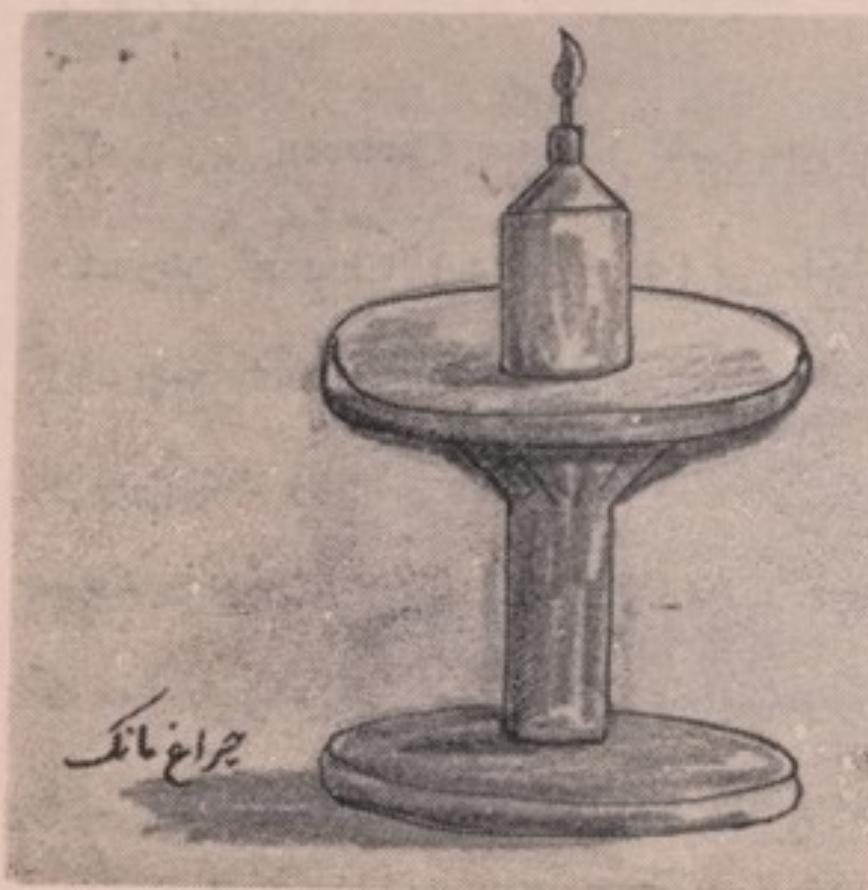
۴۷- چخیدن Chakhædan مصدر ، کوشیدن .

۱- سیزه کردن ، غیاث از برهان .

۴۸- چر (Char) چر (ک ج ف) علامه و نشان پای بر زمین و یا برف.

مثال ۱- چرش نیست (موجود نیست و یا در ک ندارد).

مثال ۲- چرپای ذرداره گرفته رفتم مگم ای پیشم پا گم شد. (خط السیر در دهار تعقیب نمودم بالاخره چای پای ایشان و یا علامه قدم هایشان از نزدم گم شد).



۴۹- چراغ مانک Cheraaghmaanak

اسم مکان و آله (د ک ج ف) چراغ پایه، محل و وضع گذاشتن چراغ.

۵۰- چراغ چو Cheraaghchoo اسم، نوعی از بته است که در وقت سوختن ترقس Tarraqqas (صدا) می‌دهد.

و بعضاً در سابق بغرض چراغ مثل دلیل Dalel (چوبیکه در قسمت

فوقانی آن پنه را پیچند و بعد از چرب ساختن روشن سازند) استعمال می‌گردد.

۵۱- چر چر (Charcher) صوت (د ک ج ف) صدای آییکه کم باشد و بزمین ریزد، آواز گنجشک.

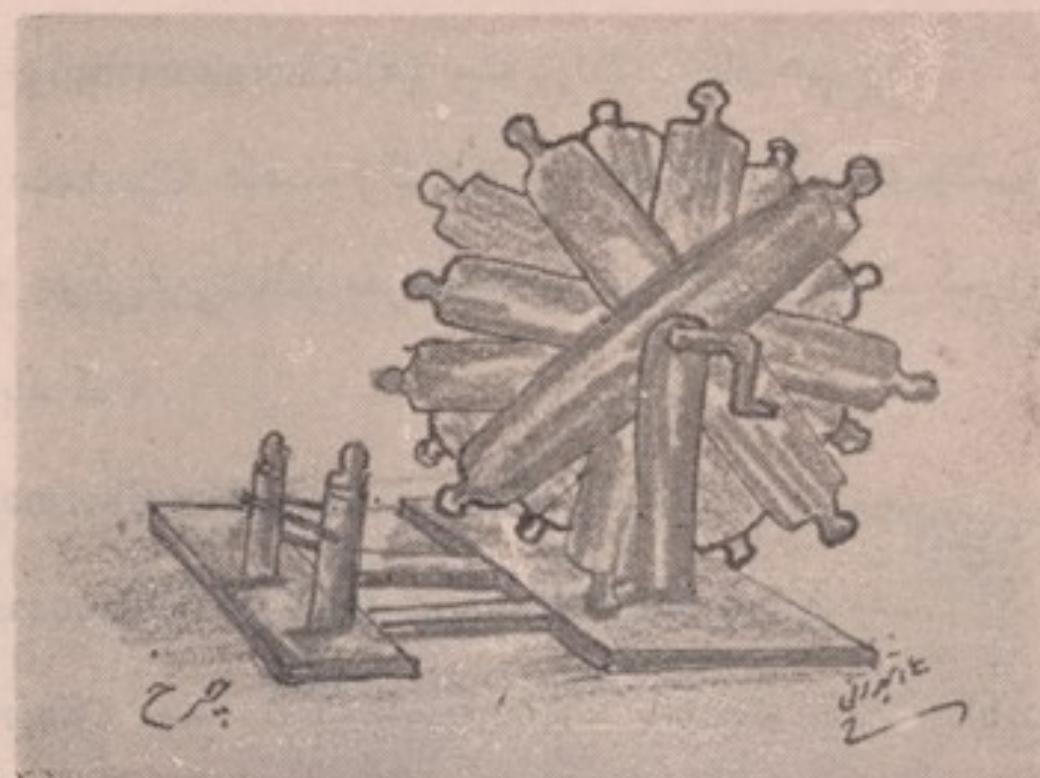
۱- اندک آییکه در روی چویچه و یا جوی روان باشد. افغانی نویس.

۵۲- چر چین (Charcheen) (ک د ف ج) بنجاره، دست فروشی که در کوچه‌ها و پشت خانه‌ها سامان بنجارگی را بفروش می‌ساند، با اسم «چر چین فروش» یاد می‌شود. «کیتی Katte» لفظ دیگریست که سوداگران باین نام صدا می‌زنند و باین سبب اهل قریه و کوچه خبر شده و احتیاج خود را از نزد شان می‌خورد.

۵۳ چرخ Charkh مصدر، اسم (ک د ف ج) دوره خوردن، دستگاه کوچک ریسندگی تیز کردن چاقو، چوب رسن.

۱- چرخه آله ایست که با آن تار ریسند.

۲- چرخه آله ییکه بر آن تار ابریشم و تار گودی پیچند.



۵۴ چرخ فلک Charkhetalak اسم (د ک ف ج) نوعی از بازی.

۵۵- چرخه Charkha اسم (ک ف ج) سنگی که از کوه سرازیر می شود و بدوازی سنگ چرخه گویند. گاهی هم با اسم «سنگ جر Sanjar» یاد کنند.

۵۶- چر دیغ Chardegh اسم ظرف (د) منگی، منگی های بزرگ.

۵۷- چردہ Charda اسم (ک ف ج) کبک دری.

۱- بمعنی رنگ - غیاث.

۲- کبک دری بد خشان - افغانی نویس.

۵۸- چرغ Chærgh اسم مکان (د ک ف ج) جای آبگین که پای در آنجا فرورد و باز راهم گویند.

۹۵- چرغک Chərghək اسم (د) توته نان، سوخته که در وقت پختن نان در دیگدان باقی می ماند و یامی افتاد. در کشم و خاش با اسم مرغک Mərghak و در درواز بنام مرغکی Mərghake یاد میکنند.

۶۰- چرغاو Chorghaaw (ک ف ج) آب دل د لزار که قابل نوشیدن نباشد. خم خم رفتن، چار غاوه.

۶۱- چرغڭ دود Chorghədood قید (د ج ف) دود نان سوخته، دود روغن که از حد زیاد بسوزد، در کشم باسم چرغین Chergheen گویند.

۶۲- چرغ و مرغ Chorghomərgh (د) تیت و پا شان، از هم جدا.

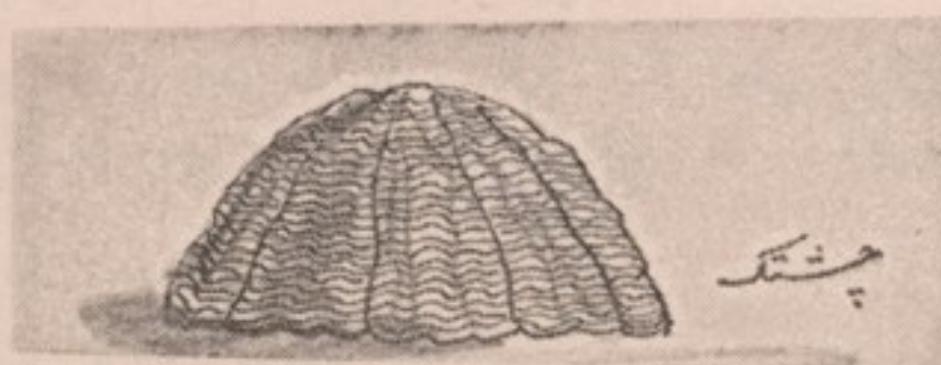
۶۳- چرکین Chärkeen صفت (ک ف ج) ممسک، گرسنه چشم، اما بدر واژی جوگی گویند و جوگی قومی باشد معروف و هستی و دارایی و ثروت کم را باسم چرکینت یاد کنند. Chärkenak

۶۴- چرمک Chermək حاصل مصدر، تلاش کردن.

۶۵- چرقش Chereqass حاصل مصدر (د ک ج ف) چیغ زدن.

۶۶- چسلک Chəsək اسم، نام مرغی کوچک، بدر واژی چزک Chəzək

۶۷- چشتک Chashtak اسم (د ک ج ف) سبد کلا نیکه زیر آن شیر، ماست و مسکه گذارند، سبد و چشتک هر دو از چوب شولش Sholash که بمعنی ارغوان استعمال می شود، بدست می آید.



۶۸- چشتک Chashék صفت، مصدر (د ک ج ف) شخص روی پهنه، سیر نشان چشیدن.

۶۹- چشم بندک Chashmbandək اسم (د ف ج) نوعی از بازی اطفال.

۷۰- چشم دید Chashmdeed اسم مرکب (کشم) اقارب و جویشاوندان، چشم داشت.

۷۱- چشمیک Cheshmayk اسم تعضیر، چشم خورد، چشمی گک.

۷۲- چغدان Chəghdaan اسم مکان، خانه چغی که جهه گذاشتن شیر و قیماق ساخته میشود، الف: آله چغ، نوعی از چوب های باریکی است که با تر بسته کردن چندی پهلوی هم چغ ساخته میشود. هر گاه چغ ها را طوری پهلوی هم قرار بدھیم که در میان آن شیر و ماست وغیره و یا اینکه بجای پس خانه از آن کار بگیریم در آن صورت باسم چغدان و اگر در بیرون خانه در دشت ها و بیلاق ها ساخته شود و حصة بالای آن پوش داشته باشد با سم کپه یاد کنند.

۱- چغ بروزن میغ پرده مانند باشد که آنرا از چوب های باریک سازند و از پیش در خانه آویز ند، گویند ترکی است «برهان».



۷۳- چغاره Zəmaaragh اسم (د) سمارق و بگفته محلات دیگر زمارغ

۷۴- چغزک Chəghzak اسم (ك دف ج) نوعی از گل است که در بهار برای مدت کوتاه روید.

۱- چغز Chəghz اسم، نام پرنده ایست بد خصلت.

۷۵- چغس Chəghass قید (ك دف ج) گریه با آواز بلند.

۷۶- چغل Chəghəl یا چغیل Chəghayl اسم آله (ك دف ج) غربال مانند که سوراخ های کلا نتر داشته باشد و گندم وجو را از گاه جدا کند و غربال نیز گویند.

۷۷- چغندي Chəghəndi (ك) پولیکه قریه داران از مردم و جماعت ده بنفع خود جمع میکنند که بعضاً آنرا یغندي گویند و یغندي yəghəndi لفظی باشد ترکی بمعنى جمع و جمع آوری و یا آنچه که جمع شده باشد.

۷۸- چفس Chaffass صوت (ك ج) صدای چوپانها در وقت حرکت دادن گوسفندان و بدر واژی وشتک Weshtak گویند.

۷۹- چقمقلک Chaqmaqək اسم (د ك ف ج) جرقه برق الماسک که بعضاً با اسم آتشک نیز یاد کنند.

۱- چق مق Chakhmagh یا چقماق Chəməaq که بعضاً چخماخ Chəməaq نیز یاد کنند بمعنى توتہ سنگ مخصوص که با اثر تماس دو توته آن آتش بدست می آید و ترتیب بدست آوری آتش قسمیست که خف khaff جور کنند و خف از پوست شلخه Shalkha (نوعی از نبات که در تازگی از آن خوراک سبزی سازند) که خشک باشد ، بدست می آید ، خف نهایت خفیف و نرم است و هنگام تصادم دو توته سنگ در میان هر دو گذاشته می شود و بزودی آتش میگیرد . اما جرقه ییکه تشکیل می شود مشابه الماسک بوده و عموماً شکاری ها در هنگام شکار به تفنگ های پلته یی از آن کار میگیرند و چقماق لفظ ترکی و بمعنى زدن است .

۲- آهنى است که بر سنگ زده آتش بر آرند ، غیاث .

۳- بر وزن چخماق است که آتش زنه باشد گویند ترکی باشد ، برهان .

۴- چقمقی Chəqər صفت فاعلی (د ك ف ج) آدم خندان روی ، مستانه و آزاد منش .

۵- چقر Chaqər صفت (کشم) سبز چشم .

۱- بدر واژی ازرق . Araq

۲- به جرمی سور . Soor

۳- بعضاً سبز چشم را با اسم چقر Chaqer هم گویند .

۶- چقیل Chaqeel اسم مکان (د ك ج ف) اسم مکان سنگلاخ و آفتابی که ضد

آن نشر Nəshər باشد به ترکی کوه را چقل Chaqəl گویند بعضاً در واژی‌ها پیتا و گویند و پیاو petaaw را در مناطق دیگر به محلیکه رو به آفتاب باشد نسبت میدهند.

۸۳- چقه Chəqa استفهام (ك دف ج) چقدر، بکدام اندازه.

۸۴- چکا Chekaa استفهام (دك ف ج) یعنی چه کار، چه.

۸۵- چکاو Chekaaw اسم (ك ج) آب کمی که در جوی آید (چکاوه) هم گویند.

۸۶- چکاک Chekaak اسم، نوعی از بازی که توسط پول اجرا کنند.

۸۷- چکلک Chakalək (ك ج) تار جمع شده، کاوله تار، زمین خورد.

۱- چکل Chakal اسم مکان، کوشه‌یی از زمین، پوست ضخیم چرکین که بر روی زخم پیدا میشود (د).

۲- چکله Chakala اسم مکان، چکل یا قطعه زمین خورد.

۳- چکله Chakla (دك ج ف) قطره.

الف: بفتح اول ولام و سکون ثانی مطلق آنچه از جای بچکد و قطره و چکیدن رانیز گویند، برهان.

۸۸- چکری Chekee اسم (ك دف ج) رواش.

۱- بضم اول بر وزن مقری نوعی از رواش باشد و هندوستانی دخترا گویند، برهان.

۸۹- چکن Chakan اسم (د ف ج) کلاه گل دوزی (پخته دوزی و خامک دوزی) که در کشم باسم عرق چین یاد کنند.

۱- بفتح اول و کسر ثانی و سکون نون، نوعی از کشیده واژ کش دوزی وبخته دوزی باشد، چکندوزی گویند و بکسر اول و ثانی هم آمده، برهان.

۲- نوعی از کشیده که از ابریشم الوان بر جامه وغیره نقش کنند، رشیدی، غیاث

۳- نوعی است از دوخت، افغانی نویس.

۹۰- چکوندن Chakondon مصدر (د) چکاندن.

۹۱- چکه‌گرد Chakakard صفت فاعلی (ك) تنها گرد.

۹۲- چکوره Chakora صفت فاعلی (د ک ج ف) چکه چور ، چالاک .

۱- چکه چور : آدم رندوقلاش ، افغانی نویس.

۹۳- چکه Chaka اسم (د ف ک ج) که ترکی آن سوزمه است از دوغ بدنست می آید، چکه در ترکی نیز معمول است.

۱- چکه نوعی از درخت بوده که میوه آن خورد تراز آلو بالو باشد واز نگاه رنگ باهم شباهت دارند. بعضاً چکه را باسم یخمن yakhman یاد کنند.

۹۴- چکیدن Chakeedan (د ک ف ج) مصدر ، زدن و میده کردن ، تیز رفتن دواندن.

۹۵- چکلدک Chakaldak اسم (ک) کلچه اییکه از روغن ساخته شده باشد

۹۶- چگار Chegaa اسم (د ف ج ک) سمارق .

۱- بدوازی جگار jergaar .

۲- چگار بیدی Chegaarebdi اسم ، سمارقیکه در اطراف بید بروید کشمی ها باسم چگارگ Chegaagag یاد کنند.

۹۷- چگمن گیرک Chagmangoerak اسم (ک) نوعی از بازی ها .

۹۸- چگمن Chagman اسم (د ک ف ج) چپن پشمی که در سر حدات بدخشان مانند شغنان ، غاران ، واخان وغیره ساخته میشود. چگمن غارانی نظر به سایر محلات مشهور است . چیگمن وبا چگمن نیز معمول بوده و بر نگ های سیاه و سفید زیره ای و کبود ساخته میشود.

۹۹- چگیت ، اسم Cheget پنبه دانه.

۱۰۰- چل بر Chelber ریسمانیکه در بزرگشی به اطراف زین بسته کنند و بز را بدان محکم بندند.

۱۰۱- چلپایا Chalpaapeyaa اسم (د) پرنده ایست خورد بر نگ زرد و سیاه .

۱۰۲- چلپک Chalpak صفت (د ک ف ج) نان تنکی که با روغن پزند.

۱۰۳- چلت قرخچی Cheltanqrakhche صفت (ک د ف ج) سارق ، دزد ، رهزن

ونام موجود خیالی ترس ناک .

۱۰۴- چلندوپلند Cholandopoland صفت (ك) خورد وریزه که بعضاً چلت و پلت Chaltopolt نیز گویند.

۱۰۵ چلتک Chalatek صفت (دك ج) لنگی خورد ، آدم کوچک وضعیف هر چیزیکه از اندازه لازمه بسیار خورد باشد.

۱۰۶- چلچلی Celcheli اسم (ك) شعله آتش فروزان گاهی هم بنام ورغة wargha آتش لمبه آتش و بلکه balka آتش یاد کنند.

۱۰۷- چلچق Chalcheq اسم مکان (ك ج) مرغزار ، دلدلزار ، جای آبگین پاروی تر شده گو سفندان .

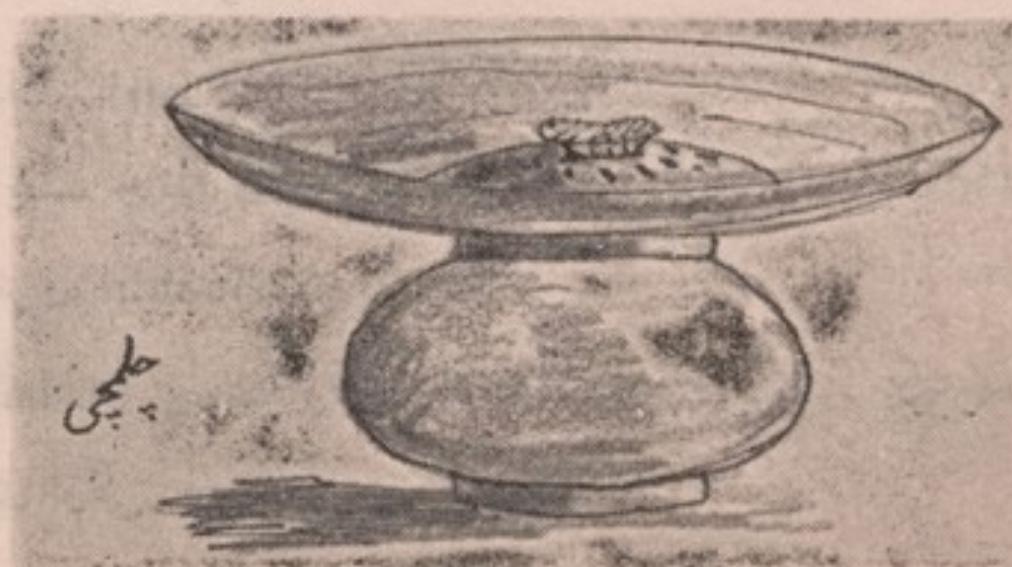
۱۰۸- چلاق Chelaq صفت (دك ج ف) شیخیکه دست و انگشتانش معیوب باشد ، دست شکسته .

۱۰۹- چلا و Chalaw صفت (دج ف) دوغ آب ، آبگل دار و خیت هم گویند ته نشینی روغن زغر و تر یاک را نیز خیت نامند .

۱۱۰- چله Chala اسم مکان ، جاییکه مرغان را می اندازند .

۱- چله Chala از ابتدای فصل زمستان شروع شده و دو ماه دوام دارد چهل روز اول را با اسم چله کلان و بیست روز دوم را بنام چله خورد یاد میکنند . بعد از چله ماه حوت شروع میشود .

۱۱۱- چلمچی Chelamchee اسم آله ، دست شوی ، چلمچی و آفتاده به معنی آفتابه ولگن .



۱۱۲- چلی Chalee اسم، پرخچه چوب، توتة چوب.

۱۱۳- چلسوندن Chələrsəndəن مصدر (د) قفاق ويا سلى زدن.

۱۱۴- چلسماٽ Chələsmaٽ صفت (دك ف ج) مکار، کنایه از شخصی که در رفتار بسیار تیز باشد.

۱- در کشم چلسماه Chelesma گویند.

۱۱۵- چلش Chaləsh حاصل مصدر، قید (دك ف ج) کسیکه در اجتماع باشد مخلوط دوچیز، پیچ وتاب خوردن، نوعی از مرض که باثر خوردن از انواع مختلف غذا عاید میگردد.

۱۱۶- چلفس Chalfass صفت (دك ف ج) شخص بی تمییز، چتل وبی سلیقه.
۱- آدم چرکین، افغانی نویس.

۱۱۷- چلکاوک Chakaawək اسم، صفت، نوعی از پرنده آبی با جسم ضعیف و پایهای دراز، کنایه از اشخاص لاغر.

۱۱۹- چلکی Chalakee صفت، چوب ویا هیزم که بشکل بسیار بلند چیده شده باشد بار بلند.

مثال: او مردک ده پشتیش کماله ایقه چلکی کده که آدم حیران میمانه (آن مردک چوب کمال را به اندازه در پشت خود بلند وزیاد بسته کرده که انسان بحیرت میرود).

۱۲۰- چلک Chalək اسم مکان و آله (دك ف ج) آتش دادن، دیگدان کو چکی که بالای آن صندلی گذارند.

۱- چالک Chalak (ك) آله تار ریسی.

۲- بعضًا بقسم چیلک Chaylak یاد کنند وبا آن پشم ویا پنبه را می زیستند.

۱۲۱- چلم چتری Chəlamchtre نوعی از بازی اطفال.

۱۲۲- چلمه Chalma پیچیده وتاب خورده، درهم وبرهم، شیرازه، فیته دورا دور چپن، بدر واژی لوگی lawage بمعنی شیرازه.

سال نزدیم

لغات مستعمل در ...

(۱۷۱)

۱۲۳- چمبر شاخ Chambarshaakh صفت، اسم (د ک ف ج) حیواناتیکه دارای شاخهای کلان باشد.

۱- چمبر Chambar صفت، بیضوی شکل، حلقوی.

۱۲۴- چمبه Chamba کف دست، دست زدن در وقت پهلوانی.

۱۲۵- چمبیل Chembəl صفت، شیطان، خبر رسان، نمام.

۱۲۶- چمبوس Chambos اسم (د ک ف ج) جموس، نوعی از پاپوش بدخشی (و بعضی مناطق دیگر) که از چرم ساخته میشود.

۱- چارق و چارغ Chaaraq نیز یاد کنند و لفظی باشد ترکی.

۲- نوعی از پای افزار، افغانی نویس.

۱۲۷- چمتل Chəmtal اسم مکان، چمن، سبزه زار کوچک.

۱۲۸- چمچق Chəmchəq یا چمچغ گنجشک به ترکی چمچغ باشد و به گنجشک های وحشی استعمال میگردد و در بدخشنان بعضی گنجشک و چمچق گویند اما بصورت عموم گند شک gəndəsh استعمال میگردد.

۱- گنجشک خانکی مستعمله (بدخشنان) افغانی نویس.

۱۲۹- چملق Chelməq یا چلمغ Chəlməgh اسم، پرده ییکه در شب زفاف در اطراف عروسی وداماد کشیده میشود. گاهی هم با اسم چملق Chelmaq یاد کنند ترکهای بدخشنانی به عین تلفظ و معنی آنرا بکار میبرند.

۱۳۰- چناغ Chənaagh (د ک ف ج) شرط بندی، چناق.

۱- استخوان سینه مرغ که با آن شرط بندند، افغانی نویس.

۲- بر وزن دماغ نوعی از ماهی باشد، برهان.

۳- الزام و انفعال است شرط وفاق احباب + دلستگی که دارند بایکدیگر چناغ است

بیدل

۱۳۱- چنگ Chəng نام قبیله ایست از مغلهاي بدخشان، برآمد گي ، بلندی کوه ، بلند تر از دیگران.

۱- چنگ Chang اسم ، مصدر (ك دف ج) خم خورده ، میغ ، غبار (منیار) دست زدن ، پدست کش کردن ، در دست داشتن ، آلة موسیقی .

۱۳۲- چو Choo لفظیست که برای راندن اسپ گویند ، عوض چوب نیز استعمال میگردد .

۱۳۳- چوچه بردار Chochabardaar اسم مرکب ، پونده کلانیکه چوچه های مرغ خانگی را می برد. چوچه پران ، چوچه وردار ، چوچه برک نیز گویند .

۱۳۴- چورپه Chorpa (دك ف ج) اولاد ، بچه .

۱۳۵- چور Chore اسم مکان ، مصدر ، جای سرد و بالای کوه ها ، چورو چداول ، غارت کردن .

۱۳۶- چوری Choree اسم (ك دف ج) کنیز و خدمت گار ، دستوانه یا دستمانه .

۱- چوری Chawree اسم آله (دك ج ف) پشه زن یا مگس ران که از دم خش گاو ساخته میشود .

۱۳۷- چوره Chora دیوار یکه از چوب های باریک ساخته میشود . در کشم چبره گویند .

۱۳۸- چوقی Choqee استخوان لگن خاصه .

۱۳۹- چوقون Chawqone صفت (ك دف ج) با دوشمال قوى و تیز و صدادار .

۱۴۰- چوک Chok (ك ج ف) بلند ، استاده .

۱- چوکی Chokee قید واسم مکان ، بلندی وقله کوه .

۱۴۲- چوکاڭ Chokak صفت ، نوعی از سیب که اندک از حالت عادی در از باشد .

سال نزدیم

لغات مستعمل در ...

(۱۷۳)

- ۱۴۳ - چوک Chawk حاصل، مصدر، اسم مکان، رونق داشتن، ارزش پیدا کردن، بازار داشتن و جایی باشد که مردم در آنجا زیاده تر گرد هم آیند.
- ۱۴۴ - چوگون بازی Chawgonbaazee اسم، نوعی از بازی است مثل ها کنی که در درواز و شغنان رواج دارد، در مقابل آن بمناطق دیگری بازی بنام چله قری ویا لش بازی lashbaazee معمول است.
- ۱۴۵ - چووس Chowass حاصل مصدر (دک ج ف) صدای گریه، ناله و فریاد طفل.
- ۱۴۶ - چوین Choyan اسم (دک ج ف) چودن، آفتابه چودنی.
- ۱۴۷ - چیرمه Cherma اسم (دک ف ج) نوعی از دوخت، شیرازه.
- ۱۴۸ - چیچن Chaychan صفت، تیز هوش، هوشیار.
- ۱۴۹ - چیگل چیگل Cheegelcheegel اسم، نام کرم کوچکی که در آب زندگی میکند در بین ترکی زبانها مستعمل است.
- ۱۵۰ - چیگینه Cheegina اسم (دک ج ف) کراچی بی عراده که جهت نقل دادن گندم در وشد و غیره بکار برند، برای اینکه هنگام کش کردن بالای گاو هامشکل وارد نشود. در حصه پایین چیگینه و چیگنه Chegnar چوب های بیضوی شکل نصب میکنند.



۱۵۱ - چیور Chaywar صفت (دک ف ج) دوزنده لايق.

گزارش‌های پوهنخی ادبیات و علوم بشری

رفت و آمد

پوهنخوی عبدالرزاق زهیر استاد دیپارتمان زبان و ادبیات پینتو که دو سال قبل بغرض تدریس زبان پینتو در پوهنتون تا شکند به اتحاد شوروی رفت و بود، پس از ختم دوره کارش بوطن باز گشت.

بناغلی پوهیالی سید خلیل الله هاشمیان استاد شعبه زبان و ادبیات دری بتاریخ (۷) جدی ۱۳۵۰ جهه تحصیلات عالی به ایالات متحده امریکا اعزام گردید. موصول تحصیلات عالی خویش را در رشته زبان و ادبیات انگلیسی در پوهنتون اندیانا ادامه خواهد داد.

بناغلی پوهنیار شاه علی اکبر شهرستانی استاد شعبه فرانسوی پوهنخی ادبیات و علوم بشری که با استفاده از یک بورس حکومت فرانسه برای مطالعات در رشته زبان و ادبیات فرانسوی بتاریخ (۷) سپتامبر آنکشور اعزام شده بود بتاریخ ۲۹ دلو ۱۳۵۰ بوطن باز گشت.

بناغلی پوهنال محمد رحیم الهام استاد پوهنخی ادبیات و علوم بشری که بتاریخ ۲۵ سپتامبر با استفاده از یک بورس برای تحصیلات در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به انگلستان رفت، بود، پس از ختم دوره تحصیلات بوطن باز گشت.

بناغلی مجاور احمد زیار استاد پوهنخی ادبیات و علوم بشری که در سال ۴۵ با استفاده از یک بورس حکومت سویس برای تحصیلات عالی در رشته زبان‌شناسی به آنکشور رفت، بود پس از ختم مؤلفه تحصیلات بوطن باز گشت.

ترفیعات علمی

پیشنهاد ترفیع علمی عدد بی از استادان محترم که در سال تعلیمی ۱۳۵۰ مستحق به یک رتبه بالاتر بودند، قبل از شورای پوهنتون ارجمند شده بود تا حال خبر قبولی ترفیع استادان ذیل موافقت گرده است.

- ۱- بناغلی غلام سرور همایون از رتبه پوهنمل به رتبه پوهندوی.
 - ۲- بناغلی عبدالقیوم قویم از رتبه پوهنیار به پوهنمل.
- و نیز شورای محترم پوهنتون تا حال رتبه علمی استادان ذیل را ثبیت نموده است.
- ۱- بناغلی دوکتور گل محمد نورزی ثبیت به رتبه نا مزد پوهنمل.
 - ۲- بناغلی دوکتور محمد افضل بنووال ثبیت به رتبه نامزد پوهنمل.

تقریر در کدر تدریسی

امثال ذوات آنی در کدر تدریسی دیپارتمان مختلف پوهنخی ادبیات و علوم بشری مقرر گردیده اند:

- ۱- بناغلی عبدالرسول امین در دیپارتمان زبان و ادبیات پستتو.
- ۲- بناغلی محمد صابر در دیپارتمان زبان و ادبیات پستتو.

- ۳- بناغلی سر فراز در دیپار تمدن زبان و ادبیات پنتو.
- ۴- بناغلی نور محمد در دیپار تمدن زبان و ادبیات پنتو.
- ۵- بناغلی نصر الله در دیپار تمدن زبان و ادبیات پنتو.
- ۶- بناغلی عبدالروف تینوال در دیپار تمدن تاریخ.
- ۷- بناغلی عبدالعلی در دیپار تمدن تاریخ.
- ۸- بناغلی هدایت الله در دیپار تمدن تاریخ.
- ۹- بناغلی عبدالغفور در دیپار تمدن زبان و ادب عربی.
- ۱۰- بناغلی غلام سعید در دیپار تمدن زبان و ادب عربی.

ترفیعات دولتی

از اول سپتامبر ۱۳۵۰ تعدادی از استادان پوهنځی ادبیات به یک رتبه بالاتر ترفیع کرده اند. استادان مذکور عبارت میباشند از :

- ۱- پوهنډ علی محمد زهمنا از رتبه ۵ به رتبه ۴
- ۲- پوهنډ وی نوراحمدشاکر از رتبه ۵ به رتبه ۴
- ۳- پوهنډ غلام سرور همایون از رتبه ۵ به رتبه ۴
- ۴- پوهنډ عبدالرحمن یوسفی از رتبه ۵ به رتبه ۴
- ۵- پوهنډ وی غلام جیلانی عارض از رتبه ۶ به رتبه ۵
- ۶- پوهنډ محب الله رحمتی از رتبه ۶ به رتبه ۵
- ۷- پوهنډ رشاد علی اکبر شهرستانی از رتبه ۶ به رتبه ۵
- ۸- پوهنډ پیغله سنڅل نوید از رتبه ۸ به رتبه ۷
- ۹- پوهنډ مصطفی لطیفی از رتبه ۷ به رتبه ۶
- ۱۰- بناغلی عبادی از رتبه ۹ به رتبه ۸
- ۱۱- بناغلی وزیر تینوال از رتبه ۹ به رتبه ۸

پیغله اینا ماریاتا، تبعه فذلند که در ماه مارچ (۱۹۶۹) جهه فرا گرفتن زبان دری به افغانستان آمده بود، پس از تعقیب موقعاً کور سهای زبان دری در دیپار تمدن محصلان خارجی پوهنځی ادبیات و علوم بشری واحد تصدیقنامه بتاریخ (۳۰) فهروزی (۱۹۷۲) عازم کشورش گردید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْكِتَابُ

الْكِتَابُ

الْكِتَابُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْكِتَابُ

الْكِتَابُ

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XIX,Nos . 5 - 6 - Dec.-March. 1971-72

Editor

Abdul Qayum Qawim

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

دِبْرُهْنَى مَطْبَعَة

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library